

بیانیه دانشجویان دانشگاه آزاد

در برابر کودتاچیان لحظه ای کوتاه نمی آئیم

شطرنج سیاسی:
دنیا علیه ایران

نیاز به سرمایه جهانی
برای دور زدن تحریم
روسیه بین ایران و
غرب

صفحات: ۱۸-۱۲

نازه ترین فیلتر شکن ها
صفحه: ۳۳



محسن سازگارا:

۶ محور حرکت ۱۶ آذر

صفحه: ۲

۱۹	دست های گچی پدر سینا نوشایه امیری
۱۹	مافیای مداحان محمد علی اصفهانی
۲۰	لشگر کشی صلیبی علیه گنجی حبیب تبریزیان
۲۱	خشونت علیه زنان منصوره شجاعی
۲۲	سیاست مدنی و رادیکالیسم ... جمشید طاهری پور
۲۴	فرسایش جنبش سبز میان احمد فعال
۲۵	گام‌های تحقق استراتژی مرتضی کاظمیان
۲۶	طرح بحثی در باره مزدک لیماکشی



نیویورک تایمز:
نشست تفرقه در روز نمایش
وحدت

وزیر خارجه فرانسه در
مصاحبه با فیگارو:
دولت ایران فرصت ها را از
دست می دهد

صفحه: ۱۲

۹ سال حبس برای سعید لیلاز

صدور حکم اعدام برای یک فعال سیاسی

۳۰ سال اعدام سیاسی در کردستان

در زندان اوین بر مازیار بهاری چه گذشت

سیاست خارجی جنبش سبز دمکراتیک ایران

خصوصی سازی به شیوه چینی در ایران

واگذاری ایران خودرو و سایپا به بخش خصوصی

صنعت ایران قفل کرده است، چرا باور نمی کنید؟

رکود صنعت و افزایش اشتغال در بخش دلالی

سپاه پاسداران و رانت شرکت مخابرات

ناشر



موسسین:

خانه فیلم مخملباف / نوشایه امیری
هوشنگ اسدی / فریبرز بقانی
محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده
فرهنگسرای پویا

مدیر اجرایی:
شهبلا بهار دوست

اولین پیش شماره هفتم تیر ماه
هزار و سیصد و هشتاد و هشت

جنبش سبز



۱۶ آذر سبز نزدیک می شود

هنر سبز

شعر معاصر کردستان عراق
بابک صحرانورد
گفت‌وگو با ویدا فرهودی، شاعر
و مترجم
تنم به خاک سپار و ترانه‌ای
بنویس

گفت وگو با عفت ماهباز
نویسنده کتاب فراموشم مکن

صفحات: ۳۱-۲۸

راههای سبز

چهل تا پنجاه میلیارد دلار بانک
ها در تصرف رانت خوارهای
حکومتی
فرمانده انتظامی تهران بزرگ:
هراسی از پلیسی کردن شهر
ندارم

صفحات: ۱۸-۲

راههای سبز



بنابراین بر اساس تجربیات قبلی، ما می توانیم به طور پراکنده در سطح کشور فعالیت کنیم و این کارترین خوبی است برای محرم و تاسوعا و عاشورا که در واقع حرکتی پراکنده در سطح کشور است و می تواند هماهنگ عمل شود.



لوموند : نهضت ادامه دارد

در حال حاضر جنگ جنگ لفظی است که شاید پیش در آمدی باشد در درگیری های جدید. با در پیش بودن روز دانشجو در شانزدهم آذر برای گرمی داشت خاطره دانشجویانی که در جریان وقایع بعد از کودتای 1953 به رهبری سازمان سیا علیه محمد مصدق نخست وزیر وقت کشته شدند، نیروی انتظامی ایران پی در پی هشدار می دهد که "هر اقدام تحریک آمیزی را به شدت سرکوب خواهد کرد". پاسخ به این هشدارها شعارهایی است که دیوارهای خیابان ها و کلاس های درس در تهران را آذین می بخشند: "وعده دیدار 16 آذر. دوباره با هم هستیم".

تا چند روز دیگر یعنی 12 دسامبر شش ماه از انتخاب مجدد احمدی نژاد به ریاست جمهوری که با اعتراضات گسترده همراه بود خواهد گذشت. شش ماه سرکوب در فضائی بسته که طی آن دولت بنیاد گرای ایران به پشتگر می حمایت رهبر کشور علی خامنه ای عملاً هر صدائی را در گلو خفه کرده است: بیش از 4000 نفر بازداشت و ده ها تن کشته شدند و تلویزیون دولتی ایران در جریان نمایش محاکمات خودسرانه به پخش "اعترافات" اجباری دستگیرشدگان اقدام کرد.

اما به رغم تداوم سرکوب، جنبش اعتراض متشکل از سیاستمداران اصلاح طلب، روحانیون عالی مقام، تکنوکرات ها، دانشجویان و زنان هنوز خاموش نشده است و به رغم پراکندگی و از هم گسیختگی روز افزون تشکیلاتی و شفاف نبودن به تمام سطوح جامعه مدنی ایران گسترش یافته است.

جنبش مخلفان ایران برای آنکه بتواند به بیان خواسته هایش ادامه دهد درگیر تناقض است به عبارت دیگر راهی جز آن ندارد که با شرکت در سالگردها و مراسمی که از طرف حکومت برگزار می شود روند این مراسم را به سود خود تغییر دهد. از جمله این مراسم می توان از روز قدس نام برد که از سوی بنیانگذار جمهوری اسلامی نامگذاری شده و هر ساله در حمایت از مردم فلسطین برگزار می شود یا مراسم 13 آبان، سالروز اشغال سفارت آمریکا در سال 1979، که طی آن شعارهایی علیه آمریکا سر داده می شود. در مراسم روز قدس و 13 آبان امسال تظاهر کنندگان ضد دولتی - که تعدادشان در تهران به 50000 تن تخمین زده شد - علیه غم هشدارهای نیروی انتظامی و علی رغم آنکه مأموران پلیس راه ورود به تمامی خیابان ها را در مسیر تظاهرات مسدود کرده بودند به هزار ترفند از سد نیروهای انتظامی گذشتند و به سردادن شعارهای مختص به خود پرداختند. شعار "مرگ بردیکتاتور" جایگزین شعار "مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل" هواداران احمدی نژاد شد. از میان شعارهایی که معترضین می دادند طنین شعار "مرگ بروسیه" هر لحظه بیشتر اوج می گرفت انگار می خواستند با این شعار به متحد اصلی نظام بگویند که با سیاست "تهاجمی" احمدی نژاد که به انزوای ایران انجامیده است مخالفند. تو گویی همه این شعارها برای از اعتبار انداختن محتوی این روز نمادین یا به تعبیر آیت الله خمینی "انقلاب دوم" کافی نبود که به دنبال آن آیت الله منتظری، جانشین سابق خمینی در زمان حیات او به خاطر مخالفت با کشتارهای وسیع مخالفان عزل شده بود نیز اشغال سفارت آمریکا را "یک اشتباه بزرگ" خواند. با این تفاسیل می توان فهمید چرا حکومت ایران در برگزاری مراسم 16 آذر مردد است. برای اینکه می ترسد "سررشته امور از دستش خارج شود".

می توان به: چهل و یک ترم تعلیق برای دانشجویان تهران مرکز و گرفتن بیش از سیصد تعهد از دانشجویان توسط حراست برای شرکت نکردن در تجمع های اعتراضی، احضار و بازداشت فعالین دانشجویی تهران مرکز از جمله احضار بیش از 100 تن از دانشجویان دانشگاه اهواز به کمیته انضباطی، افزایش فشارها و ممنوع ورود کردن بر فعالین دانشجویی دانشگاه آزاد های تهران جنوب، شهرکرد، کرج، کرمانشاه و بسیاری دیگر واحدهای دیگر جنبش دانشجویی دانشگاه آزاد را ذکر کرد.

گرچه در این روزها به جهت فشارها و سرکوب ها روزگار سختی را سپری می کند؛ از دادن هزینه ای حتی به قیمت خون پاک شهیدان خویش نظیر شهیدان ندا آقا سلطان و یعقوب بروایه نیز ابایی نداشته تا همگان بدانند جنبش دانشجویی دانشگاه آزاد اگر چه نواست اما به عنوان یکی از طایفه داران جنبش دانشجویی اعتراضات پس از کودتای 22 خرداد و بازگشایی دانشگاه ها همچنان استوار و ثابت قدم به حرکت خود ادامه خواهد داد.

جنبش راه سبز آزادی تهران مرکز با فریادی رستار از قبل فریاد خواهد کشید و در برابر کودتاچیان و حامیان آن در دانشگاه آزاد لحظه ای کوتاه نخواهد آمد. و ما خواستار برچیدن شدن احکام نا عادلانه کمیته انضباطی و بازگشت هم کلاسی هایمان بر سر کلاس های درس و آزاد شدن هم سنگر دربندمان سلمان سیما می باشیم.

از این رو از همه دانشجویان آزادی خواه دعوت می کنیم که در تجمع بزرگ اعتراضی به همین مناسبت در روز دوشنبه 16 آذر ساعت 12 ظهر در صحن دانشگاه فنی تهران مرکز شرکت کنند تا بار دیگر کودتاچیان بدانند که سرکوب اندک تاثیر در اداره و عزم در مبارزه ندارد. جنبش راه سبز آزادی تهران مرکز
آذر 88



محسن سازگارا:

۶ محور حرکت ۱۶ آذر

در مورد 16 آذر مزیتی که ما داریم معین مطلق اکثریت ملت است و ضعف بزرگ حکومت گرفتاری است که با کمبود نیرومواجه است و اختلاف تاکتیکی و اساسی است که بین ما و سپاه پاسداران موجود است. جنبش بر اساس پراکندگی سازمانی و شبکه بندی حرکت می کند و سپاه دائما باید به سمت تمرکزگرایی برود.

من از اعلامیه جنبش سبز دانشجویی محورهای حرکت 16 آذر استخراج کردم که به شرح زیر است:

محور اول - همزمان بودن: همزمان بودن مراسم در تمام دانشگاه های آزاد و دولتی در بعد از ظهر روز دوشنبه محور دوم - دعوت از مردم: دانشجویان از مردم دعوت کردند که به مراسم دانشگاه ها بروند بنابراین تجمع مردم را در اطراف دانشگاه ها خواهیم داشت، سواره یا پیاده. اگر هم حتی در اطراف دانشگاه ها مشکل باشد در سطح شهر هم مردم می توانند تظاهرات پراکنده داشته باشند. محور سوم - دعوت از دانش آموزان: دانش آموزان هم می توانند در این روز به دانشجویان بپیوندند. با هنگام بیرون آمدن از مدرسه یا داخل مدرسه یا مسیری که به نزدیک ترین دانشگاه می رسد اگر امکانش را دارند می توانند شعارهای جنبش را سر بدهند.

محور چهارم - دعوت از نیروهای مسلح: باید این نکته را بدانیم که آکسیون نهایی از نافرمانی بخشی یا اکثریت نیروهای مسلح و پیوستن آن ها به مردم می گذرد. محور پنجم - عدم درگیری: به معنی پرهیز از خشونت ورزی و هم چنین مراقبت از خود برای این که نیروهای سرکوب گر هم نتوانند ضرب و جرح کنند. محور ششم - دعوت از شخصیت های جنبش: از شخصیت های جنبش دعوت شده تا در مراسم 16 آذر دانشگاه ها شرکت کنند.

نکته آخر به این روش تمرینی خواهد بود روی یک آکسیون پراکنده در سطح کشوری هماهنگ. به دلیل این که حکومت نشان که در روز 13 آبان مزدور استخدام می کند و سرکوب می کند و مشکل کمبود نیرویش جدی است،

۱۶ آذر سبز - ۴ روز مانده

بیانیه دانشجویان دانشگاه آزاد:

در برابر کودتاچیان لحظه ای کوتاه نمی آئیم

جنبش راه سبز آزادی دانشگاه آزاد تهران مرکز با صدور بیانیه ای به مناسبت فرارسیدن 16 آذر، روز دانشجو ضمن اشاره به فشارها و برخوردهای صورت گرفته با فعالین دانشجویی دانشگاه آزاد دانشجویان دانشگاه تهران مرکز را دعوت کرد تا در تجمع بزرگ اعتراضی در روز دوشنبه 16 آذر ساعت 12 ظهر در صحن دانشگاه فنی تهران مرکز شرکت کنند تا "بار دیگر کودتاچیان بدانند که سرکوب اندک تاثیر در اداره و عزم در مبارزه ندارد". به گزارش خبرنگار امیرکبیر متن این بیانیه بدین شرح است:

این سه تن مانند ما هر که را می آید بیاموزند، هر که را میروند سفارش کنند، آن هرگز نمیروند، همیشه خواهند ماند، آنها شهید اند این سه قطره خون که بر چهره دانشگاه است همچنان تازه و گرم است....

16 آذر روز دانشجو، یاد آور حوادث تلخ، حقایق تلخ تری که بر ما دانشجویان رفته و باز می رود، سال روز هتک حرمت حرم دانشگاه برای اولین بار در نتیجه پیوند شوم استعمار و استبداد، سال روز به خاک و خون کشیده شدن پارانمان، سه آذر اهورانی....

پیش از نیم قرن از آنروز می گذرد که چنگال خشونت سینه سه یار دبستانیمان را درید و عرصه دانشگاه را به خونشان رنگین کرد، از همان زمان بود که دانستیم مزدوران زراندوز زور مدار پاسخ همراهی ها و همصدایی های من و تو را جز به خشم و خشونت نخواهند داد چرا که من و تو نه چون آنان سودای زر در سر می پرورانیم و نه جز قلم و زبانمان سلاحی داریم و نه در مسیرمان با نقاب تزویر طی طریق می کنیم....

خشونت طلبان می دانستند و می دانند که هر وقت من و تو دست در دست هم باشیم عرصه بر مستبدان دنیا طلب دین به دنیا فروش تنگ خواهد شد و پرده های تاریک خانه های اشباح با دستان من و تو کنار خواهند رفت و نور آگاهی به مدد قلمهای من و تو بر دشت های بی فرهنگی خواهند تابید و دردهای هزاران ساله مردم خسته از استبداد و بی عدالتی را مرهم خواهد بود.

مایه تافت است که امروز برخی از نهادهای انتصابی و تشکل های شبه دانشجویی مدعی جریان دانشجویی و درصدد مصادره نام و افتخارات گذشته جنبش دانشجویی هستند که خود همفکر اشکان در صف اول برخورد با حرکت های دانشجویی بوده و فجایع 13 خرداد و 21 مهرماه (حمله شبه نظامیان بسیج به تجمع دانشجویان تهران مرکز با گاز اشک آور و شوک الکتریکی که منجر به مجروح شدن تعدادی از دانشجویان شد) روشن ترین نقاط پرونده عملگردشان است.

تمامی جریان سازی های موازی با حرکت اصیل دانشجویی و نیز برخورد با فعالان دانشجویی احضارها و محاکمه دانشجویی احکام سنگین کمیته های انضباطی، اعمال فشار، و ایجاد محدودیت برای تشکل های محدود موجود در دانشگاه آزاد که امروز تبلور خواست و مطالبات دانشجویان است، مانورهای تبلیغاتی علیه دانشجویان سیاسی که مدتی است سوژه تبلیغاتی رسانه ضد ملی و مطبوعات وابسته به جریان اقتدار گرا و نهادهای شبه نظامی مستقر در دانشگاه ها گردیده اما در عمل هیچ نتیجه ای نداشته است، نشانگر تهنی بودن ادعاهای مدعیان از حقیقت است.

فشار بر فعالین دانشجویی دانشگاه آزاد به طور کم سابقه ای صورت گرفته است و نشان از آن است مدیران دانشگاه آزاد بر خلاف تبلیغات واهی خود همکاری کامل با کودتاچیان در جهت سرکوب صدای آزادی خواهی دانشجویان دارند.

راههای سبز



و یادآور شد که پلیس از این پس، بسیاری مأموریت‌های خود را به این وسیله عملیاتی خواهد کرد. وی در پاسخ به خبرنگاری که پرسید آیا لازم نیست برای اجرای این طرح کار فرهنگی شود، گفت: «کار من فرهنگسازی نیست، بلکه کار من، پلیسی و اقدامات پلیسی است.»

در جمع خبرنگاران، از فرمانده نیروی انتظامی در باره دلایل پلیسی شدن فضای تهران پرسیده شد. سردار رجبزاده گفت: «تا هر کجا که لازم باشد و به هر تعداد که پلیس لازم باشد، مأموران پلیس حضور خواهند داشت. من از پلیسی کردن شهر هراسی ندارم.»

پلیس اجازه ایجاد ناامنی در روز ۱۶ آذر نمی‌دهد

فرمانده انتظامی تهران بزرگ با اشاره به این که پلیس اجازه ایجاد ناامنی را در روز ۱۶ آذر نمی‌دهد، تاکید کرد که حضور مأموران پلیس در این روز مانند سال‌های گذشته است.

سردار رجبزاده در گفت‌وگو با خبرنگار «حوادث» خبرنگاری دانشجویان ایران (ایسنا)، در رابطه با تمهیدات پلیس برای مراسم ۱۶ آذر ماه، اظهار کرد:

روز ۱۶ آذر روز مبارزه با استکبار جهانی است که همه دانشگاه‌ها آماده اجرای مطلوب مراسم این روز هستند و پلیس هم آمادگی تامین امنیت دانشگاه‌ها را دارد.

وی با اشاره به این که بحث به کارگیری نیروهای پلیس در این روز نسبت به سال‌های گذشته تفاوتی ندارد، ادامه داد: هر جایی که خواهد ناامنی وجود داشته باشد، پلیس در آن نقطه حضور خواهد داشت و اجازه ناامنی را نمی‌دهد.

وی با اشاره به این که هر جایی که لازم باشد، پلیس حضور خواهد یافت، تاکید کرد: در ۱۶ آذر خبر خاصی نخواهد بود و هیچ مشکلی در این رابطه وجود ندارد.

نیویورک تایمز :

نشست تفرقه در روز نمایش وحدت

روزنامه آمریکایی نیویورک تایمز در گزارشی، به تحلیل کم رونقی دومین نشست شکرانه وحدت در سالگرد شهادت آیت الله مدرس در مجلس شورای اسلامی پرداخته است.

به گزارش عصر ایران، در این مطلب با اشاره به عدم شرکت بسیاری از شخصیت‌های نظام از جمله آیت الله هاشمی رفسنجانی، محمود احمدی نژاد، علی اکبر ناطق نوری و مهدی کروبی و... دلیل آن را اختلافات سیاسی موجود در درون نظام دانسته است.

در این مطلب آمده است: «بسیاری از رهبران ایران از جمله محمود احمدی نژاد و آیت الله رفسنجانی در اجلاس که به نام "شکرانه وحدت" برگزار شده بود شرکت نکردند و نشان دادند که اختلافات سیاسی رهبران ایران هنوز لاینحل باقی مانده است.»

نیویورک تایمز در ادامه می‌نویسد: «بنا به گزارش وب سایت پارلمان نیوز (متعلق به اقلیت اصلاح طلب مجلس هشتم) تنها ۳۰ شخصیت از ۱۹۹ شخصیتی که به این اجلاس دعوت شده بودند در آن شرکت کردند. ناظران آگاه بر این باورند که سردی نشست وحدت در مجلس نشانه‌ای از تداوم اختلافات و درگیری‌های سیاسی است که از ۵ ماه گذشته و پس از انتخابات اخیر ریاست جمهوری ایران، این کشور را درگیر خود ساخته است.»

نیویورک تایمز می‌نویسد: «عدم شرکت این شخصیت‌ها در حالی است که در سال گذشته در همین اجلاس هاشمی رفسنجانی به همراه ناطق نوری و مهدی کروبی شرکت داشتند. مهدی کروبی که رقیب انتخاباتی محمود احمدی نژاد بود پس از انتخابات تبدیل به یکی از رهبران مخالف شده است و از او دعوتی برای حضور در این نشست به عمل نیامد. آقای ناطق نوری نیز که از روحانیان محافظه کار قلمداد می‌شود پس از اینکه محمود احمدی نژاد در مناظره انتخاباتی خود با میر حسین موسوی، او و پسرش را متهم به فساد مالی کرد در جبهه مقابل قرار گرفته است.»

این روزنامه آمریکایی در ادامه به نقل از یکی از نزدیکان آیت الله هاشمی که نامی از او نبرده است دلیل عدم حضور هاشمی در این نشست را چنین می‌نویسد: «

موازات به کارگیری شکردهانی برای مرعوب کردن معترضین نظیر تشکیل دادگاه‌های دسته جمعی و اعدام‌های پشت سر هم — از ژوئن تا کنون 120 نفر اعدام شده‌اند — و تعیین وثیقه‌های سنگین برای به خاک سپاه نشاندن متهمان و... به یک جنگ پیشگیرانه فرهنگی برای تثبیت ارزش‌های جمهوری اسلامی دست زد. حضور نیروهای بسیج، حتی در دبیرستان‌ها پررنگ تر شده است و سپاه پاسداران، ارتش مکتبی نظام، علاوه بر اعمال کنترل بر بخش اعظم شرکت مخابرات قصد ایجاد خبرگزاری ویژه سپاه را دارد. روزنامه محافظه کار کیهان در دفاع از این مسئله نوشت: «لازمه مبارزه با دشمن شناسایی بهتر اوست.»

اما از طرفی علانی که معترضان باقی‌مانده می‌فرستند حاکی از وجود تناقض در دیدگاه هایشان است. مثلا اصلاح طلبانی که همواره هوادار باز شدن باب گفت و گو با غرب بوده‌اند وقتی احمدی نژاد اخیرا در تلاش بود به پیشنهاد غرب در رابطه با برنامه اتمی پاسخ مثبت دهد از او انتقاد کردند. البته دلایل این مخالفت روشن است. دلیل اول اینکه احمدی نژاد در سال‌های گذشته اصلاح طلبان را به خاطر توافقنامه سعد آباد که منجر به تعلیق غنی‌سازی اورانیوم شد متهم به "خیانت" می‌کرد و اکنون آن‌ها نمی‌خواهند کسی که همیشه مخالف تنش‌زایی بوده حالا از منافع حاصل از آن بهره‌مند شود. دلیل دوم اینست که مخالفان می‌ترسند با مشکلاتی که در منطقه وجود دارد قربانی "سیاست واقع‌گرایانه" نزدیکی و اشتیگتن و تهران و در نتیجه کاملا سرکوب شوند. و دقیقا به خاطر همین نگرانی بود که در تظاهرات 13 آبان معترضین خطاب به اواما فریاد می‌زدند: "یا با اونا، یا با ما".

لوموند 22 نوامبر

فرمانده انتظامی تهران بزرگ:

هراسی از پلیسی کردن شهر ندارم

مرد عادت دارند مبصر بالای سرشان باشد

فرمانده انتظامی تهران بزرگ، از ادامه آرام طرح انضباط اجتماعی، پاکسازی دره‌ها و بیغوله‌های تهران و افزایش نیروی پلیس خبر داد. سردار رجب زاده مأمور پلیس را به مبصر تشبیه کرد و از عادت مردم به یک مبصر در بالای سرشان گفت.

سردار رجبزاده، فرمانده انتظامی تهران بزرگ در روز سه‌شنبه در جمع خبرنگاران، از طرح مقابله با اغتشاش موتورسواران در سطح شهر یاد کرد و رسانه‌ها را به پشتیبانی از این طرح فراخواند. به گفته رجبزاده، هدف از این طرح، رعایت قوانین راهنمایی و رانندگی توسط موتورسواران است.

رجبزاده در بخش دیگری از سخنان خود، از ادامه طرح انضباط اجتماعی گفت و تاکید کرد که نهادینه شدن این طرح، نیاز به زمانی سه‌ساله دارد. وی هدف نهایی این طرح را، پاکسازی منطقه‌های سه، شش، هفت، یازده و دوازده شهرداری تهران از معتادان و قاچاقچیان مواد مخدر عنوان کرد. رجبزاده افزود که احساس امنیت مردم از آغاز طرح تاکنون ۱۰ تا ۲۰ درصد افزایش یافته است. رجبزاده در ادامه سخنان خود، از طرح پاکسازی هفت دره پایتخت یاد کرد و گفت که پلیس پس از تخریب بیغوله‌ها و دره‌ها و پاکسازی آنها، مسئولیت آنها را به یک کلانتر و سرکلانتری خواهد داد.

علت افزایش مأمور پلیس

فرمانده انتظامی تهران بزرگ، دلیل افزایش پلیس در سطح تهران را، سالگرد آغاز طرح انضباط اجتماعی دانست. وی افزود: «مردم عادت کرده‌اند که یک مبصر بالای سرشان باشد. اگر مبصر را برداریم، وضع بر می‌گردد.»

رجب زاده گفت تا روزی که مردم عادت نکرده‌اند که بدون مأمور تخلف نکنند، مأموران پلیس هم حضور خواهند داشت. رجبزاده اشاره‌ای به این نکرد که تخلف چیست و حدود آن را چه کسی با قانونی تعیین می‌کند.

سردار رجبزاده از تحت کنترل قرار گرفتن حدود ۷۰ درصد از پایتخت با دوربین در آینده نزدیک خبر داد

خلاصه کلام اینکه مقامات ایرانی گرچه در بازگرداندن آرامش به خیابان‌ها موفق بوده‌اند اما قدرت بسیج مردم را از دست داده‌اند و این برای نظامی مانند جمهوری اسلامی اصلا مسئله کوچکی نیست، نظامی که در سی سال گذشته فقط با شگرد در عمل آزموده

شده "خیزش ملی" توانسته مردم را در سراسر کشور علیه آمریکا و صدام حسین، در جنگ هشت ساله با عراق، و علیه اسرائیل و تلاش‌های پیکارچه غرب برای ممانعت از توسعه برنامه هسته‌ای خود بسیج کند.

سنوالی که در اینجا مطرح می‌شود اینست که اصلا این معترضین چه می‌خواهند، معترضینی که برای معرفی خود رگ سبز را از شال گردن میر حسین موسوی، نخست وزیر سابق و نامزد اصلاح طلبان در انتخابات 12 ژوئن و افساء کننده تقلب گسترده در این انتخابات، وام گرفته‌اند؟ پاسخ به این سوال آسان نیست تنها می‌دانیم که آن‌ها خواستار برخورداری از ابتدائی ترین حقوقی هستند که هر شهروندی می‌تواند داشته باشد. در این میان یک چیز مسلم است و آن اینکه این جنبش فقط به اعتراض به نتایج انتخابات محدود نمی‌شود و رنگ سبز آن بیش از آنکه نشانه هویت آن باشد نماد حضور آن است. سوال دیگری که در اینجا مطرح می‌شود مسئله رهبران واقعی جنبش است. مثلا آقای موسوی را در نظر بگیریم. درست است که موسوی می‌گوید "تا آخر ایستادگی خواهد کرد" اما آیا باید این مرد آرام را که تنها دلیل بازگشتش به صحنه سیاست "در خطر دیدن جمهوری" بود و جنبش سبز از او به عنوان موتور حرکت استفاده کرد رهبر جنبش دانست یا دنباله‌ور مردم؟ در مورد دیگر نامزد اصلاح طلب که مانند موسوی از زمره خاصان حکومت بوده یعنی مهدی کروبی نیز همین سوال مطرح می‌شود اگرچه نمی‌توان شجاعت او را در افشای شکنجه و تجاوز در زندان‌های جمهوری اسلامی نادیده گرفت.

یکی از زنانی که در تظاهرات 18 سپتامبر شرکت داشته می‌گوید: "بسیاری از ما به خیابان آمدیم و بهانی که پرداختیم سنگین تر از آن بوده است که حرکت را متوقف کنیم. اما جنبش ما هنوز به مرحله پختگی نرسیده است".

حکومت با این باور که سرکردگان جناح‌های اصلاح طلب جنبش را هدایت می‌کنند آن‌ها را به زندان انداخته اما نمی‌دانست که با این کار ثابت می‌کند که جنبش سبز تشکیلات رهبر ندارد و در نتیجه قابل کنترل نیست. شاهد مدعا آنکه احزاب و سندیکاها و روشنفکران و روزنامه‌ها به رغم زندانی شدن رهبران‌شان همچنان به فعالیت ادامه می‌دهند.

نداشتن تشکیلات و رهبر در عین حال که امتیازی برای جنبش به شمار می‌رود نقطه ضعف آن نیز هست زیرا عدم هماهنگی موجب ضربه پذیری آن می‌شود. یکی از تحلیل‌گران ایرانی در یک گفت و گوی تلفنی با لوموند می‌گفت: "مشکل اصلی ریتم درونی جنبش است. دانشجویان که عجول هستند در انتظار ما خود را دم پاوم می‌دهند و تعداد قلیلی هم برای آمدن به خیابان همیشه حاضرند. اما مجموع جنبش ترجیح می‌دهد گام به گام و حساب شده جلو برود تا دوام جنبش را حفظ کند و بهانه برای سرکوب به دست نظام ندهد. در این میان نجواهائی هم شنیده می‌شود با این مضمون که در برابر شبائی که احمدی نژاد و رهبر برای رسیدن به حکومت اسلامی نشان می‌دهند حداقل خواست باید استقرار جمهوری ایرانی باشد نه دوام جمهوری اسلامی." یکی از عوامل مؤثر در طرح خواسته‌هایی از این دست که تا چند ماه پیش حتی تصور به میان کشیدن آن‌ها ناممکن می‌نمود، بی اعتبار شدن رهبر در پی حمایت او از جناح بنیادگرا و جدائی از مردم بوده است.

حالت باید دید چگونه می‌توان جنبشی را که "فاقد چهره" است از میان برداشت؟ خامنه‌ای رهبر ایران روز پنج‌شنبه 26 نوامبر فرماندهان نیروی شبه نظامی بسیج را که به مشت آهنین سرکوب بدل شده است، به حضور خواند و به گفته شاهدان به آن‌ها گفت که اگر روزی قهرمان جنگ "سخت" با عراق [که به کشته شدن هزاران بسیجی داوطلب انجامید] بوده‌اند امروز باید خود را برای مقابله با جنگ "نرم" که "گسترده و بسیار خطرناکتر است" آماده کنند. از قرائن چنین برمی‌آید که نظام می‌خواهد به



گزارش هفته

۳۰ سال اعدام سیاسی در کردستان



هنوز از اجرای حکم اعدام احسان فتاحیان، چند هفته ای نگذشته بود که خبر تایید حکم اعدام زینب جلالیان در دیوان عالی کشور منتشر شد. دختری ۲۷ ساله با اتهاماتی مشابه: محاربه و همکاری با گروه های مخالف جمهوری اسلامی. این در شرایطی است که ۱۳ زندانی کرد دیگر در شرایطی همانند به سر می برند. به همین علت، پرونده اعدام ها در کردستان را بازخوانی کرده ایم.

آغاز درگیری ها

کشتار و اعدام در کردستان در اولین سال های استقرار جمهوری اسلامی آغاز شد. در این دوره پس از آنکه مذاکرات مربوط به کردستان با شکست رو به رو شد، خشونت این منطقه را فرا گرفت؛ خشونتی که به تدریج دامن غیر نظامیان را نیز گرفت و سپس به اعدام ها پیوند خورد. یکی از فجایع انسانی جنگ های کردستان، قتل عام مردم بی گناه روستای «قارنا» است. پیشینه این فاجعه ظاهرا به درگیری چند ماه قبل و به طور دقیق تر درگیری میان پیشمرگان کرد و نیروهای تحت فرمان ملا حسینی که با عنوان «جوانمردان» به تاخت و تاز نظامی در این منطقه، مشغول بودند، باز می گردد. در این درگیری عده ای از نیروهای تحت فرمان ملا حسینی کشته شدند و به دنبال آن در ۱۱ شهریور ماه سال ۵۸ در ساعت ۱ بعد از ظهر، لشکری مجهز به تانک و توپ به روستای قارنا حمله و به تلافی کشته شدن شنگان حادثه مذکور، مردم این روستا را قتل عام کرد. بر اساس آمار منابع کردی که با نام منتشر شده است، ۶۸ نفر و بنا به آمار های دولتی ۴۶ نفر در این حمله به قتل رسیدند.

روزنامه کیهان در تاریخ ۱۵ شهریور ماه ۱۳۵۸ روایت این قتل عام را از زبان پیشوای مذهبی کردهای نقد و استاندار آذربایجان غربی چنین نقل می کند: «ملا صالح رحیمی با اشاره به حادثه تأسف بار روستای «قارنا» که طی آن گروهی از افراد مسلح غیر مسئول به قصاص خون شهیدان گردنه دوآب عده ای از اهالی این روستا را به قتل رسانده اند، گفت: افراد بی گناهی که در روستای قارنا به شهادت رسیده اند، همه مؤمن به انقلاب اسلامی بوده اند. آقای حقگو استاندار آذربایجان غربی نیز، ضمن ابراز تأسف عمیق از این واقعه گفت: این گونه کارها را نه به حساب دولت می توان گذاشت و نه به حساب اسلام؛ کسانی که این جنایت را مرتکب شده اند نه انقلابی هستند و نه پیرو واقعی امام خمینی... شما قول میدهم عاملان این حادثه را به فوریت تحت تعقیب قرار داده و به مجازات برسایم. تیمسار سررتیب ظهیرنژاد فرمانده لشکر ۶۴ ارومیه نیز که در این ملاقات حضور داشت، گفت: «ما حامی قاتلین نیستیم بلکه از قانون حمایت میکنیم. وی به نمایندگان کرد نطقه قول داد که با استقرار یک نیروی ویژه در نطقه امنیت همه برادران و خواهران کرد در این شهرستان را تأمین کند.» (کیهان/۱۵/۶/۱۳۵۸)

گزارش نماینده بنیان گذار جمهوری اسلامی هم در این زمینه قابل توجه است. متن گزارش مهدی بهادران که برای بررسی حوادث منطقه، به آن جا اعزام شده بود، به این شرح است: «بسمه تعالی حضرت امام خمینی دام ظلّه از مجموع مشاهدات و بررسی های ۲۵ روزه در نطقه و حومه و بقية جاهای کردستان که مدارک آن همراه گزارشات تقدیم می گردد: ۱- بعضی ادله و شواهد در دست است که در کردستان و آذربایجان غربی يك توطئه مرموز

سالانه ۱۰۰ هزار سقط جنین در ایران

يك متخصص و جراح زنان و زایمان گفته است که آمارها در زمینه سقط جنین دقیق نیست اما مسئولان امر معتقدند سالانه دست کم ۱۰۰ هزار سقط در کشور اتفاق می افتد. این پزشک متخصص که نامش فاش نشده، در گفتگو با سایت خبری فردا، دلیل دقیق نبودن آمار سقط جنین در کشور را سقطهای غیرقانونی و غیربهداشتی اعلام کرده است.

جمعیت زنان کشور حدود ۳۴ میلیون نفر اعلام شده است که بر اساس آمار به ازای هر ۳۴ زن يك نفر سقط جنین می کند که ۳.۴ درصد جمعیت زنان کشور را شامل می شود. در شرایطی گفته می شود سالانه ۱۰۰ هزار سقط جنین در کشور اتفاق می افتد که دو سال پیش آمار سالانه سقط جنین در ایران، حدود ۸۰ هزار مورد اعلام شده بود. بر اساس قانون مصوب سال ۸۴ در مجلس، «سقط درمانی» پس از تشخیص قطعی سه پزشک متخصص و تایید پزشکی قانونی مبنی بر بیماری جنین به علت عقب افتادگی یا ناقص الخلقه بودن و همچنین مواردی که مادر با تهدید جانی مواجه باشد، قبل از چهار ماهگی و با رضایت مادر مجاز است.

جهش آمار

افزایش ۲۰ هزار سقط جنین تنها در مدت دو سال در کشور، از پیامدهای بارداری های ناخواسته، نبود برنامه ریزی برای بارداری و ناآگاهی از روش های پیشگیری از بارداری در میان زنان است. آسیب شناسان اجتماعی می گویند که افزایش مصرف مخدر های صنعتی موجب بالا رفتن قدرت تصمیم گیری در فرد می شود و یکی از علت های اصلی بارداری های ناخواسته و غیرقانونی دختران و به تبع آن، درخواست برای سقط جنین است. باتوجه به حساسیت اجتماعی و موانع قانونی و شرعی موجود در کشور، سقط جنین پیامد يك روابط جنسی بدون برنامه ریزی است که زنان نخستین قربانیان آن هستند. محمدمهدی آخوندی، رییس پژوهشکده فن آوری های نوین علوم پزشکی جهاد دانشگاهی ابن سینا، در این باره گفته است که ۱۰ تا ۱۵ درصد از عوارض ناشی از سقطهای غیرایمن مربوط به سقطهای ناقص، عفونت، پارگی و سوراخ شدن رحم است.

به گفته این متخصص زنان، به دلیل غیرقانونی انجام شدن سقط جنین و ترس و واهمه از آثار ارتکاب به آن، زنان کمتر به پزشک معالج مراجعه می کنند و این مساله در مواردی منجر به مرگ آنها می شود. براین اساس سقط جنین در زنان، از نبود مسئولیت مشترک در روابط جنسی و نبود احترام کامل نسبت به شخصیت و حیثیت زن در جامعه ایران حکایت دارد. بر اساس آمار غیررسمی منتشر شده در مطبوعات کشور، ۲۰ تا ۳۰ درصد از موارد سقط جنین در مراکز غیربهداشتی به مرگ مادر منجر می شود و بیشتر این افراد دختران ۱۶ تا ۳۰ ساله هستند. به نظر می رسد هشدار روانشناسان، متخصصان زنان و گزارش های مقطعی از «سلاخ خانه های شهر» به جلوگیری از سقط جنین کمک نکرده است. به نظر می رسد حل این معضل اجتماعی به آگاهی بخشی خانواده ها از طریق برنامه های فرهنگی رسانه ها، شکستن سکوت و اجرای تدابیر قانونی نیاز دارد. بالاترین آمار سقطهای غیربهداشتی در کشورهای درحال توسعه، جهان سومی و در کشورهایی دیده می شود که با منع و محدودیت قانونی بیشتر برای سقط جنین روبه رو هستند.

۹ سال حبس برای سعید لیلاز



وکیل سعید لیلاز از محکومیت موکل خود به ۹ سال حبس تعزیری از سوی شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تهران خبر داد. سعید محمود علیزاده طباطبایی در گفتگو با ایلنا با تکذیب حکم ۱۵ سال حبس برای سعید لیلاز اظهار داشت: حکم صادره شده اما هنوز ابلاغ نشده است و طی اعلامی که قاضی پرونده به بنده کرده بودم که دلیل فعالیت تبلیغی علیه نظام، نگهداری اسناد طبقه بندی شده و ارتباط با بیگانگان به ۹ سال حبس تعزیری محکوم شده است. وکیل لیلاز ادامه داد: در رسیدگی به اتهامات موکل اعلام شده بود که وی با حسین رسام کارمند سفارت انگلستان ارتباط دارد و موکل نیز در دفاع از خود گفت که به دلیل شغل خبرنگاری با هر کسی می توانم ارتباط داشته باشم. وی در مورد اتهام نگهداری اسناد طبقه بندی شده از سوی موکلش نیز گفت: دادگاه گزارش تحقیق و تفتیش مجلس از قوه قضاییه را که در خانه وی پیدا کرده را مصداق نگهداری اسناد طبقه بندی شده اعلام کرده است در حالی که این گزارش در تمامی سایت های خبری منتشر شده و شرایط اسناد طبقه بندی شده را ندارد و موکل همچنین سردبیر روزنامه سرمایه بوده و طبیعی است که این گزارش را داشته باشد.

علیزاده طباطبایی که وکالت شاپور کامپی در زهرا رهنورد را برعهده دارد از یک سال محکومیت وی خبر داد و گفت: شاپور کامپی که بعد از انتخابات بازداشت شد از سوی شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب به اتهام شرکت در تجمعات غیرقانونی به یک سال حبس محکوم شده است. طباطبایی که وکالت کامبیز نوروزی را برعهده دارد گفت: به دلیل اینکه امروز مدت قانونی برای تجدید نظر خواهی از حکم بدوی موکل به اتمام می رسد لایحه تجدید نظر خواهی خود را تقدیم دادگاه کردیم. گفتنی است کامبیز نوروزی به دو سال حبس و ۷۴ ضربه شلاق از سوی شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب محکوم شده بود.

صدور حکم اعدام برای یک فعال سیاسی

دادگاه انقلاب یک فعال سیاسی را به اتهام عضویت در گروه محارب به اعدام محکوم کرد. به گزارش واحد اندیشه و بیان مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، روز شنبه مورخ ۷ آذرماه قاضی پورعباسی ریاست شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب شهر تهران طی یک دادگاه غیر علنی و کوتاه مدت، ایوب پرکار فعال سیاسی بازداشت شده در نیمه دوم سال ۱۳۸۷ را پس از حدود یکسال بازداشت به اتهام عضویت در گروه محارب (سازمان مجاهدین خلق ایران) به اعدام محکوم کرد. به علت محدودیتهای اعمال شده و شرایط محدود آقای پرکار از جزئیات دادگاه اطلاع زیادی در دست نیست اما زندانی مورد اشاره مدعی است اساساً امکان و شرایط دفاع به وی داده نشده است. لازم به ذکر است طی دو ماه اخیر در تهران برای دست کم شش زندانی سیاسی به نامهای محمدرضا علی زمانی، حامد روحی نژاد، ناصر عبدالحسینی، آرش رحمانی پور، ایوب پرکار و رضا خادمی از سوی دادگاه انقلاب در پروسه های پرابهام قضائی رای اعدام صادر شده است.



در جریان است، زیرا فنودال ها و مالکین که در رژیم گذشته عامل اجرایی شاه در منطقه بوده‌اند توسط افرادی نظیر دکتر چمران، تیمسار ظهیر نژاد، فرمانده لشکر 64 ارومیه سرهنگ شهبازیان و سایر فرماندهان ارتشی و ژاندارمری تا بن دندان مسلح شده‌اند و در برابر مردم مستضعف که سالیان زیاد از دست فنودال ها زجر کشیده‌اند تحت فشار قرار می‌گیرند. 2- بعضی عناصر ارتشی مانند فرماندهان فعلی کردستان و آذربایجان غربی و پارهای از پرسنل زیر فرمان در اثر نداشتن بینش مذهبی و انقلابی در کنار کارهای مثبت خود روح خصومت و عقده را بین ترک و کرد منطقه چنان تحریک کرده‌اند که برای همیشه اختلاف باقی خواهد ماند و به احتمال قوی با یک جنگ چریکی از سوی دمکرات‌ها مواجه خواهیم شد همین عامل باعث بیزاری مردم بی‌گناه از جمهوری اسلامی و بدبینی به ما گشته است که در نتیجه مردم به سوی دمکرات‌ها سوق داده می‌شوند. 3- با تحقیقات مفصل که گزارشات و نوارهای موجود جوانمردان استخدامی ژاندارمری و مجاهد نماهای نرده تحت سرپرستی آقای معبودی و سرگرد نجفی در قارنا از توابع نرده حداقل 45 نفر را بدون گناه قتل عام کرده در محل سکونت آنها و بعداً کشته‌ها را در بیابان‌ها انتقال داده‌اند که و نمود نمایند در جنگ کشته شده‌اند و دهات را غارت کرده و به آتش کشیده‌اند و استوار بیگلری در کویلوکو 5 نفر را کشته و این در اثر بی‌لیاقتی یا خیانت و توطئه فرماندهان ژاندارمری از یکسو و تحریک احساسات ضد کردی و بیدار شدن روح انتقامجویی بر ضد کردهای معصوم از سوی دیگر است متأسفانه با اینکه عاملین این کشتار شناخته شده‌اند به علت حمایت ظهیر نژاد از مفسدین محلی امکان دستگیری و مجازاتشان نیست. 4- در نرده و حومه و بلکه سراسر کردستان و آذربایجان غربی یکی از عوامل جنگ و خونریزی وجود ملانماهای ساواکی با تعصب ضد کردی و فنودال‌های مسلح است که توسط ارتش و ژاندارمری مسلح شده‌اند و دادگاه انقلاب و سپاه پاسداران انقلاب قدرت کافی برای جلوگیری را ندارند مانند جریان قارنا که حکم حاکم شرح آقای خلخالی و آقای امید نجف آبادی اجرا نشد. 5- در کنار راه حل نظامی، راه حل فرهنگی و ایدئولوژی و عمرانی جهت کردستان و آذربایجان غربی لازم است."

پیشنهاد:

- تصفیه روحانیون قلابی که باعث جنگ دو سه ماه قبل نرده شده‌اند و سایر نقاط.
- دستگیری و مجازات عاملین کشتار و غارت قارنا، بیگم قلعه و آتش سوزی خرمن و خانه‌های دوآب و غیره.
- نظارت روی دادگاه انقلاب و تقویت آن جهت دستگیری مفسدین.
- تعویض یا توبیخ فرماندهانی که رسماً اطلاعات در اختیار ضد انقلابیون گذارده و درصدد تضعیف سپاه پاسداران هستند.
- فرستادن دو نفر بازرس از طرف امام، دو نفر بازرس از طرف دولت و شورای انقلاب و یک نفر از طرف دادستان کل. با تقدیم احترامات فائقه - مهدی بهادران 24/6/58 (کیهان 26/6/1358)
- همزمان روزنامه اطلاعات در تاریخ 16 آذر ماه سال 58 گزارش مفصلی در مورد قتل عام قارنا تهیه کرد و در آن ضمن پرداختن به عوامل شکل گیری این فاجعه، گفت و گوهایی با مردم این روستا انجام داد که بخشی از آن به شرح زیر است:
- " حمزه می‌گوید: روز 11 شهریور، تمام اطراف ده را با تانک و توپ محاصره کرده بودند، و ساعت یک بعدازظهر عده ای حدود صد نفر به‌راه شخصی باسم قادری، بشکل مجاهدین پاسدار، بخانه‌ها ریختند و هر کسی را دم دستشان دیدند، کشتند و سر بریدند. روحانی ده، با یک جلد قران، نزد آنها رفت و قسم خورد که مردم این ده هیچ تقصیر و گناهی ندارند. مهاجمین روحانی ده را فوراً کشتند و سرش را بریدند و با خود بردند و هنوز سر روحانی ده پیدا نشده است.
- زنی که دو فرزند 15 و 18 ساله اش را در این کشتار از دست داده است می‌گوید: آن‌ها به هیچکس رحم نکردند.

این همه بیرحمی را ما هیچ جا نشنیده بودیم آن‌ها که حالا زنده اند در آن ساعت یا در ده در خانه شان نبودند یا توانستند به طریقی خود را مخفی کنند. درباره نوع اسلحه ای که بکار برده شده بود، پیرمردی بنام سیداحمد، می‌گوید: بعضی‌ها را با تفنگ کشتند بعضی‌ها را با چاقو و کارد سر بریدند، بعضی‌ها را هم مخصوصاً کودکان را زیر لگ و پوتین خفه کردند. سید احمد که 9 نفر از اعضای خانواده اش را از دست داده است درباره چگونگی زنده ماندن خود می‌گوید: من آنروز در نرده بودم و غروب، وقتی وارد قارنا شدم، جهنم را جلوی چشم خود دیدم.

مردم چه می‌خواهند؟

از فاجعه قارنا بیش از سه ماه می‌گذرد. مردم زجر کشیده این روستا علاوه بر از دست دادن عزیزان خود از درد بزرگ دیگری هم دارند، آنها می‌گویند: مردم ما اینست که در طول این مدت، هیچکس به فریاد ما نرسیده است. هیچکس نیامده تا وضع ما را ببیند؛ ما قاتلین عزیزان خود را می‌بینیم که خوشترانه و فاتحانه از مقابل ما می‌گذرند. بعضی‌هایشان بخاطر این جنایت پاداش هم گرفته‌اند! ما می‌دانیم طراح این جنایت، یک امیر ارتش بوده است.

ما پول نمی‌خواهیم

گروهی از اهالی ده "قارنا" با اطلاع از سفر هیات حسن نیت به کردستان با دو مینی بوس از "قارنا" به مهاباد آمدند. آنها با حرف‌هایشان، داریوش فروهر را سخت متأثر کرده بودند. وقتی فروهر به زنی که شوهر و دو دخترش را از دست داده بود گفت بکار شما رسیدگی می‌شود، با فریاد و بغض گفت: در ده ما جنایت شده، ما پول نمی‌خواهیم، ما فقط می‌خواهیم قاتلین عزیزان ما را بگیریم و محاکمه کنید و مزدشان را کف دستشان بگذارید. ما می‌خواهیم آن گروهی که وارد خانه‌های ما شدند و عده ای طفل معصوم و بی‌گناه را کشتند و حالا با خیال راحت و خیلی خوشرو، از مقابل ما می‌گذرند دستگیر و محاکمه شوند. ما چیزی نمی‌خواهیم، جز عدالت. ما می‌خواهیم کسی به فریاد ما برسد. کسی بیاید اینجا و به کار ما رسیدگی کند. دیروز عده ای آمدند و گفتند: خوب جنگ بود و جنگ هم از این حرفها دارد، اما بخدا، به دین، به پیغمبر، اینجا جنگ نبود، اینجا یک مشت مردم بی‌گناه را سلاخی کردند. بچه چهار ساله چطور می‌توانست در قیام شرکت داشته باشد. فروهر به آنها قول داد: حرف‌هایشان را به امام منتقل کند. بازماندگان قلعه هم سوار مینی بوس‌ها شدند و در حالی که لحظه ای از گریستن و نالیدن آرام نداشتند، خود که هنوز نشانه‌های عزاداری و تعزیت را بر تن دارد بازگفتند. (اطلاعات 16/9/1358)

این روزنامه همچنین در تاریخ 21 آذرماه نامه سرگشاده جمعیت حقوقدانان ایران درباره وقایع کردستان به ویژه فاجعه قارنا را به نخست‌وزیر، مهندس بازرگان، منتشر کرد. در بخشی از این نامه آمده است: "...مطالعید که در مناطق کردنشین از استانهای آذربایجان غربی و کردستان و کرمانشاه گزارشاتی دلخراش در رابطه با تجاوز به آزادی و حقوق اساسی شهروندان ارسال می‌شود. به‌ویژه فاجعه روستای قارنا که نماد خشونت و انتقامگیری ضدشهری می‌باشد و لازم است در مورد آن تحقیقاتی جدی صورت پذیرد... وظیفه‌ی انسانی و ملی همه ماست که در برابر این فاجعه بایستیم و از گسترش دامنه‌ی این اختلافات جلوگیری به عمل آوریم..." (روزنامه‌ی اطلاعات، 21 آذرماه 1358، ص 2).

کشتارهای بعدی

این بحث‌ها در شرایطی مطرح می‌شد که همزمان ملا حسنی و گروه تحت فرماندهی او، چنین جنایاتی را در ابعاد مختلف در روستاهای دیگر کرد نشین نیز انجام داده بودند که از آن میان می‌توان به روستاهای: ده نالوس در اشنویه، ده سراوکانی، کلیچ در منطقه پیرانشهر، ده صوفیان، شادله در نرده و قره قشلاق، ایندرفاش، داشخانه

و... اشاره کرد که همگی تحت عنوان پاکسازی و با حمایت و مشارکت حسنی صورت گرفت. روز سیزده آبان سال 1359 افرادی تحت عنوان کمیته ارومیه و بسپج، که تحت رهبری حجت الاسلام ملا حسنی و عظیم معبودی اداره می‌شدند، برای پاکسازی روستاهای مهاباد - منطقه شاورپران - وارد ده ایندرفاش شدند. ده ایندرفاش و ده دیگری به نام یوسف کند، در ده کیلومتری شمال خاوری مهاباد قرار دارند. هنگامی که حسنی و اعضای کمیته بسپج به سرپرستی معبودی به ده می‌رسند، به نام پاکسازی و خلع سلاح از مردم طلب اسلحه می‌کنند؛ و مردم می‌گویند که ده روز قبل سپاه به منطقه آمده و سلاح‌ها را تحویل گرفته‌است. افراد حسنی بدون توجه به حرف‌های مردم و سندی که بیانگر تحویل اسلحه به سپاه بود، به ضرب و جرح مردم پرداخته و تا روز بعد به آن‌ها فرصت می‌دهند که سلاح خود را تحویل دهند. هنگام خروج از ده، حزب دموکرات به آن‌ها حمله ور شد و آن‌ها مجبور به عقب نشینی به طرف ده شدند؛ اما در بازگشت به قتل مردم پرداختند. آنها در کمتر از دو ساعت 35 نفر از روستائیان را به قتل رساندند و از مدخل ده هر کسی را که دیدند به رگبار بستند.

در هفدهم آبان و چهار روز پس از کشتار در ایندرفاش افراد بسپج ارومیه و نرده باز هم با رهبری حجت الاسلام ملا حسنی و عظیم معبودی، به قصد پاکسازی روستاهای منطقه عازم صوفیان اشنویه شدند و بدون مقدمه شروع به تیراندازی کردند. در این حمله روحانی ده و معلم آن و جمعا 13 نفر کشته و 20 نفر زخمی شدند.

کشتارهای بعدی به اختصار و به نقل از مرکز فرهنگی مقابله با ژنیوساید کرد چنین است: کشتار دسته جمعی مردم روستای قلاتان (نرده) در تاریخ 6/1/59، در حمله به این روستا 13 نفر کشته شدند. کشتار دسته جمعی روستای صوفیان از توابع پیرانشهر در تاریخ 27/8/59 که طی آن 12 نفر از اهالی غیر نظامی این روستا به قتل رسیدند و 7 نفر از آن‌ها بالای 50 سال سن داشتند.

قتل عام روستای بایبزرآباد (نرده) در تاریخ 18/8/60 که طی آن 12 نفر به قتل رسیدند اما اسامی 9 نفر شناسایی شده است. کشتار دسته جمعی کارگران کوره خانه ی آجر پزی ساروقامی در تاریخ 23/6/60 که در این فاجعه 18 نفر کشته شدند و اسامی 13 نفر شناسایی شده است. کشتار دسته جمعی مردم روستای قره گول مهاباد در تاریخ 6/11/61 که در این کشتار نیز 18 نفر جان خود را از دست دادند که اکثر آن‌ها بالای 50 سال سن داشتند و حتا افرادی با سنین 70 و 95 سال در میان آنها دیده می‌شود. کشتار 9 نفر از اهالی روستای سوزی از توابع مهاباد کشتار دسته جمعی مردم روستاهای دیلانچرخ، حلبی، کویکان، کمریزه و شکاکان و یونسلیان در منطقه نرده؛ در این کشتار با مجموعا بیش از 40 نفر کشته شدند که تنها اسامی 23 نفر تا کنون شناسایی شده است.

کشتار دسته جمعی در روستاهای نیمه سور، جعفر آباد، مرجان آباد از توابع مهاباد. در این حملات که در تاریخ 25/12/61 انجام گرفت عده ای از مردم غیر نظامی کشته شدند که تنها اسامی 9 نفر شناسایی و ثبت شده است. کشتار دسته جمعی مردم روستاهای هه لوش و گیجه، در منطقه سومای ارومیه در تاریخ 6/2/3/1، که اسامی 13 نفر شناسایی و به ثبت رسیده است. کشتار دسته جمعی روستاهای چقل مصطفی، خلیفه لیان و گورخانه (نرده) در تاریخ 5/1/62، که منجر به کشته شدن 21 نفر شد. کشتار دسته جمعی روستاهای جبریل آباد و گونده ویله و دو آب (اشنویه)، 23/6/62، 6 نفر در این حملات جان خود را از دست دادند. به جز اسامی کشته شدگان روستای قارنا در سال 1358 که از 68 نفر آن‌ها تنها اسامی 49 نفر قابل شناسایی بوده و 12 نفر از اهالی روستای قلاتان، 35 نفر از اهالی روستاهای ایندرفاش و سوکند و 12 نفر از اهالی صوفیان، در سال 1358، حدود 27 نفر دیگر از



شهروندان غیر نظامی در دیگر مناطق کردستان جان خود را از دست دادند. از این 27 نفر، اسامی 25 نفر از کشته شدگان ثبت شده است.

در واقع می توان گفت که بین سال های 1358 تا 1362 حدود 14 حمله در کردستان انجام گرفته که در آنها صدها نفر کشته شده اند که تاکنون تنها نام 242 نفر به ثبت رسیده است. از این 242 نفر 105 نفر از آن ها یعنی حدود 44%، از کردهای منطقه نطقه هستند و شهر مهاباد با 72 کشته در مقام دوم قرار می گیرد. این مسئله نشان می دهد که استان آذربایجان غربی با توجه به حوزه نفوذ کسانیت چون ملا حسنی و لشکر جوانمردان اش بیش از هر منطقه دیگر، درگیر آفتاب و کشتار دسته جمعی مردم بی گناه روستا ها شده است.

اعدام های دسته جمعی و فردی

آنچه تا این جا آمد آمار کشته شدگان در حمله به روستاها و شهرهای کوچک بود، اما در این برخورد ها کسانیت نیز به اسارت در می آمدند. بیشتر اسیر شدگان به عنوان اعضای احزاب و یا هواداران این احزاب با حکم اعدام رو به رو شدند. به این ترتیب به آمار اعدامی های اعضای احزاب کرد یا فعالان سیاسی که در این سال ها در این منطقه اعدام شده اند، می رسمیم.

در فاصله سال های 1358 تا 1370 (1979-1991)، 832 نفر در کردستان تیرباران شدند (مرکز فرهنگی چاک). از این تعداد 399 نفر عضو یا هوادار حزب دموکرات کردستان ایران معرفی شده اند و 209 نفر از اعضای حزب کومله؛ در مورد 182 نفر باقی مانده هویت سیاسی مشخصی ذکر نشده و معلوم نیست عضو کدام حزب و گروه سیاسی بوده اند. برخی منابع بر این باورند که 802 نفر از این آمار ها، تعداد اعدامی ها توسط نیروهای نظامی بوده و 28 نفر، یعنی حدود 3 درصد، در جنگ های داخلی میان حزب دموکرات کردستان و کومله کشته شده اند.

79 نفر از این افراد یعنی حدود 10 درصد کلیه اعدام شده ها از میان شهروندان عادی بوده اند و هیچ گرایش حزبی و فعالیت سیاسی نداشته اند. لازم به ذکر است که تعداد دیگری (احتمالاً 23 نفر) از این اعدامی ها کسانیت بوده اند که در جنگ میان احزاب مخالف حکومت و نیروهای نظامی اسیر و همان جا تحت عنوان اعدام صحرایی تیرباران شده اند.

پدیده اعدام های دسته جمعی یکی از ویژگی های اعدام های سیاسی در کردستان بوده است که در مشهور ترین مورد آن 59 نفر از جوانان مهابادی در تاریخ 12/3/1363 بازداشت و همگی به طور هم زمان اعدام شدند. بیشترین تعداد اعدام ها در سال های 1360، 61، 62، 63 و 1367 روی داده است. در این میان سال 1360 با اعدام 163 نفر، و سال 1362 با اعدام 160 یکی از سیاه ترین سالهای تاریخ سیاسی ایران و کردستان است.

آمار جزئی اعدام ها

در 28 مرداد 1358، یازده نفر هم زمان در زندان دیزل آباد کرمانشاه، از جمله هرمز گرجی بیانی یکی از فعالان سیاسی طیف چپ، اعدام شدند. احتمالاً تعدادی از این اعدامی ها کرد نبوده اند. (مرکز فرهنگی چاک) فردای آن روز یعنی 29 مرداد ماه نیز 7 نفر اعدام شدند.

(روزنامه ی کیهان، 30 مرداد 1358)

3 شهریور ماه 79، از جمله یکی از اعضای شورای شهر، یک فیلم بردار و برادران مصطفی سلطانی اعدام شدند (خبرنامه کومله پاییزی 1359)

4 شهریور ماه 1358 یازده نفر در شهر سنندج تیرباران شدند. (روزنامه ی اطلاعات 7/6/1358)

5 شهریور 1358، یعنی فردای آن روز 20 نفر در پادگان شهر سقز اعدام شدند. (روزنامه کیهان، 6/5/1358)

از تاریخ 2/2/1358 که اسماعیل مولود نژاد جوان 21 ساله در زندان اشونیه اعدام شد تا 9/11/1358 که به اعدام محمد پروری انجامید مجموعاً 16 نفر از اعضای حزب دموکرات و 10 نفر از اعضای حزب کومله اعدام شدند. (مجله جنگ در کردستان، ویژه نامه سال 1358)

در سال 1359 مجموعاً 39 نفر از اعضا و هواداران حزب دموکرات و 13 نفر از اعضای حزب کومله اعدام شدند. (جنگ در کردستان ویژه نامه 1359).

در سال 1360، صد و شصت و سه نفر در زندان های مهاباد، سنندج، کامیاران، بانه، دیواندره، قروه، و دیگر شهرهای کردستان اعدام شدند. 35 نفر از این افراد از اعضا و هواداران حزب دموکرات و 37 نفر از اعضا و هواداران حزب کومله بودند. (جنگ در کردستان ویژه نامه 1360، مرکز فرهنگی چاک، سایت کومله و حزب کمونیست ایران)

سال 1361 اسامی 88 نفر که حکم اعدام با تیرباران در مورد آن ها اجرا شده به ثبت رسیده است. از میان این افراد 18 نفر عضو حزب کومله، 38 نفر عضو حزب دموکرات و مابقی فعالان سیاسی مستقل و یا وابسته به دیگر احزاب کردستان، به عنوان مثال حزب خبات بوده اند. (مرکز فرهنگی چاک، مجله جنگ در کردستان، سایت حزب کومله و حزب کمونیست ایران)

در سال 1362، از 160 نفر اعدامی که اشاره شد، بارزترین اعدام های دسته جمعی همان اعدام معروف 59 نفر در مهاباد است. مابقی اعدامی ها 36 نفر عضو حزب دموکرات و 30 نفر عضو حزب کومله بوده اند. دیگر افراد در اعدام های زندان های سقز، سنندج، سردشت جان شان را از دست داده اند. (مرکز فرهنگی چاک، مجله جنگ در کردستان، سایت حزب کومله و حزب کمونیست ایران) سال 1363 آمار به ثبت رسیده حاکی از این است که 34 نفر از اعضای احزاب دموکرات و 11 نفر از اعضای حزب کومله اعدام شده اند. در مورد دیگر اعدامی ها و اسامی آن ها آماری در دسترس نیست. (مرکز فرهنگی چاک، مجله جنگ در کردستان، سایت حزب کومله و حزب کمونیست ایران)

سال 1364 اسامی 19 نفر از اعدامی های حزب دموکرات و 18 نفر از اعضای حزب کومله اعدام شدند. لازم به ذکر است برخی منابع معتقدند تعدادی از این اسامی ممکن است مربوط به کشته شده های جنگ داخلی کومله و دموکرات مربوط باشد. (مرکز فرهنگی چاک، مجله جنگ در کردستان، سایت حزب کومله و حزب کمونیست ایران) سال 1365 و 1366، هفت نفر از اعضای حزب کومله و 13 نفر از اعضای حزب دموکرات اعدام شدند. (مرکز فرهنگی چاک، مجله جنگ در کردستان، سایت حزب کومله و حزب کمونیست ایران)

در اعدام های دسته جمعی که در سال های 1367 و 1368 در کل زندان های ایران انجام گرفت 23 نفر از اعضا و هواداران حزب دموکرات و برخی فعالان سیاسی مستقل و یا کسانیت که خود را قبلاً تسلیم کرده بودند و با نام تسلیمی شناخته می شدند و نیز 36 نفر از اعضای حزب کومله اعدام شدند.

در سال 1369، هشت مورد اعدام به ثبت رسیده که سه نفر از آن ها به عنوان اعضای حزب دموکرات شناخته شده اند و پنج نفر دیگر هویت سیاسی مشخصی برایشان ذکر نشده است. (مرکز فرهنگی چاک، مجله جنگ در کردستان، سایت حزب کومله و حزب کمونیست ایران) سال 1370، آمار ها حکایت از اعدام 25 نفر دارد که سه نفر از آن ها عضو حزب کومله بوده اند و از هویت سیاسی 22 نفر دیگر اطلاعاتی در دست نیست. (مرکز فرهنگی چاک، مجله جنگ در کردستان، سایت حزب کومله و حزب کمونیست ایران)

آن سوتر اما از سال 1370 به بعد آرشویی از اعدام ها و یا کشته شدگان در دسترس نیست. سایت حزب کومله آمارش را تا سال 1373 و 1374 به روز کرده است که در این میان می توان به ترور 13 نفر از اعضای این حزب و نیز اعدام چهار تن دیگر اشاره کرد.

از سال 1374 تا سال 1382 مطلقاً هیچ آماری در دسترس نیست. البته در این دوران حقیقتاً آمار اعدام ها بسیار پایین آمده بود و اگر هم حکمی صادر می شد یا اجرا نمی شد یا بسیار با تأخیر به اجرا در می آمد. از سال 1382 به بعد موارد اعدامهایی که تا به حال ثبت شده به شرح زیر است:

سال 1383، شش نفر از اعضای حزب دموکرات در شهر

سقز اعدام شدند. احکام اعدام این افراد چند سال پیش صادر شده بود. (روزنامه آشتی 29/1/1383، سایت حزب دموکرات کردستان ایران) اسماعیل محمدی اهل بوکان، به اتهام همکاری با حزب کومله در سال 1382 دستگیر و در 13 شهریور 1384 زندان ارومیه به اتهام محاربه به دار آویخته شد. محمد پنجوبینی به اتهام عضویت در گروه "اگری سور" در سال 1381 دستگیر و زندانی و در 13 شهریور 1384 به دار آویخته شد.

حسن حکمت دمیر در سال 1386 به اتهام عضویت در پژاک در زندان خوی اعدام شد. (سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان).

از سال 1386 تا 20 آبان 1388، که احسان فتحاحیان اعدام شد، اعدام دیگری گزارش نشده است، اما آنچه مشخص است اکنون 14 نفر از فعالان سیاسی کرد به اعدام محکوم شده اند و هم چنان در انتظار لغو حکمشان هستند. اسامی این افراد به شرح زیر است:

زینب جلالیان -2- شیرکو معارفی-3- حبیب الله لطیفی -4- سید سامی حسینی، سلماس -5- سید جمال محمدی، سلماس -6- رستم ارکیبا -7- فسبح یاسمنی -8- رشید آخکندی -9- حسین خضری -10- فرزاد کمانگر -11- علی حیدریان -12- فرهاد وکیلی -13- مصطفی سلیمی، روستای ایلوی سقز -14- انور رستمی.

لازم به ذکر است بنا به گزارش سال 1991 عفو بین الملل از سال 1979 تا 1991، 50000 کرد کشته و از سال 1987 تا 1991، 105 نفر از کردها در ایران اعدام شده اند. در گزارش ماه مارس سال 1994 همین سازمان در ژوئن سال 1993، 5 نفر در کرمانشاه بعد از دو سال زندان اعدام شده اند.

بر اساس گزارش کمیسیون مبارزه با تبعیض نژادی و حمایت از اقلیت های وابسته به سازمان ملل در تاریخ 10/8/1994 بر اساس گزارش نماینده فرانس لیبرتی در 8 سپتامبر 1993، 70 نفر به اتهام پوشیدن لباس کردی بازداشت و 10 نفر آنها بی نام و نشان مانده اند.

منابع:

-آرشوی روزنامه اطلاعات -آرشوی روزنامه کیهان -آرشوی روزنامه انقلاب اسلامی - آرشوی مرکز فرهنگی چاک (کوردوساید) -مجله ی جنگ در کردستان -وبلاگ کتاب شناسی بهزاد خوشحالی و کتاب های 20 گانه اش. - خبرنامه گویا

-سایت سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان -سایت مجموعه فعالان حقوق بشر -سایت حزب دموکرات کردستان ایران -سایت حزب کومله -سند UN, CD /872- 12/9/88، کنگره خلع سلاح - سند /e/cn.4/sub.201988,UN

-سند UN، 4-31/4/1992/e/cn.4-31/4/1992 شورای اجتماعی اقتصادی سازمان ملل

-سند UN شورای امنیت 23685/add9/31992-s/

سند UN، 4/1993/45/e/cn.4/ شورای اقتصادی اجتماعی -

گزارش عفو بین الملل 14/1/1988/MDE -18 گزارش

عفو بین الملل 14/3/1989/MDE - گزارش عفو بین

الملل 13/10/1992/MDE - ایران: نقض حقوق بشر

1987 تا 1990 سازمان عفو بین الملل MDE

31/12/1992 - مجموعه اسناد کمیسیون حقوق بشر

کردستان. ماستریخت 27/11/1992

منبع: شهابالدین شیخی - روز آن لاین





راههای سبز

متن کامل قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل : وضعیت حقوق بشر در ایران



کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران ترجمه فارسی متن کامل قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران که در تاریخ ۷ آبان ۱۳۸۸ ارائه و در ۲۹ آبان ۱۳۸۸ با ۷۴ رای به تصویب کمیته سوم مجمع عمومی رسید، به شرح زیر منتشر کرد:

سازمان ملل متحد
A/C.3/64/L.37A
۷ آبان ماه ۱۳۸۸
مجمع عمومی
زبان اصلی: انگلیسی

جلسه شصت و چهارم
کمیته سوم
دستور جلسه: موضوع ۶۹ (c)

حفاظت و ارتقاء حقوق بشر:
وضعیت حقوق بشر و گزارش های گزارشگران ویژه و نمایندگان از کشورهای اندورا، استرلیا، اتریش، بلژیک، بلغارستان، کانادا، کوسو، قبرس، جمهوری چک، دانمارک، استونی، فنلاند، فرانسه، آلمان، یونان، مجارستان، ایسلند، اسرائیل، ایرلند، ایتالیا، لتونی، لیختنشتاین، لیتوانی، لوگزامبورگ، مالتا، فدراسیون ماکرونیشیا، موناکو، هلند، زلاند نو، نروژ، پالائو، لهستان، پرتغال، جمهوری مولدو، رومانی، اسلواکی، اسلونی، اسپانیا، سوئد، جمهوری مسدونیا یوگسلاوی سابق، بریتانیا، کبیر و ایرلند شمالی، و ایالات متحده امریکا، پیش نویس این قطعنامه را تهیه کرده اند:
وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران

مجمع عمومی،

بر اساس منشور سازمان ملل متحد، و همچنین اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق های بین المللی حقوق بشر و سایر اسناد بین المللی حقوق بشر،
قطعنامه های قبلی خود در باره وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران را یادآوری می کند که آخرین آن، قطعنامه شماره ۹۱/۴۳ مورخ ۲۸ آذرماه ۱۳۸۸ می باشد،

۱. از گزارش دبیر کل سازمان ملل که بدنبال قطعنامه ۹۱/۴۳ مجمع عمومی ارائه شده است، و در آن بسیاری از حوزه های نگران کننده مستمر در مورد حفاظت و ارتقاء حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران برجسته شده است، استفاده می کند و با توجه ویژه ای تغییرات منفی را در حوزه حقوق مدنی و سیاسی پس از انتخابات خردادماه ۱۳۸۸ مورد ملاحظه قرار می دهد و برخی از دستاوردهای مثبت را با رعایت شاخص های اقتصادی و اجتماعی به بحث می گذارد.

۲. نگرانی عمیق خود را در مورد نقض جدی حقوق بشر که در جمهوری اسلامی ایران در جریان است، ابراز می کند. برخی از حوزه های مورد نقض در ایران از این قرار است: (a) شکنجه و مجازات یا رفتار های خشن، غیر انسانی یا تحقیر آمیز از جمله قطع اعضای بدن و شلاق، (b) اعدام با شدت ادامه دارد و افزایش تعداد اعدام هایی که خارج از حفاظت های شناخته شده بین المللی، از جمله

اعدام در ملاء عام و اعدام نوجوانان، اجرا می شوند، (c) سنگسار کردن بعنوان روشی از اعدام، و با وجود اینکه رئیس قوه قضائیه بخشنامه منع سنگسار صادر کرد، افرادی همچنان در زندان احکام اعدام به روش سنگسار دریافت می کنند،

(d) بازداشت، سرکوب توأم با خشونت و محکوم کردن زنانی که خواستار حق تجمع مسالمت آمیز هستند، کارزار تهدید و ارعاب زنان مدافع حقوق بشر، و ادامه تبعیض علیه زنان و دختران، هم در قانون و هم در عمل،

(e) تبعیض فزاینده و نقض سایر حقوق بشر افراد اقلیت های مذهبی، قومی، زبانی یا سایر اقلیت های به رسمیت شناخته شده یا نشده، از جمله عرب ها، ترک ها، بلوچ ها، کردها، مسیحی ها، یهودیان، صوفی ها و مسلمانان سنی و حامیان آنها، و بویژه حمله به بهائیان و باورهای آنها در رسانه های دولتی، شواهد رو به گسترش تلاش های دولت در شناسایی بهائیان، کنترل و بازداشت خودسرانه آنها، ممنوعت از ورود بهائیان به دانشگاه و جلوگیری از فعالیت های باثبات اقتصادی آنها، و ادامه بازداشت هفت تن از رهبران جامعه بهائیان که در اسفند ماه ۱۳۸۶ و فروردین ۱۳۸۷ دستگیر شدند، این افراد بدون دسترسی بموقع و کافی به وکیل، با اتهامات سنگینی مواجه شده اند.

(f) اعمال محدودیت های جدی، نظام مند و ادامه دار در آزادی تجمع و تشکل، و آزادی عقیده و بیان، از جمله محدودیت هایی که برای رسانه ها، کاربران اینترنت و اتحادیه های کارگری اعمال می شوند، و افزایش آزار و اذیت، ایجاد رعب و وحشت و محاکمه مخالفان سیاسی و مدافعان حقوق بشر در همه سطوح جامعه، که از میان آن ها، به بازداشت و سرکوب خشونت بار رهبران اتحادیه های کارگری، اعضای اتحادیه ها و دانشجویان که بصورت مسالمت آمیز تجمع می کنند، و بستن اجباری کانون مدافعان حقوق بشر و بدنبال آن بازداشت و آزار و اذیت تعدادی از همکاران کانون اشاره می کند.

(g) محدودیت ها و موانع شدید برای آزادی مذهب و اعتقاد، از جمله بازداشت خودسرانه، دستگیری تعداد بی شماری از کسانی که خواستار آزادی مذهب و اعتقاد هستند و صدور احکام طولانی مدت زندان برای آنها. (h) ناتوانی پی در پی در رعایت حقوق قانونی آئین دادرسی، و نقض حقوق افراد بازداشت شده، از جمله متمهینی که بدون اتهام در زندان یا در انفرادی ها نگه داشته می شوند، استفاده نظام مند و خودسرانه از بازداشت های طولانی مدت انفرادی، و عدم دسترسی بموقع به وکیل.

۳. همچنین نگرانی ویژه خود را نسبت به واکنش دولت جمهوری اسلامی ایران بدنبال انتخابات ۲۲ خرداد ماه ۱۳۸۸ و افزایش همزمان نقض حقوق بشر ابراز می کند، که بخشی از آنها از این قرار هستند:

(a) آزار و اذیت و تهدید مخالفان، روزنامه نگاران و سایر نمایندگان رسانه ها، وب لاگ نویس ها، وکلا، روحانیون، مدافعان حقوق بشر، دانشگاهیان، دانشجویان و همه کسانی که خواستار حق تجمع و تشکل مسالمت آمیز و آزادی عقیده و بیان بودند با بازداشت خودسرانه آنها یا ناپدید شدنشان که منجر به زخمی شدن و مرگ تعداد بسیار زیادی شده است.

(b) اعمال خشونت و تهدید توسط نیروهای نظامی ای که توسط دولت هدایت می شدند برای پراکنده کردن اجباری شهروندانی که از حق آزادی تجمع و تشکل مسالمت آمیز خود استفاده می کردند، که همچنین منجر به زخمی شدن و کشته شدن تعداد بسیار زیادی شد.

(c) مداخله در حق برخورداری از دادرسی عادلانه که از میان آنها می توان به برگزاری دادگاه های گروهی و ممنوعیت دسترسی مناسب متهمین به وکلای قانونی اشاره کرد که منجر به احکام مرگ و حبس های طولانی مدت برای برخی از متهمین شد.

(d) اعمال اعتراف اجباری و آزار زندانیان که از میان موارد گزارش شده میتوان به تجاوز جنسی و شکنجه اشاره کرد

(e) شدت گرفتن میزان اعدام ها در ماه های پس از انتخابات.

(f) اعمال محدودیت های بیشتر در آزادی بیان از جمله محدودیت شدید برای پوشش تظاهرات توسط رسانه ها و اختلال در ارتباطات و اینترنت، و بستن اجباری دفاتر تعدادی از سازمان هایی که در مورد وضعیت زندانیان بعد از انتخابات تحقیق می کردند.

(g) بازداشت خودسرانه و زندانی کردن کارمندان سفارت های خارجی در تهران و به این ترتیب مداخله بیش از حد در کار و عملکرد آن هیئت ها که با پیمان وین در روابط سیاسی و پیمان وین در روابط کنسولگری مغایر است.

۴. از دولت جمهوری اسلامی ایران خواسته می شود که به دغدغه های اساسی ای که در گزارش دبیر کل مطرح شده بپردازد، و بالاخص به اقدامات ارائه شده در قطعنامه قبلی مجمع عمومی عمل کند و الزامات حقوق بشر خود را بویژه در موارد ذیل، هم در قانون و هم در عمل، رعایت کند:

(a) حذف قطع عضو، شلاق و سایر اشکال شکنجه و مجازات یا رفتارهای خشن، غیر انسانی و تحقیر آمیز از قانون و در عمل،

(b) حذف اعدام در ملاء عام و سایر اعدام هایی که خارج از اصول حفاظت شده بین المللی اجرا می شوند،

(c) حذف اعدام افرادی که در زمان ارتکاب جرم زیر سن ۱۸ سال هستند طبق الزامات ایران در ماده ۳۷ پیمان حقوق کودک و ماده ۶ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی،

(d) حذف همه اشکال تبعیض و نقض حقوق بشر علیه زنان و دختران هم در قانون و هم در عمل،

(f) حذف همه اشکال تبعیض و سایر نقض های حقوق بشر افراد اقلیت های مذهبی، قومی، زبانی یا سایر اقلیت های به رسمیت شناخته شده یا نشده، خودداری از کنترل افراد بر اساس مذهب و اعتقاد آنها، و تضمین دسترسی همه اقلیت ها همانند همه مردم ایران به آموزش و اشتغال،

(g) اجرای گزارش گزارشگر ویژه در مورد تعصب مذهبی از جمله گزارش سال ۱۹۹۶ این گزارشگر ویژه که در آن راه هایی توصیه شده است که طبق آنها جمهوری اسلامی ایران می تواند جامعه بهایی را به حال خود رها کند، و همچنین در مورد ۷ تن از رهبران جامعه بهایی که از سال ۱۳۸۷ در بازداشت هستند، حقوق آئین دادرسی که در قانون

اساسی تضمین شده است از جمله حق دسترسی مناسب به وکیل و حق برخورداری از دادرسی عادلانه رعایت شود.

(h) پایان دادن به آزار و اذیت و تهدید مخالفان سیاسی و مدافعان حقوق بشر، دانشجویان، دانشگاهیان، روزنامه نگاران و سایر نمایندگان رسانه ها، وب لاگ نویس، روحانیون و وکلا با آزاد کردن افرادی که بطور خودسرانه در بازداشت بسر می برند یا افرادی که به خاطر دیدگاه های سیاسی خود بازداشت شده اند از جمله کسانی که پس از انتخابات ریاست جمهوری ۲۲ خرداد ماه ۱۳۸۸ بازداشت شده اند.

(i) رعایت حقوق قانونی آئین دادرسی، پایان دادن به مصونیت ناقصین حقوق بشر، و انجام یک تحقیق معتبر، بی طرفانه و مستقل در مورد اظهارات مطرح شده در مورد نقض حقوق بشر پس از انتخابات ریاست جمهوری،

۵. علاوه بر همه اینها از دولت جمهوری اسلامی ایران می خواهد که سابقه همکاری نامناسب خود را با مراجع بین المللی حقوق بشر از طرق مختلف جبران کند که از میان آنها می توان به ارائه گزارش از الزامات ایران به هیئت های پیمان اسنادی که ایران عضو آن ست و همکاری کامل با همه مراجع بین المللی حقوق بشر اشاره کرد، همچنین به دولت جمهوری اسلامی ایران پیشنهاد می کند که به پیدا کردن راه های همکاری با سازمان ملل متحد از جمله با اداره کمیسیون عالی حقوق بشر، در حوزه اصلاح قضایی و حقوق بشر ادامه دهد.

۶. از اینکه جمهوری اسلامی ایران علیرغم ارائه دعوتنامه دائمی به همه صاحبان وظایف روند های ویژه که بطور موضوعی فعالیت می کنند، هیچیک از درخواست های مراجع ویژه را برای بازدید از ایران در ۴ سال گذشته اجابت نکرده و به مکاتبات بسیار زیادی که از سوی همه مراجع ویژه انجام شده، پاسخ نداده است، عمیقاً ابراز



راههای سبز

نگرانی می‌کند و قویا به دولت جمهوری اسلامی ایران توصیه می‌کند که بطور کامل با مراجع ویژه همکاری کند و بازدید آنها را از این کشور تسهیل کند تا آنها بتوانند تحقیقات معتبر و مستقلی را در مورد همه اظهارات مربوط به نقض حقوق بشر بویژه موارد مربوط به انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، انجام دهند.

۷. از صاحبان وظایف روندهای ویژه ای که بطور موضوعی فعالیت می‌کنند می‌خواهد تا به وضعیت حقوق بشر در ایران بطور خاص توجه کنند، بویژه از گزارشگر ویژه اعدام‌های فراتر از قانونی، شتابزده و خود سرانه، گزارشگر ویژه شکنجه و سایر مجازات یا رفتارهای خشن، غیر انسانی یا تحقیر آمیز، گزارشگر ویژه ارتقاء و حفاظت از حق آزادی بیان و اعتقاد، گزارشگر ویژه مدافعان حقوق بشر، گروه کاری بازداشت‌های خود سرانه و گروه کاری در مورد ناپدید شدن اجباری یا غیر داوطلبانه می‌خواهد که با هدف تحقیق و گزارش در مورد خشونت‌ها و نقض حقوق بشر که پس از ۲۲ خرداد ماه ۱۳۸۸ افزایش یافته، وضعیت حقوق بشر در ایران را نظارت کنند.

۸. از دبیر کل می‌خواهد که از پیشرفت‌هایی که در عملی کردن این قطعنامه حاصل می‌شود به شصت و پنجمین نشست مجمع عمومی گزارش دهد.

۹. تصمیم دارد که به بررسی وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران در شصت و پنجمین نشست خود تحت عنوان "ارتقا و حفاظت حقوق بشر" ادامه دهد.

۲ گفت و گو

زندان اوین بر مازیار بهاری چه گذشت:

۱۱۸ روز در جهنم

یکی از چالش‌های مهم پرزیدنت «اوباما» اینست که با ایران چه کند و در مقابل مشکل اتمی شدن ایران چه عکس‌العملی نشان دهد. «اوباما» از ابتدا کوشید از در دوستی و مذاکره درآید. وقایع متعددی نشان داد که مذاکره با ایران چندان کار ساده‌ای نیست. دو واقعه مهم موجب شد حقایق تازه‌ای در مورد رژیم حاکم بر ایران برای مردم دنیا آشکار شود. یکی انتخابات ریاست جمهوری در ماه جون که همراه با اعتراضات، تظاهرات و بدنبال آن خشونت، دستگیری، شکنجه و قتل تظاهر کنندگان و مخالفان رژیم بود. دوم کشف تأسیسات مخفی جدید در نزدیکی قم. نقش سپاه پاسداران و بسیج در سرکوب هر نوع اعتراض صلح آمیز و یا مخالفتی از جانب هر گروه و دسته‌ای بجائی رسیده است که قدرت نظامی و سیاسی در اختیار کامل رهبران این دو بخش است. با قدرت نظامی و سیاسی، قدرت اقتصادی نیز بوجود می‌آید. در گزارش اخیری که توسط مؤسسه «رند» Rand منتشر شده است، گفته می‌شود که سپاه پاسداران به بخش‌های مهم اقتصادی جامعه دست یافته است.

دو دستگی در داخل رژیم رو به افزایش است و گردانندگان رژیم فعلی نه تنها با میانروها، بلکه با اصول گرایان که تا چندی پیش در یک جبهه بودند، اختلاف دارند. حبس، شکنجه و آزار روزنامه‌نگاران، روشنفکران و آزادی‌خواهان نمایانگر دوران سیاهتری از تاریخ این کشور است. گزارش کسانی که از زندان اوین جان سالم بدر برده‌اند سخن از این مقوله دارد که حکومت استبداد در ایران بیداد می‌کند.

مازیار بهاری روزنامه‌نگار و فیلمساز بنام، روز ۲۱ جون از رختخواب بیرون کشیده شد و به جرم جاسوسی به زندان اوین برده شد. مازیار در گزارش جالب و تکان دهنده‌ای بخشی از آنچه را که بر او در این ۱۱۸ روز گذشت نوشته است. مازیار در زمان انتخابات در ایران بوده و برای نشریه «نیوزویک» گزارش تهیه می‌کرده است.

زندان اوین ۲۱ جون ۲۰۰۹ حدود ساعت ۱۰ صبح:

باز پرس مرا روی یک صندلی چوبی نشانند. صندلی یک دسته برای نوشتن داشت. مانند آن میزهایی که در دوران دبستان داشتیم. به من دستور داد که سرم را بزیر بیاندازم. اگر چه از قبل به من چشم بند زده بودند: «هیچوقت سرت را بالا نکن، آقای بهاری، تا زمانی که اینجا هستی و ما نمی‌دانیم برای چه مدتی اینجا خواهی بود، سرت را بالا نکن» تنها چیزی را که می‌توانستم از زیر چشم بند ببینم کفش‌های رو باز مشکی باز پرس بود.

«آقای بهاری شما مأمور یک سازمان جاسوسی خارجی هستید». او را چند ساعت پیش با مأموران دیگر وقتی مرا دستگیر کردند دیده بودم. درشت هیکل بود، بلندتر و درشت تر از من. رنگ چهره‌اش تیره بود مانند کسانی که از جنوب ایران هستند. عینک تیره‌ای چشم داشت. ولی حالا تنها او را از صدایش می‌شناختم، از نفسش و بوی گلایی که توسط مردانی نظیر او که از روی دینداری چند بار در روز وضو می‌گیرند و گلاب بخود می‌زنند، ولی بندرت حمام می‌کنند.

از آقای گلاب پرسیدم: ممکن است بگوئید کدام سازمان‌ها؟ با صدای مطمئن و شمرده گفت: «سپاه، سازمان جاسوسی نظامی انگلیس‌ها موساد و نیوزویک». از اعتمادبنفس آقای گلاب تعجب کردم. آنوقت نمی‌دانستم او برای کدام بخش از دستگاه حکومتی بهم ریخته‌ای ایران کار می‌کند.

وقتی که من بازداشت شدم هفته‌ها بود که صدها هزار نفر در خیابانها دست به تظاهرات زده و علیه انتخاب مجدد مورد اعتراض احمدی نژاد خشمگین بودند. میلیشای بسیج نیز با باتون به جان مردم افتاده، و زن و مرد را می‌زدند.

بعدها کشف کردم که من توسط بخش ضد اطلاعات سپاه پاسداران دستگیر شده‌ام. این بخش از سپاه پاسداران تا پیش از انتخابات ماه جون ناشناخته بود. روزنامه‌نگاران و روشنفکرانی که مورد سوءظن بودند معمولاً توسط مأموران رسمی وزارت

اطلاعات باز جونی می‌شدند. ولی بخش ضد اطلاعات سپاه پاسداران که مستقیماً به آیت‌الله خامنه‌ای گزارش می‌دهد حالا دارای قدرت بیشتری است. بسیاری بر این عقیده‌اند که سپاه پاسداران در انتخابات تقلب کردند. بدون شک آنها سرکوبی تظاهر کنندگان را رهبری کرده و باتمام رساندند.

بخش ضد اطلاعات سپاه در حال حاضر مسئول امنیت داخلی در ایران است. ولی ترس و وحشت بیمارگونه‌اش به تمام رژیم سرایت کرده است. البته هنوز بازیگرانی در سیستم هستند که می‌توانند در مورد منافع بین‌المللی ایران تصمیمات معقولی بگیرند. اگر آنها نبودند من هنوز در زندان بودم. ولی سپاه، عدم امنیت جمهوری اسلامی و سوء ظن عمیق

آن را تشدید می‌کند. قدرت‌های جهانی می‌کوشند با ایران مذاکره کنند تا خطر اتمی شدن ایران را کاهش دهند، ولی درک این نکته بسیار مهم است که طرز تفکر و نقش بخش ضد اطلاعات سپاه انقلاب را که در داخل ایران بسیار قوی است بفهمند. برای من همه چیز در زندان اوین یک آموزش بود. از سئوالات آقای گلاب گرفته تا جواب‌های من که باعث می‌شد او مرا بیاد کتک بگیرد.

آقای گلاب برای ۱۱۸ روز، ۱۲ ساعت و ۵۴ دقیقه کیفر من بود. او هرگز نامش را به من نگفت «این زندان می‌تواند آخر خط برای تو باشد، اگر همکاری نکنی» اینها کلمات خوش آمد او بود.

خیابان ولی عصر ۲۱ جون ۲۰۰۹ چند دقیقه پیش از ۸ صبح:

چهار نفر آمدند به مادرم گفتند که نامه‌ای برای من دارند و کاغذی را که مانند مجوزی بود به او نشان دادند. مادرم به آرامی مرا بیدار کرد و گفت: عزیزم چهار آقا آمده‌اند که ترا با خوشان ببرند. صدایش یکنواخت بود. پدرم چندین بار در سال‌های ۱۹۵۰ به دلیل مخالفت با رژیم شاه دستگیر شده بود. مادرم می‌دانست چه بگوید.

وقتی وارد خانه شدند، کفش‌هایشان را در آوردند. ۳ نفر قیافه عادی داشتند. آقای گلاب رئیس بود. یک کت و شلوار قهوه‌ای و پیراهن سفید به تن داشت.

وقتی وارد اطاق شد نگاه تیزی به من کرد. از زیر کتشف تیر را می‌توانستم ببینم. به مادرم با لبخندی گفت: «نگران نباشید ایشان میهمان ما خواهد بود».

پنج ماشین در بیرون منتظر بودند. همه در لباس‌های عادی. وقتی در بیرون نشستیم از یکی از آنها پرسیدم مرا به زندان اوین می‌برید. گفت شاید ببریم شاید نبریم. بعد دستور داد که عینکم را بردارم و چشم را با چشم بند ببوشانم. من یک نگاه به اطراف انداختم در بزرگراه کردستان بطرف شمال می‌رفتیم.

می‌دانستم که به زندان اوین می‌رویم. در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ در دوران شاه زندان اوین ساخته شد. این زندان با زودی یا ناخن کشیدن و استخوان‌های شکسته معروف شد. در آن سال‌های

اول بیشتر توده‌های و اسلامی‌ها در این زندان اقامت داشتند. بعد از انقلاب ۱۹۷۹ اسلامی‌ها، مخالفان و همچنین چپی‌هایی را که قبلاً با آنها در زندان بودند روانه‌ی اوین کردند. آنها برخی از همان تاکتیکی‌های زمان شاه و برخی تاکتیکی‌های مؤثرتر را بکار گرفتند. بسیاری از کسانی که شکنجه‌های زمان شاه را تحمل کرده بودند، چند روزی بیشتر تحت مدیریت جدید نتوانستند دوام بیاورند.

«به زندان ابوقریب، گوانتانامو و یا هر چه که شما آمریکایی‌ها ساخته‌اید خوش آمدید».

یکی از نگهبانان به محض ورود، به من گفت. با لهجه‌ی آذربایجانی صحبت می‌کرد. با لبخند گفتیم «من آمریکایی نیستم برادر». گفت: «تو برای آنها کار می‌کنی پس یکی از آنها هستی». مرا به نگهبان دیگری تحویل داد و او مرا به سلول انفرادی برد.

در گذشته با یکی از چریک‌های مسلمان که وزیر شده بود مصاحبه کرده بودم. او به من گفت: «مشکل دستگاه پلیس مخفی شاه این بود که فکر می‌کردند اراده یک زندانی را با شکنجه‌ی بدنی می‌توانند بشکنند، ولی غالباً این شکنجه‌ها اراده‌ی آنها را قوی‌تر می‌کرد. بعد از انقلاب برادران ما مبتکر تکنیک‌هایی هستند که روح آدم را بشکنند. بدون اینکه خشونت



راههای سبز

ظاهر آ از داخل به تضعیف رژیم دست زدهاند تشکیل می‌شد.

هر کسی در خیابان‌های تهران در ماه جون می‌توانست ببیند چگونه تظاهرات خودجوش و بدون رهبری بوجود آمد. ولی رژیم می‌خواست مردم باور کنند که این توسط خارجی‌ها سازمان دهی شده بود. آنها این را «انقلاب مخملی» نامیدند.

آقای گلاب روز اول با خشم به من گفت: «شما از هر توطنه‌گر و حتا قاتلی بدتری. آن جنایتکاران چیزی یا شخصی را نابود می‌کنند، تو مغزها را نابود می‌کنی و مردم را علیه رهبر تحریک می‌کنی».

صبح روز بعد مرا به اطاق حاج آقا آوردند. دوربین‌ها آماده بود. آقای گلاب پشت پرده‌ای نشسته بود و سئوالات را به خبرنگاران سه شبکه دولتی می‌گفت. حاج آقا دستور داد توضیح دهم که چگونه عوامل بیگانه، همراه با برخی نخبگان خریداری شده، می‌خواستند با استفاده از رسانه‌های غربی انقلاب مخملی راه بیاندازند و اینکه چگونه درایت و عطوفت خاص رهبر مانع این آخرین اقدام شد. من کوشیدم جواب‌هایم در حد امکان مبهم باشد.

زندان اوین ۴ جولای ۲۰۰۹ چند ساعت پس از نماز بعد از ظهر

پس از اعتراف، حاج آقا قول داد که آزاد خواهم شد. ولی آقای گلاب را در پشت درهای بسته در اطاق بازجویی دیدم. کتک زدن‌ها و آزار از آن لحظه شروع شد. با کف دست محکم به پشت گردن و شانه‌هایم زد.

«من فکر می‌کردم ما قراری داشتیم، آقا، من اعتراض کردم در حالی که می‌کوشیدم با دستم بدنم را بپوشانم.

فریاد زد: «دستت را ببر کنار جاسوس کوچولو! قرار، چه نوع قرار احمقانه‌ای می‌توانیم با جاسوسی مثل تو داشته باشیم؟»

زندن‌ها از آن زمان شروع شد و تا سپتامبر ادامه یافت. آقای گلاب در زمانی که از من بازجویی می‌کرد، نمی‌زد ولی قبل و بعد از بازجویی که نشان دهد چگونه در کنترل است. یکبار بمن گفت: «من ترا می‌زنم چون خون مرا بجوش می‌آوری. من نمی‌خواهم دستم را بروی تو بلند کنم، ولی در مقابل کسی که به رهبر اهانت کرده پیشنهاد می‌کنی چه کنم؟»

او ادعا می‌کرد که پدرش قبل از انقلاب توسط رژیم شاه شکنجه شده است. ناخن‌های پایش آنچنان بیرحمانه کشیده شده که هنوز نمی‌تواند بدستی راه برود. بمن گفت باید احساس خوش شانس می‌کنم.

یک بار یا دو بار در سال من دچار یک سردرد می‌گرنی وحشتناکی می‌شوم. آقای گلاب از داروهایی که با خودم به زندان آورده بودم این را می‌دانست و او از اینکه به پشت گردن من بکوبد لذت می‌برد.

آقای گلاب بمن می‌گفت: «دفعه‌ی بعد که ترا می‌بینم روی یک صندلی ایستاده‌ای و طناب بدور گردنت است. خودم شخصاً صندلی را از زیر پایت می‌کشم».

روز اعدام را از پیش نخواهم دانست، ولی بمن اطمینان می‌داد که پس از نماز صبح حدود ساعت چهار خواهد بود.

عجیب بود پس از جلسات طولانی بازجویی، آقای گلاب خسته از فریاد و کتک زدن، لگد زدن و با کمربند زدن مانند یک فرد مست شروع می‌کرد به اعتراف کردن: «بسیاری از دوستان من مجبور شده‌اند از همسرشان جدا شوند.» یکشب بمن گفت: «ما باید ساعات طولانی کار کنیم. بدون اطلاع قبلی به

آنها منطق ترس آور و تاریخ ساختگی خودشان را تحمیل می‌کنند. تنها و تنها مسلمانان، قربانیان آنها هستند.

بطور اتفاقی، من شاید تنها ایرانی مسلمان فیلمساز باشم که فیلمی در مورد هالوکاست ساخته ام. آقای گلاب از چنین ایده‌ای رنجیده بود و بسیار کوشید که مرا به عناصر یهودی و صهیونیست ارتباط دهد. در قاموس او انسانهای یهودی بسیار کم بودند، بقیه فقط «عناصر» صهیونیست می‌باشند. من تصور نمی‌کنم که هرگز یک فرد یهودی را دیده باشم. ولی فکر می‌کرد همه چیز را در مورد چنین کسانی می‌داند و اعتقاد او به واقعیت‌هایش تزلزل ناپذیر بود.

زندان اوین ۲۹ جون ۲۰۰۹ پس از نیمه شب:

در خواب عمیقی بودم وقتی که یکی از نگهبانان در سلول مرا باز کرد. «بلند شو، وقت متخصص است.» آقای گلاب طبق معمول سلام علیک نکرد. مرا از دست نگهبان بیرون کشید و گفت: «خوشی تمام شد». چندین بار مرا هل داد نزدیک بود به زمین بخورم. بعد هم مرا بسرت کشید. نفس نفس می‌زد و تکرار می‌کرد «مهربانی اسلامی تمام شد، جاسوس کوچولو، ما به تو نشان خواهیم داد با تو چکار می‌توانیم بکنیم». بعد هم مرا بدرون اطاقی هل داد. حس کردم چند نفر دیگر در اطاق بودند و بین خود پچ پچ می‌کردند. بوی عرق بدن و گلاب قوی بود. ناگهان صدایی بلند شد و همه می‌خواستند به کسی که حاج آقا نامیده می‌شد ابراز ارادت کنند. کسی دست مرا گرفت و در دست حاج آقا گذاشت.

«سلام آقای بهاری، می‌دانید چرا اینجا هستید؟» صدایش برابم آشنا بود. مانند یکی از آن افراد بنامی که برنامه‌های تبلیغاتی برای رژیم در تلویزیون دارند.

بطور قطع نمی‌خواست شناخته شود و به من گفت، چشم‌هایم را کاملاً بسته نگهدارم. از کسی پرسید آیا ماشین حاضر است و بعد بمن گفت: «آقای بهاری شما مظنون به جاسوسی هستید. شما با تعدادی از جاسوس‌های شناخته شده در تماس بوده‌اید.» بعد نام چند نفر از دوستان مرا ذکر کرد.

ایرانی‌های هنرمند و روشنفکر که در تبعید زندگی می‌کنند. ماشین می‌آمد که مرا به بخش ضد جاسوسی ببرد. او گفت که در آنجا من بیش از ۱۵ ساعت در روز مورد بازجویی قرار گرفته و هر نوع تاکتیکی بکار می‌رود که من حرف بزنم. بازجویی‌ها بین ۴ تا ۶ ساعت بطول می‌انجامد و من می‌توانم محکوم به مرگ شوم. حاج آقا مطمئن شد که لغت «مرگ» را جوری بگویم مثل اینست که از یک فنجان چای صحبت می‌کند و سپس گفت چای میل دارید؟

گفتم متشکرم. به سختی می‌توانستم این لغات را از دهانم خارج کنم. در افکار خودم گم شده بودم. افکارم در مورد مادرم، همسر «پانولا» و فرزند متولد نشده ام. چگونه می‌توانستم آنها را در چنین موقعیتی قرار دهم. من فرزند بدی، همسر بدی و پدر بدی هستم. «مگر اینکه» حاج آقا گفت: «مگر اینکه شما

علاقه داشته باشید معامله‌ای بکنید، آقای بهاری».

پس از دستگیری ام علاوه بر اتهامات جاسوسی، آقای گلاب اصرار داشت که من طراح اصلی پخش گزارش‌های انتخاباتی توسط مأموران رسانه‌های غربی بودم. آیت الله خامنه‌ای علاقه داشت که به ایرانی‌ها در مورد «ناتوی فرهنگی» که خطرش همانند خطر نظامی بود هشدار دهد. این شبکه ناتوی فرهنگی از ژورنالیست‌ها، فعالان سیاسی دانشمندان و وکلایی که

بنی زیادی وارد آید.» با خود فکر کردم خشونت بدون خشونت آیا ممکن است؟

در سلولم چشمم را باز کردم. در قرآن آمده است که یکی از بدترین مجازات‌ها که خداوند بر گناهکاران روا می‌دارد اینست که قبرشان را کوچکتر می‌کند. سلول ۲۰ فوت مربع من مانند یک قبر بود. دیوارها از مرمر سفید کمرنگ بود. این سنگ‌ها با رگه‌هایی که در آن بود مرا بیاد چهره‌ی رنگ پریده‌ی یک مرد پیر می‌انداخت. دیوارها تمیز بود، به جز چند شعار که زندانی‌ها با دست نوشته بودند. ۳ جمله بزرگتر از همه بود «خدا یا به من رحم کن»، «خدا یا من توبه می‌کنم»، «خواهش می‌کنم به من کمک کن، خدا».

زندان اوین ۲۲ جون ۲۰۰۹ حدود ساعت ۴ صبح:

نگهبان مرا از خواب بیدار کرد و گفت بعد از نماز صبح من دوباره با «کارشناس» ملاقات دارم. به نگهبانان گفته بودند کلمه‌ی «کارشناس» را بجای بازجو بکار برند. این سومین جلسه من در ۲۴ ساعت بود.

آقای گلاب می‌خواست در مورد شامی که با ۸ ژورنالیست و عکاس در منزل یکی از دوستان در تهران در ماه آوریل داشتم توضیح دهم.

«آقای بهاری، شما جزء یک شبکه‌ی آمریکایی هستید، بگذارید خودم را اصلاح کنم شما جزء یک شبکه مخفی آمریکایی هستید، گروهی که شامل کسانی است که به آن شام آمدند».

زیر لبی گفتم: «این فقط یک شام بود». «بله یک شام آمریکایی که می‌توانست در نیوجرسی یا جاهایی نظیر آن اتفاق افتد». لحظه‌ای مکث کرد و بعد گفت: «در نیوجرسی خودتان در تهران».

عجیب ترین بخش این اتهامات «نیوجرسی» بود: «شما در نیوجرسی بوده‌اید، آقای بهاری؟» برای این فکر پیش آمده بود که شاید گلاب یک آرزوی پنهانی برای رفتن به نیوجرسی داشته باشد. در عین حال می‌دانستم بدترین اتفاقی که در برخورد با مأموران جمهوری اسلامی می‌تواند پیش آید اینست که تصور کنند شما با نظر تحقیر به آنها نگاه می‌کنید.

«جای قشنگی نیست» جواب دادم. گفت: «مهم نیست ولی یک جای بی‌خداست همانطور که شما می‌خواهید در این کشور بوجود آورید».

«ببخشید من نفهمیدم». گفت: «شما نقشه داشتید که مذهب پاک محمدی را از میان ببرید و یک اسلام آمریکایی، یک اسلام نیوجرسی را بجای آن بیاورید».

بعد ادامه داد: «بمن بگوئید آیا هیچکدام از زنان آن جلسه حجاب داشتند؟» گفتم «نه» «پس بمن بگوئید که شما یک شبکه‌ی مخفی آمریکایی و یک شبکه نیوجرسی نداشتید».

من در تهران به دنیا آمده و تا ۱۹ سالگی در ایران بودم. سپس به کانادا و انگلیس برای ادامه تحصیل و سپس کار در رشته‌ی روزنامه نگاری و فیلمسازی رفتم. در ۱۹۹۸ به ایران بازگشتم و مشغول کار فیلمسازی و روزنامه نگاری برای نشریه‌ی «نیوزویک» شدم. ولی تا زمان بازداشت هرگز به این اندازه سوء ظن ویران کننده‌ای را که جمهوری اسلامی را از داخل می‌خورد درک نکرده بودم. سپاه پاسداران دشمنان واقعی را در همه جا در دور و اطراف خود می‌بیند. اصلاح طلبان در داخل کشور، صدها هزار نیروی نظامی آمریکا در خارج از مرزها. حتا بدتر از اینها شیخ‌ها هستند: مأموران جاسوسی انگلیس، آمریکا و اسرائیل که در مورد



مصاحبه با دکتر عباس میلانی:

سیاست خارجی جنبش سبز دمکراتیک ایران

جنبش سبز دمکراتیک و قدرتمند است. رهبری واحد ندارد، بلکه یک جریان چند ضلعی و ریشه‌دار است. در چنین شرایطی راهمان به سوی دموکراسی را تسهیل کرده‌ایم. در عین حال باید بپذیریم که رژیم و دستگاه‌های تبلیغاتی و اطلاعاتی‌اش همه در کارند تا در این جنبش تفرقه ایجاد کنند، نیروها را در مبارزه‌ای بی‌فایده و بی‌اصول علیه یکدیگر قرار دهند. می‌خواهد به جهان و ایرانیان نشان دهند که اپوزیونی جدی و درخور تامل در کار نیست. لاجرم هر گفته و نوشته هر یک از ما، به عنوان آب باریکه‌ای از این رود پرشکوه، مورد سوء استفاده رژیم قرار می‌گیرد.

سیاست خارجی تهاجمی دولت احمدی‌نژاد که به تشدید چالش‌های منطقه‌ای و جهانی در خصوص ایران منجر شده، همه نگاه‌ها را متوجه جنبش سبز کرده است. ناظران جهانی در پی آنند که با درک سیاست خارجی مورد حمایت رهبران و بندهای جنبش سبز، آینده‌ی ایران در جامعه جهانی را به داوران بنشینند و رابطه‌ی خود را با این جنبش تنظیم کنند. گفتگویی پیش رو بر آن است تا تصویری از باورهای جنبش سبز در بعد سیاست خارجی ارائه کند. دکتر عباس میلانی استاد دانشگاه استنفورد و از تحلیل‌گران سیاسی که مداوم اخبار جنبش سبز را رصد می‌کند، به پرسش‌های گذار اینگونه پاسخ گفته است:

*** به نظر می‌رسد یکی از مهمترین سؤالاتی که امروز پیش‌روی سیاستمداران غربی در مواجهه با جنبش سبز ایران قرار دارد، مسأله‌ی سیاست خارجی این جنبش است. به نظر شما وجه تمایز سیاست خارجی جنبش سبز از سیاست خارجی دولت حاکم در ایران چیست؟**

- اولین نکته‌ای که به گمانم باید به آن توجه کرد این است که این جنبش دو خصوصیت کلی دارد. خصوصیت اول این است که جنبش سبز رهبر یا سخنگوی واحدی ندارد. خصوصیت دوم این است که کم و بیش در همه‌ی موارد، رهبران جنبش از مردم عقب‌تر حرکت کرده‌اند. به عبارت دیگر، مواضع بندهای جنبش سبز به مراتب مترقی‌تر، پیش‌روتر و خردمندانه‌تر از مواضع رهبران آن است. شاید تنها استثناء را باید آیت الله منتظری دانست که با شجاعت و درایتی به راستی ستودنی، حرف حق را می‌زند و واژه‌های مثال صحبت‌های عقب‌تر از مردم، اعلام مواضع اخیر آقای موسوی (دو روز آخر ماه اکتبر) در مورد مسایل اتمی و خواست‌های دمکراتیک بود. این گفته‌ها به گمانم بی‌تدبیری و بی‌سیاستی بود. ایشان در دام رایکالیسمی که رژیم راه انداخته، افتاده است. حرف‌های موسوی هم به ضرر جنبش دمکراتیک و هم به ضرر مردم بود. جنبش سبز بخشی از جنبش دمکراتیک مردم ایران است که منافع ملی را دنبال می‌کند نه شعارهای توخالی.

اگر منافع ملی غنی‌سازی است، یک سیاست مدیرانه می‌تواند و می‌توانست این منافع را تضمین کند. در حال حاضر ۴۰ کشور دنیا، برنامه‌ی اتمی دارند ولی تنها ایران در این برنامه دچار مشکل شده است. علت این نیست که کشورهای دنیا ایران را دستچین کرده‌اند، مشکل ناشی از بی‌کفایتی و بی‌تدبیری رژیم و حرف‌های جنون‌آمیزی است که آقای احمدی‌نژاد می‌زند، آقای خامنه‌ای هم از این حرف‌ها حمایت می‌کند.

آقای موسوی به جای اینکه بگوید سیاست احمدی‌نژاد، سیاست ملت ایران نیست و مردم ما دنبال بمب اتم نیستند، حرفهایی را که مهاجرانی در واشنگتن زد و دیگر مداحان رژیم در آمریکا می‌زنند را تکرار کرد. اظهارات آقای موسوی در واقع اثبات این ادعاست که بین مردم و رژیم ایران در مسأله اتمی اختلاف نظری نیست. این حرف هم از لحاظ انطباق با واقعیت نادرست است هم از منظر سیاست خارجی خردمندانه‌ی یک دولت دمکراتیک، چراکه دلایل تجربه‌ای و مشاهده‌ای نشان می‌دهد که نگاه مردم متفاوت از نگاه رژیم است.

وقتی کار ما در دادگاه انقلاب تمام شد. من می‌دانستم در اوین چه چیز در انتظار من است. در اطاق بازپرسی آقای گلاب مرا بدون اینکه چیزی بگوید شروع به زدن کرد.

بازجویی، بازپرسی، تهدید و شکنجه روحی و جسمی بهاری آنچنان او را تحت فشار قرار داد که بقول خودش دوباره قصد داشت شیشه عینکش را شکسته و رگ خود را بزند. مازیار بهاری بالاخره پس از ماهها کوشش و فعالیت همکاران، دوستان و مدافعین حقوق بشر، حتما درخواست مستقیم توسط وزیر خارجه آمریکا «هیلمری کلینتون» در اکتبر آزاد شد. بهاری در مصاحبه‌های اخیراً گفت که رژیم فعلی در ایران دیگر اسلامی نیست بلکه یک دیکتاتوری نظامی مانند «پینوشه» در شیلی و کره شمالی است. وی گفت که پریزیدنت «اوباما» باید راه مذاکرات را باز نگاهدارد ولی به پایمال شدن حقوق انسانی در ایران اعتراض کند.

مازیار بهاری در پایان خاطراتش چنین می‌نویسد:

لندن نوامبر ۲۰۰۹:

در حالی که این کلمات را روی کامپیوترم تایپ می‌کنم، هم احساس نگرانی و هم هیجان دارم. «با من دیگر تماس نگیرید. من هرگز برای کسی جاسوسی نکردم و حالا هم با جاسوسی برای شما شروع نخواهم کرد.» ایمیل را فرستادم به آدرسی که آقای گلاب به من داده بود. چندین روز پیش از آزادیم از اوین مرا مجبور کرد اسنادی را امضاء کنم که می‌گفت «من با برادران انقلابی سپاه همکاری خواهم کرد».

شب پیش از خروج از من خواست در هتلی ملاقات کنیم. همکار دیگری را با خود آورده بود که با صدای آرامی به من گفت: «ما امیدواریم که همکاری سازه‌های با شما در آینده داشته باشیم». آقای گلاب رکت تر بود او به من یادآوری کرد که سپاه می‌تواند هر جای دنیا باشم مرا پیدا کند: «یادت باشد، کیسه، آقای بهاری، کیسه یادت باشد».

من چیز دیگری را بیاد می‌آورم. در خوابم، وقتی که دو خواهر مهربان به کمک من آمدند، برای من آرام بخش بود که تصور کنم یکی از آنها خواهر عزیزم «مریم» بود. در آن زمان متعجب بودم که آن دیگری چه کسی بود. حالا در حالیکه دختر تازه متولد شده‌ام را در آغوش دارم می‌دانم، نام او «ماریانا مریم بهاری» است.

منبع: شهلا صمصامی - ایران امروز



سفر برویم. این شغل فشارهای روحی زیادی روی ما دارد. همسران بسیاری نمی‌توانند این را قبول کنند. من همسرم را می‌پرستم. دست و پایش را می‌بوسم که مرا می‌فهمد و با شغل من کنار می‌آید».

برای مدتی من اجازه داشتم در حیاط زندان برای ۳۰ دقیقه راه بروم. آنها ۶ یا ۷ نفر از ما را در کنار هم می‌گذاشتند و ما با چشم بند به عقب و جلو می‌رفتیم. نگهبانان این را می‌گفتند «هواخوری». این تنها زمانی بود که من می‌توانستم آسمان را ببینم. سرم را بالا می‌کردم و از زیر چشم نگاه می‌کردم. بزودی یاد گرفتم که فاصله‌ی بین دیوارها را با قدم بشمرم و حتماً توانستم این فاصله را با چشم بسته بدم. ولی نجات بخش واقعی من موسیقی بود. یکبار پس از یک کنک خوردن وحشیانه دو فرصت می‌گردد را خوردم و از حال رفتم. دو زن خواب من آمدند. آنها صورت‌هایی مهربان داشتند و مرا بیاد خواهرم مریم انداختند که در ماه فوریه از بیماری سرطان خون درگذشت.

شما کی هستید؟ پرسیدم. آنها به نرمی دست به پیشانی من گذاشتند تا درد را تسکین دهند. در خواب من لبخند زدم و آهنگ «لئونارد کهن» را شنیدم. آه‌ای خواهران ترحم، آنها نمرده و نرفته‌اند.

آنها در انتظار من بودند زمانی که من تصور می‌کردم که دیگر نمی‌توانم ادامه دهم و آنها آرامش خود را برایم آوردند و سپس ترانه شان را برایم آوردند. از خواب بیدار شدم رها از درد، از آن لحظه «لئونارد کهن» حافظ‌دنیای من شد. او رمزی بود که آقای گلاب هرگز نمی‌تواند کشف کند.

دادگاه انقلاب اول اگوست ۲۰۰۹ قبل از ظهر:

آنروز صبح در حالیکه در دادگاه انقلاب منتظر بودم، نمی‌دانستم که در اطاق دیگری بیش از صد نفر زندانی، بیشتر آنها از اصلاح طلبان و وزرای پیشین حکومتی نشسته بودند و باز پرس لیست طولانی جرائم شرکت در انقلاب مخملی را می‌خواند. دو نفر از آنها معاون رئیس جمهور پیشین، محمد خاتمی بودند. علی ابطی و محمد عطریان فر. آنها برای اعتراف در مورد نقش شان به رسانه‌های دولتی، آورده شده بودند. نوبت من بعد از ناهار بود. آقای گلاب بیادم آورد که باید اسم بدهم. «اسم‌ها، مازی، اسم‌ها».

دوباره من اسمی ندادم. البته من تعدادی از سیاستمداران اصلاح طلب را می‌شناسم. هر ژورنالیست با سابقه ایرانی آنها را می‌شناسد. بسیاری در واقع از رهبران انقلاب بوده‌اند. با گذشت زمان آنها تصمیم گرفتند سیستمی را که بوجود آورده‌اند، تنها با مدرن کردن می‌تواند ادامه یابد. برای نسل جدید رهبران سپاه پاسدار این به معنی خروج از دین است. این تندروها پس از جنگ ایران و عراق متقاعد شدند که ایران، هیچ دوستی در خارج ندارد، تنها دشمن. بنظر آنها انقلابیون قدیمی باید از سیستم پاکسازی شوند.

این روشن بود که آقای گلاب می‌خواست که من این اصلاح طلبان را به رؤسای خودم در نشریات غربی وصل کنم.

در کنار من زندانی دیگری نشسته بود. کیان تاجبخش، یک پژوهشگر ایرانی-آمریکایی. هر دوی ما جواز مطبوعاتی داشتیم و این سوءظن سپاه را در مورد تشکیلات ایرانی بیشتر می‌کرد. آقای گلاب یکبار به من گفت: «کسانیکه به شما جواز داده‌اند حتی از شماها گناهکارترند»



به گمان من جنبش دموکراتیک ایران باید، در اسرع وقت به جهانیان در عمل و نظر نشان دهد که سیاست خارجی متفاوتی دنبال می‌کند. می‌توان سیاستی معقول و خردمندانه و عاری از شعار ارائه کرد و در عین حال منافع راستین ملت ایران را حفظ کرد. این رژیم هر سال چیزی نزدیک به شصت میلیارد دلار به کشورهای غربی "هدیه" می‌دهد چون استبداد و زورگویی و جهل پسندی‌اش هر سال ۱۵۰ تا ۱۸۰ هزار نفر از بهترین فرزندان ایران را به ناچار به خارج می‌فرستد. این "فرار مغزها" که در آن ایران به گفته صندوق بین المللی پول در راس کشورهای جهان قرار دارد، سالیانه چیزی برابر درآمد نفت ایران را به غربی‌ها بازپس می‌دهد و از "مبارزه با استثمار" این رژیم چیزی جز شعار تو خالی و باج دادن به "متحدانی" چون حزب الله و اسد برای ملت ایران باقی نمی‌گذارد. تنها دموکراسی این فرار مغزها را نه تنها متوقف می‌کند، که چه بسا حرکت معکوس‌اش را هم سبب می‌شود و این **صدها هزار ایرانیان مهاجر را به ایران باز می‌گرداند.**

*** فکر نمی‌کنید موضع اخیر رهبران جنبش سبز در حوزه سیاست خارجی، متأثر از سیاست خارجی دولت اوپامااست؟**

- نمی‌توانم تصور کنم که این سخنان نشأت گرفته از سیاست امریکاست. اگر آقای موسوی سیاست امریکا را دنبال می‌کرد و با اطلاع از این سیاست‌ها، همانگونه که از او انتظار می‌رفت، عمل می‌کرد، نمی‌توانست اینگونه اعلام موضع کند. اوپاما از هر فرصتی استفاده کرده که به زبان نرم و غیر مناخله‌جویانه از جنبش سبز مردم ایران دفاع کند و همدلی خود را با جنبش نشان دهد. وقتی اوپاما در جریان سخنرانی پذیرفتن جایزه نوبل صلح به ندا آقاسلطان اشاره می‌کند، این نشان از همدلی او با جنبش سبز و با دموکراسی در ایران است.

بدون شک اعلامیه امریکا در سالگرد گروگانگیری قابل ایراد است. همانطور که در مطلبی به زبان انگلیسی در نیو ریپابلیکن (New Republican) هم نوشتم، به گمانم آن اعلامیه، فرصتی طلایی بود که امریکا مواضع بسیار شجاعانه و بالقوه راهگشایی اتخاذ کند. این اعلامیه باید البته آیت الله منتظری را دست کم مورد اشاره قرار می‌داد. مهمتر از همه اینکه باید به این نکته توجه کرد: سیاست خارجی یک دولت دموکراتیک در ایران باید برخاسته از منافع ملی ایران باشد نه واکنش صرف به آنچه گمان می‌کنیم، موضع دولت امریکا است.

*** ولی پیش از این مصاحبه، تلفنی با یکی از همراهان نزدیک آقای موسوی در تهران گفتگو می‌کردم. او به شدت از نامه‌ای که اوپاما قبل از انتخابات به آقای خامنه‌ای نوشته ناراحت بود و می‌گفت در این نامه اوپاما به خامنه‌ای تضمین داده است که بدون پیش شرط با ایران مذاکره خواهد کرد و چنین تضمینی این جسارت را به خامنه‌ای داده است که اینگونه در نتایج انتخابات دستکاری و با خشونت با مردم رفتار کند.**

- من این نامه را ندیده‌ام ولی مهمتر از آنچه از مضمون این نامه استنباط می‌کنیم، سیاست رسمی و علنی دولت امریکا در خصوص ایران است. یک نامه‌ی محرمانه که مضمونش را هم به قطع نمی‌دانم، نمی‌تواند ملاک عمل ما باشد. فعالان جنبش سبز باید منافع خودشان را خودشان تامین کنند، نه اینکه از امریکا بخواهند که منافع آنها را تامین کند. نمی‌شود از یک سو انتظار داشته باشیم که امریکا در مسایل ایران دخالت نکند و از سوی دیگر به امریکا اعتراض کنیم که چرا از منافع جنبش سبز دفاع نمی‌کند. یا حتی بگوئیم که ما مواضع غیرعقلانی اتخاذ می‌کنیم چون شما بد حرف زدید.

نکته مهم این است که امریکا باید بداند که برای تامین منافع خودش نباید با این رژیم مذاکره کند، چون این رژیم به هیچ تعهدی پایبند نیست. منافع دراز مدت امریکا ایجاب می‌کند که یک دولت دموکراتیک در ایران تشکیل شود. یک دولت دموکراتیک حتماً برای امریکا کم ضررتر از رژیم فعلی است. برای اینکه بتوانیم به مقصد مطلوب یک ایران دموکراتیک برسیم باید از پیش برای این معضلات مهم راه حل‌هایی عقلانی پیدا کنیم.

حتی اگر فرض کنیم آقای موسوی از مضمون دقیق نامه خبر داشت (می‌دانیم که رژیم در گذشته هم پیام‌های امریکا یا دیگر کشورها را به نفع خودش تحریف کرده) باز هم حرف‌های ایشان به گمانم، کمکی به جنبش دموکراتیک مردم ایران نمی‌کند. این رژیم و مداحان و مدافعانش بوده‌اند که در سال‌های اخیر ادعا کرده‌اند که سیاست اتمی رژیم همان سیاست اتمی مردم ایران است. رهبران جنبش دموکراتیک، به گمان من، باید اولاً نشان بدهند که سیاست‌های رژیم صرفاً در پی تثبیت وضعیت آقایان حکام است و لحظه‌ای هم به "منافع ایران" نمی‌اندیشند.

من سالهاست که پیشنهاد ساده‌ای طرح کرده‌ام، اگر رژیم بگذارد رفراندومی تحت نظارت نهادهای معتمد بین المللی صورت بگیرد و اگر رژیم توانست رای حمایت اکثریتی از مردم ایران را بدست آورد، آنگاه حق دارد خود را نماینده ملت بخواند. رهبران جنبش دموکراتیک که به راستی مستحضر به رای و حمایت مردم‌اند باید نشان دهند که در عین حمایت و اصرار در حفظ همه حقوق بین المللی ایران، در زمینه اتمی، ماجراجویی‌ها و نقش آفرینی‌های این رژیم را تکرار نخواهد کرد. از قضا این رژیم است که ایران را از حقوق مسلم خود در عرصه اتمی محروم کرده است. در قرارداد NPT گفته شد که داشتن یک برنامه اتمی صلح آمیز حق تفکیک ناپذیر هر دولتی است. همین قانون می‌گوید اگر کشوری تقبل کرد و دروغ گفت - آنچنان که این رژیم کرده- از این حق محروم می‌شود. کار جنبش دموکراتیک بر گفتن این حقایق است نه تکرار اقوال حکام دروغگو.

*** اما در این بین یک تجربه بد هم وجود داشت، به این عبارت که درست چند روز بعد از مذاکرات اول اکتبر که در ژنو برگزار شد و ایران از در تعامل با دنیا وارد شد، دولت انگلیس سیستم باتکی ایران را تحریم و دولت امریکا موضوع تحریم بنزین را در دستور کار قرار داد، چنین اتفاقی شاید برای رهبران جنبش سبز یک نگرانی را ایجاد کرد که بنای غرب تعامل با ایران نیست؟**

- ببینید حرکت غربی‌ها در تشدید تحریم‌ها از زمانی شروع شد که ایرانی‌ها غیرمستقیم پیغام دادند که هرگز چنین توافقی در ژنو انجام ندهاند. شب اولی که مذاکرات ژنو انجام شد، خیلی‌ها از آن بعنوان نقطه‌ی عطفی تاریخی یاد می‌کردند. من در مصاحبه‌ای نسبت به پایبندی ایران به این توافقات تردید کردم، چراکه با شناختی که از ایران داشتم چنین توافقتی را دور از ذهن می‌دیدم، حال سوالم این است چطور آقای موسوی که در تهران است و این جماعت را بهتر می‌شناسد باور کرده که ممکن است چنین توافقتی انجام شده باشد، یا اینکه چطور ممکن است ایران به این تعهدات وفاداری نشان دهد.

*** همانطور که شما هم به درستی در ابتدای مصاحبه به آن اشاره کردید، این جنبش متکی به یک رهبر واحد نیست، بنابراین به جای تمرکز روی سخنان موسوی، می‌خواهم که شما بعنوان یک ناظر بیرونی، سیاست خارجی این جنبش و نگاه بدنه‌ی جنبش به مناسبات جهانی را تشریح کنید.**

- فکر می‌کنم اگر یک جریان دموکراتیک سر کار بیاید، این بحث در درون جامعه از طریق یک شیوه‌ی اقتاعی و با شرکت مردم قابل پاسخ دادن است. اما من بعنوان یک نفر از جمعیت هفتاد میلیونی ایران، بر این باورم که سیاست خارجی دولت دموکراتیک ایران، حتماً از سیاست خارجی دولت فعلی ایران متفاوت است.

در حال حاضر، دولت سرنوشت سیاست خارجی را به مساله‌ی حزب الله لبنان و حماس و گروه‌های شیعه عراق و شاید گروه‌های سنی افغانستان گره زده است. به روسیه باج می‌دهد تا از حمایت آنها در مساله‌ی اتمی بهره بگیرد. این بهایی سخت گران است. در ذهن خودم تردید ندارم که اگر روزی جمهوری اسلامی از این گروه‌ها بخواهد که در راستای منافع ایران گامی بردارند، آنها آماده‌ی این کار نخواهند بود، آنها حاضر نیستند منافع خود را تابع ایران کنند. نصراله پول ایران را فقط می‌خواهد و حاضر نیست گامی در حمایت از منافع ایران بردارد. دولت دموکراتیک ایران، با تمام دولت‌های منطقه‌ی رابطی

دوستانه برقرار خواهد کرد و بجای دخالت در امور این کشورها، رابطه‌ی دوستانه با آنها خواهد داشت.

چندی پیش کتاب خاطرات آیت الله رفسنجانی را می‌خواندم، نوشته بود در سال ۸۱ کشورهای عضو جنبش عدم‌تعهد طرحی آورده بودند برای پایان دادن به جنگ با عراق، طرح خوبی هم بود و اعراب حاضر بودند خسارت جنگ را نیز به ایران بپردازند، طرح را پیش آیت الله خمینی بردند ولی ایشان با یک ماده از طرح موافقت نکرد و گفت ما نمی‌توانیم این ماده را امضاء کنیم. آن ماده، ایران را از دخالت در امور عراق از طریق تحریک گروه‌های شیعه برحذر می‌داشت. آیت الله خمینی این طرح را به این دلیل که می‌خواست حق دخالت در کشور برای دیگران را از خود سلب نکند، رد کرد و بعد از کشته شدن صدها هزار عراقی و ایرانی و تحمل میلیاردها دلار خسارت، بالاخره جنگ بی‌برنده تمام شد. پرسش این است که آیا ایشان حاضر بود که دیگر کشورها به جنبش دموکراتیک ایران کمک برسانند؟ به نظر من دولت دموکراتیک ایران، در این چارچوب حتی می‌تواند بحث به رسمیت شناسی اسرائیل را هم مطرح کند، ولی در عین حال چشم‌اش را به روی احصاف علیه حقوق شهروندان فلسطینی نمی‌بندد. جایی که اسرائیل حقوق فلسطینیان را پایمال کند، یک دولت دموکراتیک از آنها انتقاد خواهد کرد. اما خط و خط کشی ایندولوژیک را زمینه‌ی تامین و حفظ منافع ملی نخواهد کرد.

سیاست خارجی دولت دموکراتیک ایران براساس قدرت واقعی است نه قدرت تخیلی. بنابراین دولت براساس توانایی و قدرت کشور در مناسبات جهانی نقش خواهد گرفت بدون شک ایران دموکراتیک بعنوان یکی از سه قطب اقتصادی خاورمیانه عمل خواهد کرد. ایران دموکراتیک در کنار ترکیه و اسرائیل اضلاع مثلث قدرت در منطقه را تشکیل خواهند داد، نه اینکه دومی جای ایران را بگیرد و خود را به عنوان قدرت اقتصادی منطقه معرفی کند.

به نظر من تنها دولتی می‌تواند منافع واقعی ملت‌اش را تامین کند که مستحضر به حمایت مردم باشد. چنین دولتی اجازه خواهد داد که جامعه در مورد منافع ملی خود آزادانه بحث کند. چنین دولتی اجازه خواهد داد که کارشناسان روابط بین المللی و اقتصاد - نه صرفاً خودی‌هایی که بیش از دیگران مجیز گفته‌اند و نوکری کرده‌اند- در زمینه‌ی تخصص خود تحقیق و تامل کنند و راهکارهایی برای آینده ترسیم کنند.

*** شما چه ادله‌ای برای اثبات این ادعا دارید که دولت دموکراتیک ایران، چنین سیاستی را اتخاذ خواهد کرد؟**

- اینها گمان من است. بعلاوه وقتی به برخی آمار و ارقام در برخی از گفتگوها، گزارش‌ها و نظرسنجی‌ها دقت می‌شود، چنین سیاستی از آن استخراج می‌توان کرد. اگر به پرسشنامه‌ای که طرفداران احمدی‌نژاد در آستانه‌ی انتخابات فراوان از آن استفاده می‌کردند، رجوع کنیم، (که البته با اشکالات علمی فراوانی همراه بود) می‌بینیم که اکثریت قاطع مردم از دولت می‌خواهند که هر اطمینانی غرب می‌خواهد، ایران بدهد که برنامه‌ی هسته‌ای‌اش صلح‌آمیز است.

غنی سازی اورانیوم که امروز مورد تاکید رژیم ایران است، تکنولوژی ۵۰ سال گذشته غرب است. این یک تکنولوژی روز نیست، دولت با اصرار روی این تکنولوژی، جوانان ایران و دانشگاهیان را از بدست آوردن تکنولوژی روز دنیا محروم کرده است.

در این نظرسنجی تا آنجا که به یاد دارم، حدود ۸۰ درصد از مردم خواستار مذاکره و گشایش رابطه با امریکا هستند و حدود ۵۲ درصد حتی خواستار شناسایی دولت اسرائیل بودند. وقتی مردم به صورت خودجوش شعار "نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران" را سر می‌دهند، این شعار به روشنی خواست دست کم لایه‌هایی از مردم ایران را نشان می‌دهد. قطعاً سیاست خارجی دولت دموکراتیک ایران، سیاست‌ها را منطبق با خواست مردم اتخاذ می‌کند. چنین سیاستی به منزله‌ی به رسمیت شناختن احصاف علیه فلسطین نیست، بلکه نکته این است که دفاع از حقوق مردم فلسطین نباید به نابود شدن منافع مردم ایران منجر شود. به گمانم در دولت دموکراتیک این دفاع به شیوه‌ی کاملاً منطقی و دیپلماتیک انجام خواهد شد و اثر بیشتری هم خواهد داشت.



راههای سبز

در حالی که روسیه و فرانسه پیشنهاد این کار را با نظارت سازمان ملل داده اند؟ اینکه ایران لجاجت به خرج دهد و خواسته های یک آژانس بزرگ و مستقل مانند آژانس اتمی را نادیده بگیرد می تواند بسیار خطرناک باشد.

واکنش جامعه بین الملل چه خواهد بود؟

شما مطمئناً تصمیم شورای حکام آژانس اتمی که روز جمعه اتخاذ شد را خوانده اید. از ماه فوریه ۲۰۰۶ هیچ گاه نشده بود که آژانس اتمی این چنین هشدار جدی ای به ایران بدهد و این در حالی است که این هشدار با رأی روسیه، چین و کشورهای دیگری که جزو کشورهای غربی محسوب نمی شوند داده شده است. من خاطر نشان می سازم که اگر دولتمردان جمهوری اسلامی به واقع خواهان دستیابی به انرژی اتمی صلح آمیز هستند، به هیچ وجه قابل قبول نیست که به بمب اتمی دست پیدا کنند. نه تنها اسرائیل، بلکه تمامی کشورهای خلیج فارس از سلطه ایران بر منطقه واهمه دارند. و کل جهان از گسترش اتمی رنج خواهد برد. ما علیه ایران عمل نمی کنیم. ما برای برقراری صلح عمل می کنیم.

نظر شما در مورد تنش هایی که بین اسرائیل و ایران وجود دارد چیست؟ در حالی که می دانید جمهوری اسلامی سلاح مورد نیاز دشمنان دولت یهود را نیز تأمین می کند، حماس از جنوب، حزب الله از شمال.

من فکر می کنم باید هر کاری بکنیم تا جرعه به این انبار باروت نینفتد. هیچ کاری مهم تر از آن نیست که تنش های این منطقه را که تعدادشان کم هم نیست، کاهش دهیم. به ویژه اینکه رویارویی میان اسرائیل و ایران می تواند عواقب غیر قابل تصویری داشته باشد. من متأسفم که دولتمردان جمهوری اسلامی دست ایالات متحده را که به سوی آنها دراز شده بود رد کردند و پیشنهاد روسیه و فرانسه مبنی بر غنی سازی اورانیوم در خارج از ایران را نپذیرفتند. دولتمردان جمهوری اسلامی فکر نکنند که در حال استفاده بهینه از زمان اند؛ آنها دارند فرصت ها را یک به یک از دست می دهند. به عنوان نمونه، مردم معترض ایران را ببینید که علی رغم سرکوب های شدید و خشونت بار حکومت جمهوری اسلامی، چگونه استقامت به خرج می دهند! میلیون ها زن و مرد ایرانی که با چنین اراده ای برای احقاق حق شان مبارزه می کنند باید بدانند که تنها نیستند. این یک حکومت بسته است؛ متأسفانه به حرف هیچ کس گوش نمی دهد؛ نه مردم کشورش و نه جامعه بین المللی.

در حال حاضر پرونده کلوتیلد رایس به کجا رسیده؟

این مدرس ۲۴ ساله فرانسوی همچنان در سفارت فرانسه در تهران بسر می برد و منتظر است تا بی گناهی اش از سوی دادگاه جمهوری اسلامی پذیرفته شود.

آیا تحریم ها و مجازات های جدید شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران به واقع تأثیر بازدارنده ای خواهند داشت؟ تحریم های تصویب شده می توانند به شدت بر بخش های اقتصادی این کشور که توسط برخی سران جمهوری اسلامی اداره می شوند ضربه بزنند. ما هنوز به این مرحله نرسیده ایم. هنوز یک فرصت دیگر برای مذاکره وجود دارد.



انرژی هسته ای نیز که اغلب نقش آشتی دهنده را برای ایران بازی می کرد، از 'ایه بن رسپین' مذاکرات با ایران بر سر برنامه هسته ای خیر داد.

بالاخر از همه اینکه دیپلماسی سرد و شکیبایی ایران، بسیار فرسایشی شده است. هیاهوی آخر هفته گذشته ایران که با ادعای ساخت 10 مرکز غنی سازی جدید اورانیوم همراه بود نیز نامعقول و مضحک است. تصور اینکه ایران از وضعیت اقتصادی مناسب برای عملی کردن چنین تصمیمی برخوردار باشد، محال است. خلاصه اینکه، ما در گذشته ذهن تاکتیکی و خونسرد ایران را می دیدیم، اما حالا شاهد هیاهوی جسارت آمیز آنها هستیم. سؤال این است که چنین هیاهویی، چه تأثیری بر روسیه خواهد گذاشت و بالاتر از آن، آیا روسیه از پیش نویس جدید تحریم ها در شورای امنیت سازمان ملل حمایت خواهد کرد یا خیر؟ روسیه در چهار سال گذشته با دوری گزیدن از قضاوت عجولانه، فاصله ایران از دستیابی به بمب هسته ای را بیشتر از حدس و گمان ها می دانست و تحریم ها را ناکارآمد می خواند.

اما در شرایط فعلی، جانبداری های روسیه از ایران، چیزی جز شرم و خجالت برای مسکو بر جای نگذاشته است.

کافی است رویدادهای چند ماه گذشته را مدنظر قرار دهیم. دیمیتری مدودوف رئیس جمهور روسیه در ماه نوامبر، از طریق باراک اوباما در جریان خبر وجود تأسیسات هسته ای مخفی در قم قرار گرفت. سرویس امنیتی روسیه تا پیش از آن، چیزی درباره این مرکز نمی دانست. این موضوع برای روسیه خجالت آور بود. سپس روسیه خود را در ماه اکتبر برای امضای توافق خروج اورانیوم غنی شده از ایران آماده کرد. اما تهران تنها چند ساعت پس از موافقت با این قرارداد، زیر همه چیز زد.

باز هم این روسیه بود که سرخورده شد. اکنون که یک سال از ابراز تمایل آمریکا به تماس با ایران می گذرد، به نظر می رسد ایرانی ها ایده مذاکرات بر سر برنامه هسته ای را کاملاً غیر عملی کرده اند. گفتگوهای بین المللی بر سر سیاست هسته ای ایران راه به جایی نخواهد برد. اکنون مسأله بزرگ تاریخی، دورنمای سیاست روسیه در قبال تحریم ایران است.

وزیر خارجه فرانسه در مصاحبه با فیگارو:

دولت ایران فرصت ها را از دست می دهد
رنو ژیرار

برنار کوشنر، وزیر امور خارجه فرانسه، در مصاحبه ای با فیگارو به سؤالاتی در خصوص مواضع جمهوری اسلامی و برنامه هسته ای آن پاسخ داده است.

به نظر شما سران حکومت تهران به دنبال چه هستند؟

رویکرد آنها بسیار مشکوک است. آیا آنها برخلاف تعهدات ایران که پیمان منع گسترش اتمی را به امضاء رسانده، به دنبال دستیابی به سلاح اتمی هستند؟ برخی معتقدند که این طور است.

سران جمهوری اسلامی می گویند که به دنبال برقراری صلح در منطقه اند. پس چرا به سؤالات آژانس اتمی پاسخ مناسبی نمی دهند؟ به چه علت مرکز غنی سازی جدیدی که در قم کشف شد را مخفی نگاه داشته بودند؟ چرا تحقیقات جمهوری اسلامی روی موشک های بالستیک هیچ ارتباطی با جاشنی های غیر اتمی و متعارف ندارد؟ چرا ساخت تجهیزات تولید نیمکره های فلزی اورانیوم که هسته اصلی بمب اتمی را تشکیل می دهد در برنامه جمهوری اسلامی قرار گرفته؟ چرا امروز پس از این همه کشمکش اعلام می کنند که برنامه تأسیس ۱۰ مرکز جدید غنی سازی اورانیوم در دستور کار قرار گرفته؟ این در حالی است که ایران حتی یک مرکز اتمی هم ندارد که این سوخت را به مصرف برساند. چرا می خواهند غنی سازی به میزان ۲۰ درصد را در ایران انجام دهند،

* با تمام این توضیحات، اگر غرب دنبال ادله ای روشن، برای درک واقعیت های جنبش سبز و سیاست های آن باشد، به چه ادله ای می تواند رجوع کند؟

فکر می کنم تظاهراتی که تاکنون صورت گرفته و انهایی که در آینده صورت خواهد گرفت، می تواند عمق جنبش و خواست اصلی مردم را به نمایش بگذارد. اگر کسی دنبال ادله است باید مجموعه حرکت ها را کنار هم بگذارد تا بتواند جنبش را تحلیل کند. نقد یک دانشجو در مقابل دیدگان رهبری، تظاهرات میلیونی روز قدس، استقامت و پایداری مردم و ... اگر یکجا نگاه شود و مورد تحلیل قرار گیرد، می تواند این پیام را در دل داشته باشد که این جنبش ماندگار است و نکته دیگر اینکه غرب باید هنگام مذاکره با ایران بداند که طرف اصلی مذاکره و گفتگو، مردم ایران باید باشند، نه رژیم رو به زوال کنونی.

اگر جنبش دمکراتیک در روز ۱۳ آبان این ماندگاری را به دنیا نشان داد، در روزهای آینده فرصت خواهد داشت تا نگاهش به سیاست داخلی و خارجی را روشن تر ترسیم کند. فعلاً باید به این فکر کنیم که جنبش سبز دمکراتیک و قدرتمند است. رهبری واحد ندارد، بلکه یک جریان چند ضلعی و ریشه دار است. در چنین شرایطی راهمان به سوی دموکراسی را تسهیل کرده ایم. در عین حال باید ببینیم که رژیم و دستگاه های تبلیغاتی و اطلاعاتی اش همه در کارند تا در این جنبش تفرقه ایجاد کنند، نیروها را در مبارزه ای بی فایده و بی اصول علیه یکدیگر قرار دهند. می خواهد به جهان و ایرانیان نشان دهند که اپوزیونی جدی و درخور تامل در کار نیست. لاجرم هر گفته و نوشته هر یک از ما، به عنوان آب باریکیه ای از این رود پرشکوه، مورد سوء استفاده رژیم قرار می گیرد.

منبع: گذار

ایران و جهان

فایننشیل تایمز؛ شطرنج سیاسی:

دنیا علیه ایران

جیمز بلیتر



اتفاق قابل توجهی در مذاکرات بین المللی بر سر برنامه هسته ای ایران پیش آمده است.

ایران در بازی دیپلماتیک پنج سال گذشته، اغلب همچون یک بازیگر باهوش و زیرک رفتار کرده است. معمولاً با بهره گیری از برخی روش ها، میان ایالات متحده و روسیه شکاف انداخته است؛ به طور هوشمندانه ای به انجام مذاکرات تن داده، و دل مخالفان خود را گاه و بیگاه شاد کرده است.

از نظر من، دیپلمات های ایرانی از آن دسته آدم هائی هستند که معمولاً هیچ کس رقیبی به بازی شطرنج با آنها ندارد. آنها در تاکتیک شناسی قهار هستند و می دانند چگونه باید رقیبان خود را گیج و مبهور کنند.

اما ناگهان همه چیز تغییر کرده است. به دور از آنچه از یک بازیگر زیرک شطرنج دیپلماتیک انتظار می رود، ایران خود را در گوشه ای به دام انداخته است. همه قدرت های بزرگ، که حتی شامل روسیه و چین نیز می شود، یکصدا خواهان تعطیلی دومین تأسیسات مخفی غنی سازی اورانیوم آن کشور شده اند. مدیرکل آژانس بین المللی



دفتر اقتصاد

خصوصی سازی به شیوه چینی در ایران



به گفته رئیس سازمان خصوصی سازی، واگذاری شرکت‌های دولتی به شبه دولتی‌ها مانند خصوصی سازی در چین است.

غلامرضا حیدری کرد زنگنه رئیس سازمان خصوصی سازی ایران، در واکنش به انتقادات مجلس نسبت به نحوه واگذاری شرکت‌های دولتی، اعلام کرده که خصوصی سازی در ایران با شیوه چینی‌ها انجام شده است.

به گفته آقای حیدری کرد زنگنه، "در حال حاضر مصلحت در این است که ما شرکت‌های دولتی را این گونه خصوصی سازی کنیم، همان کاری که چینی‌ها انجام دادند و خصوصی سازی را دو مرحله ای اجرا کردند."

این سخنان در واکنش به انتقادات تند کمیسیون ویژه اصل و ۴۴ مرکز پژوهش‌های مجلس است که نسبت به شکل گیری یک شبه دولتی‌ها هشدار داده و خواستار جلوگیری از روند موجود شده بودند.

به گفته رئیس سازمان خصوصی سازی، در چین ابتدا شرکت‌ها به مجموعه‌ها و شرکت‌های بزرگتر واگذار شد و در مرحله بعد این مجموعه‌ها بزرگ، سهام شرکت‌ها را در بازار بورس عرضه کردند.

آقای کرد زنگنه می‌گوید که "به خاطر شرایطی که در آن قرار گرفته ایم مجبوریم که از روش چینی‌ها استفاده کنیم." از نظر مجلس، بخش عمده‌ای از سهام شرکت‌های دولتی در قالب سهام عدالت توزیع شده که خصوصی سازی نیست و مدیریت این واحدها هنوز در اختیار دولت است.

بخش دیگری از سهام شرکت‌های دولتی نیز به صندوق‌های بازنشستگی و تأمین اجتماعی واگذار شده که مدیریت این گروه نیز بر عهده دولت است.

در این میان بخشی از سهام نیز از سوی شرکت‌های وابسته به نهادهای شبه دولتی و نظامی نظیر سپاه پاسداران و ستاد اجرایی فرمان امام (که زیر نظر آیت الله علی خامنه‌ای رهبر ایران قرار دارد) خریداری شده است.

در آخرین و بزرگترین معامله تاریخ بورس ایران نیمی از سهام شرکت‌های مخابرات به ارزش حدود هشت میلیارد دلار به شرکت‌های وابسته به سپاه پاسداران و ستاد اجرایی فرمان امام فروخته شد.

شبه دولتی‌ها جانشین دولت

مرکز پژوهش‌های مجلس به تازگی گزارشی انتقادی از نحوه خصوصی سازی با عنوان "گذر از اقتصاد دولتی به شبه دولتی" منتشر کرد و در آن توصیه کرد تا دولت و مجلس راهی مناسب برای جلوگیری از شکل گیری بخش شبه دولتی به جای اقتصاد دولتی پیدا کنند.

به نظر این مرکز وابسته به مجلس، بیشتر از ۴۶ درصد ارزش کل سهام بلوکی واگذار شده به وسیله نهادهای شبه دولتی خریداری شده اند "که شائبه شبه دولتی بودن برخی از این نهادها، بحث واگذاری‌ها و خصوصی سازی را با چالش مواجه کرده است."

در واکنش به این گزارش، رئیس سازمان خصوصی سازی در دفاع از جریان واگذاری شرکت‌های دولتی، در پاسخ به واگذاری بخش عمده‌ای از شرکت‌ها به نهادهای شبه دولتی می‌گوید که بنابر قانون "۴۰ درصد سهام شرکت‌های واگذار شده می‌تواند در اختیار نهادهای شبه دولتی قرار بگیرد و حتی در بعضی مواقع برای آنها نیز اولویت نیز قائل شده اند."

موجود ادامه دهد و همزمان همبستگی خود با اعضای گروه 5+1 از سوئی و جلب اعتماد ایران را در سوی دیگر داشته باشد؟

روسیه راه حلی برای رفع این معضل نخواهد داشت مگر اینکه به شانس و اقبال زیاد تکیه کند.
منبع: عصر ایران

نگاه گلف نیوز به صنایع نفت و گاز ایران نیاز به سرمایه جهانی برای دور زدن

تحریم

وب سایت شبکه اطلاع رسانی رسمی نفت و انرژی ایران (شانان) روز یکشنبه گزارش داد این کشور برای توسعه دو فاز از میدان گاز طبیعی پارس جنوبی در خلیج فارس و عملی کردن آنچه گفتگوی «امیدوار کننده» با شرکت‌های خارجی می‌نامد، به 5/4 میلیارد یورو منبع مالی نیاز دارد.

رکن الدین جوادی مدیر عامل شرکت مهندسی و ساختمان صنایع نفت ایران اعلام کرد تیم مذاکره کننده ای را برای بررسی و تأمین منابع مالی فازهای 21 و 22 پروژه پارس جنوبی تعیین کرده است.

جای امیدواری هست

شانان به نقل از وی و بدون ذکر نام شرکت‌های خارجی اعلام کرد: «در حال حاضر، تیم مذاکره کننده مشغول گفتگو با شرکت‌های خارجی است... مذاکرات با این شرکت‌ها امیدوار کننده بوده است.»

ایران پس از روسیه، دومین کشور بزرگ صاحب منابع گاز طبیعی دنیاست، اما تحریم‌های اعمال شده از سوی ایالات متحده و سازمان ملل به دلیل فعالیت‌های بحث انگیز هسته‌ای آن کشور، سبب به تعویق افتادن توسعه صادرات گاز در ابعاد وسیع شده است.

شرکت‌های غربی به دلیل بن بست پدید آمده بر سر برنامه هسته‌ای تهران که به گمان غرب در خدمت تولید تسلیحات هسته‌ای است، به طور فزاینده‌ای نگران سرمایه‌گذاری در ایران به عنوان پنجمین صادر کننده بزرگ نفت دنیا هستند. ایران تمامی اتهامات غرب را رد می‌کند.

با همه این اوصاف، ایران همچنان توجه هند، چین و سایر شرکت‌های آسیایی را به خود جلب کرده است. این شرکت‌ها کمتر در معرض تحریم‌های بین‌المللی قرار دارند.

افزایش واردات سوخت

ممکن است ایران به دلیل برنامه هسته‌ای خود، با تحریم واردات بنزین مواجه شود. با این حال، به گزارش خبرگزاری نیمه دولتی مهر، این کشور قصد دارد واردات بنزین و گازوئیل خود را تا ماه مارس آینده، با 27 درصد افزایش به حجم 31 میلیون لیتر در روز برساند.

این خبرگزاری به نقل از نورالدین شهنشاهی زاده معاون وزیر نفت ایران گزارش کرد: «پیش بینی می‌شود واردات روزانه بنزین و گازوئیل تا پایان سال جاری به ترتیب به 22 و 9 میلیون لیتر در روز افزایش پیدا کند.»

سال جاری ایران در 20 مارس به پایان می‌رسد. شهنشاهی زاده که مدیر عامل شرکت ملی پالایش و پخش فرآورده‌های نفتی ایران است، گفت: «میانگین واردات بنزین و گازوئیل از ابتدای سال جاری، به ترتیب برابر با 21 و 4/3 میلیون لیتر در روز بوده است.»

ایران پنجمین کشور بزرگ صادرکننده نفت دنیاست، با این حال از کمبود ظرفیت پالایشگاهی برای تأمین بنزین مورد نیاز داخلی رنج می‌برد. این معضل، کشور را مجبور به واردات این محصولات تا سقف 40 درصد نیاز داخلی کرده است.

همین موضوع می‌تواند جمهوری اسلامی را در برابر هرگونه تصمیم غرب در نشانه گرفتن مبادلات سوختی به عنوان ابزار فشار بر تهران بر سر برنامه هسته‌ای آن کشور، آسیب پذیر

روسیه بین ایران و غرب

امتیازات آمریکا به روسیه، کار را بر ایران سخت کرده است

" الکساندر شومیلین " مدیر مرکز مطالعات بحران خاورمیانه در موسسه مطالعات آمریکا و کانادا در آکادمی علوم روسیه، در یادداشتی که در روزنامه " مسکو تایمز " به چاپ رسانده، به تحلیل وقایع جاری در روابط ایران و روسیه در هفته‌های اخیر پرداخته است.

این کارشناس روس در مقاله خود با عنوان "بین ایران و غرب" با اشاره به تشدید تنش‌های ایران با کشورهای غربی بر سر فعالیت‌های هسته‌ای می‌نویسد: " روسیه از فروش سیستم دفاع ضد موشکی اس 300 به کشورهای تاندرویی خاورمیانه به عنوان اهرمی موثر برای گسترش نفوذ خود در منطقه و نیز پاسخ به دخالت‌های آشکار و پنهان آمریکا در حوزه خارج نزدیک روسیه استفاده می‌کند. با این حال، تغییر فضای بین‌المللی متعاقب به قدرت رسیدن ترامپ در سال ۲۰۰۸ باعث بازبینی مجدد آمریکا در روابط با روسیه شد. آمریکا امتیازاتی به روسیه داد. از جمله اینکه از استقرار سپر دفاع ضد موشکی خود در شرق اروپا چشم پوشید و از اصرار بر عضویت اوکراین و گرجستان در ناتو دست برداشت.

پاسخ متقابل روسیه به این امتیازات آمریکا در قالب همکاری بیشتر در گروه ۱+۵ در زمینه تشدید تحریم‌های ایران بود. روسیه در این چارچوب همکاری‌های خود را با گروه ۱+۵ در زمینه اعمال فشار بر ایران را افزایش داد و اخیراً وزیر خارجه روسیه در اظهاراتی عدم همکاری ایران با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و گروه ۱+۵ را محکوم کرده است.

در واقع موقعیت روسیه در هماهنگی بیشتری با جامعه بین‌المللی برای اعمال تحریم و فشار بر ایران قرار گرفته است و طبیعتاً یکی از دلایل عمده عصبانیت ایرانی‌ها از روسیه نیز در همین نکته نهفته است.

به لحاظ عملی، تلاش مسکو در اتخاذ موضعی "میاندارانه" بین ایران و غرب بوده است. این موضوع یکی از اهداف سیاسی سفر اخیر " سرگئی شمتاکو " وزیر انرژی روسیه به ایران بود. شمتاکو قرار دادهای مختلفی در زمینه همکاری‌های نفتی و گازی با ایران به امضا رساند در حالی که در تهران از پاسخ به سوال خبرنگاران ایرانی درباره دلایل تأخیر در ارسال سیستم‌های موشکی اس 300 روسی به ایران، اجتناب کرد.

اما سکوت شمتاکو در این زمینه به این معنا نیست که مقامات روسیه در این زمینه موضعی نگرفته باشند. یک مقام عالی رتبه روسیه تلاش کرده است تا دلیل اصلی عدم ارسال موشک‌های اس 300 را به همتایان ایرانی خود توضیح دهد.

دلیلی که او به ایرانی‌ها گفته این بوده است که مسکو در واقع با عدم ارسال این سیستم دفاع ضد هوایی سعی دارد از حمله قریب الوقوع اسرائیل به ایران جلوگیری کند! (اسرائیل تهدید کرده است که در صورتی که مسکو قصد ارسال اس 300 ها را به ایران داشته باشد پیش از استقرار کامل این سیستم دفاع ضد هوایی در ایران - که حدود ۹ ماه طول خواهد کشید - به تاسیسات هسته‌ای ایران حمله خواهد کرد چرا که با استقرار این سامانه کار

حمله به تاسیسات هسته‌ای ایران مشکل‌تر خواهد شد.) این دلیل روسیه به این معنا است که مقامات مسکو به خوبی از اهمیت بحران موجود در منطقه آگاهند و می‌دانند که اقدامات آنها تا چه میزان به ایجاد جنگ یا صلح در منطقه خلیج فارس تأثیر گذار خواهد بود.

همه به دنبال پاسخ این سوال هستند که روسیه چگونه خواهد توانست خود را از تله دامی که در دسامبر ۲۰۰۵ (تاریخ عقد قرار داد خرید سیستم موشکی اس 300 بین ایران و روسیه) در آن گرفتار کرده، خلاصی دهد، اما سوال اساسی این است که روسیه چگونه خواهد توانست نقش سابق خود را همچنان و با شرایط جدید



در عین حال آقای حیدری کرد زنگنه می گوید که باید قوانین را اصلاح کنیم و محدودیت هایی در نظر بگیریم "تا به موجب آن این نهادهای دولتی نتوانند سهام شرکت های واگذار شده را خریداری کنند".

نزدیک به ۸۰ درصد اقتصاد ایران در اختیار دولت است و در سالهای اخیر سعی شده تا با واگذاری شرکت های دولتی، سهم بخش خصوصی بیشتر شود و دولت بیشتر به نظارت بپردازد.

با تفسیر تازه از اصل ۴۴ قانون اساسی که بر اساس آن باید تمامی شرکت ها و صنایع بزرگ تحت کنترل دولت باشد، خصوصی سازی شرکت ها و صنایع بزرگ در برنامه قرار گرفته است.

بنابر گزارش سازمان خصوصی سازی، از سال ۱۳۸۴ تاکنون ۶۳ هزار میلیارد تومان (۶۳ میلیارد دلار) از سهام شرکت های بزرگ دولتی واگذار شده است.

به گفته آقای حیدری زنگنه، دارایی ها دولت در ابتدای شروع واگذاری ها حدود ۱۲۰ میلیارد دلار بر آورد شده بود و اکنون نیمی از سهام شرکت ها واگذار شده است و "نیمی از راه را طی کرده ایم".

به گفته رئیس سازمان خصوصی سازی، سهم دولت در اقتصاد از حدود ۸۰ درصد به ۴۵ درصد کاهش پیدا کرده است.

کارنامه خصوصی سازی

از مجموع سهام واگذار شده، بیشتر از ۳۲ هزار میلیارد تومان (۳۲ میلیارد دلار) به عنوان سهام عدالت به بخشی از خانوارهای ایرانی داده شده است.

واگذاری سهام شرکت های دولتی به عنوان سهام عدالت از چهار سال پیش شروع شده و بخش عمده سهام شرکت های دولتی را به عنوان سهام عدالت بین تعدادی از خانوارها توزیع شده و سهم هر نفر یک میلیون تومان از سهام شرکت های دولتی است.

یک حساب سرانگشتی نشان می دهد که باید به حدود ۳۴ میلیون نفر که نیمی از جمعیت ایران است، سهام عدالت داده شده باشد و قرار است تعداد آنها به بیشتر از ۴۱ میلیون نفر برسد.

بخشی از سهام شرکت های دولتی نیز بابت بدهی های دولت به سازمانهایی نظیر تامین اجتماعی داده شده است که بنابر گزارش سازمان خصوصی سازی، در چهار سال گذشته حجم آن بیشتر از هشت هزار میلیارد تومان (هشت میلیارد دلار) بوده است.

باقی سهام شرکت هایی که واگذار شده بیشتر از ۲۰ هزار میلیارد تومان (۲۰ میلیارد دلار) بوده که سازمان خصوصی سازی معتقد است که این بخش در اختیار بخش خصوصی قرار گرفته است.

هر چند گزارشها نشان می دهد که این بخش از سهام عمدتاً از سوی شرکت ها و نهادهای شبه دولتی خریداری شده است و سهم بخش خصوصی واقعی در خرید این شرکت ها بسیار کم بوده است.

با وجود انتقاداتی که نسبت به نحوه خصوصی سازی شرکت های دولتی وجود دارد دولت تصمیم دارد تا چهار سال دیگر یعنی سال ۱۳۹۳ تمام شرکت های دولتی را واگذار کند.

اگر این شیوه خصوصی سازی در ایران طی چهار سال آینده نیز ادامه پیدا کند، می شود از هم اکنون پیش بینی کرد جز تغییراتی اندک جای شرکت های دولتی را شرکت های شبه دولتی خواهند گرفت

کاوه امینوار



واگذاری ایران خودرو و سایپا به بخش

خصوصی تا پایان اسفند

رئیس سازمان خصوصی سازی از واگذاری دو غول صنعت خودروسازی ایران (ایران خودرو و سایپا) تا پایان اسفند خبر داد.

غلامرضا حیدری کرد زنگنه در گفتگو با مهر از واگذاری ایران خودرو و سایپا تا پایان اسفند بر اساس قانون بودجه سال ۸۸ خبر داد و گفت: با توجه به این امر تاخیری در واگذاری این دو شرکت وجود ندارد و مهلت قانونی برای واگذاری آنها پایان اسفند است.

رئیس سازمان خصوصی سازی همچنین در مورد آئین نامه قیمت گذاری شرکت های دولتی نیز بیان کرد: آئین نامه قیمت گذاری به روزترین و جدیدترین آئین نامه در سطح بین المللی است و از روشهای بسیار پیشرفته حسابداری، حسابرسی و مالی بهره گرفته است.

وی افزود: در این آئین نامه روشهای سودآوری، خالص دارایی ها، میانگین و روشهای دیگری برای قیمت گذاری سهام شرکت های دولتی که واگذار می شوند، پیش بینی شده است.

کرد زنگنه با تاکید بر اینکه بر قیمت گذاری ۲۷۵ شرکت دولتی که طی ۴ سال گذشته واگذار شده اند، هیچگونه ایراد و اشکالی وارد نیست، تصریح کرد: بر این اساس، هیچ یک از شرکتها به دلیل قیمت گذاری ابطال نشده اند. وی با تاکید بر واگذاری مدیریت بر اساس مالکیت سهام نیز گفت: تاکنون موردی مبنی بر اینکه سهام شرکتی واگذار شده ولی مدیریت آن واگذار نشده، وجود نداشته است.

فولادگر، عضو کمیسیون صنایع مجلس هشتم:

انکار نکنید؛ صنایع با ظرفیت کمتر از

۴۰ درصد کار می کنند

* اینکه آمارسازی بشود دردی را دوا نمی کند بلکه در وهله اول باید مشکل را بپذیریم تا بتوانیم آن را حل کنیم * قرار بود بدهی بنگاه های اقتصادی نیز استمهال بشود اما بانکها به هیچ صراطی مستقیم نمی شوند

نماینده اصفهان در مجلس هشتم با تاکید بر اینکه اولین گام برای حل مشکلات صنعت کشور آن است که وجود مشکل را بپذیریم گفت: اینکه آمارسازی بشود یا مطلبی را خلاف واقع منعکس کنیم دردی را دوا نمی کند بلکه در وهله اول باید مشکل را بپذیریم تا بتوانیم آن را حل کنیم. حمیدرضا فولادگر با تاکید بر اینکه نمی خواهیم همه را نا امید کنیم یا سیاهنمایی کرده باشم گفت: یک وقت می گوئیم صنعت مشکل دارد و قبول هم می کنیم و سپس می گوئیم بیایید با همکاری یکدیگر مشکلات را حل کنیم اما اینکه منکر مشکل بشویم کار درستی نیست.

وی گناه مشکلات صنایع را متوجه دولت و مجلس دانست و گفت: اگر قبول کنیم صنعت مشکل دارد گام بعدی را بهتر برمی داریم اما وقتی منکر می شویم دنبال حل مشکل هم نمی رویم.

عضو کمیسیون صنایع مجلس هشتم خطاب به کسانی که مدعی نبود مشکل در صنایع کشور هستند گفت: بیایید با هم به نزد صنعتگران برویم و ببینیم که صنایع کشور با کمتر از ۴۰ درصد ظرفیت کار می کنند.

وی با تاکید بر اینکه صنایع بخش دولتی مشکل خود را دارند گفت: مشکل اصلی در بخش خصوصی است و اگر به شهرک های صنعتی سر بزیم در فعالترین شهرک های

صنعتی واحدهای بسیاری را می بینیم که در مرز تعطیلی قرار دارند و با اصلاح کار نمی کنند بنابراین به عنوان عضو کمیسیون صنایع ادعای بحران در صنایع کشور را مطرح نمی کنم بلکه این ادعا را به عینه ثابت می کنم.

وی با تاکید بر اینکه اکثر شهرک های صنعتی کشور نیمه فعال هستند، گفت: اسفند برای اولین بار در ۶ ماه اول سال تعدیل نیرو آن هم در مجمع بالا داشته ایم در حالی که تعدیل نیرو به طور معمول در ماه های آخر سال اتفاق می افتد.

فولادگر از بحران نقدینگی در اکثر واحدهای تولیدی خبر داد و گفت: قرار بوده پرداخت تسهیلات در اولویت باشد و بدهی بنگاه های اقتصادی نیز استمهال بشود اما بانکها به هیچ صراطی مستقیم نمی شوند.

وی با تاکید بر اینکه از زمان خصوصی شدن بانکها دیگر حرفی برای گفتن باقی نمانده است گفت: این بانکها اعلام می کنند که سهام ما وارد بورس شده و دیگر خصوصی هستیم بنابراین حاضر نیستم دستورات دولت را بپذیریم.

نماینده اصفهان با اظهار تعجب از رفتارهای دوگانه بانکها، گفت: تعجب می کنم که چگونه رئیس بانک را دولت تعیین می کند اما همین رئیس مدعی می شود که بانک خصوصی است و نمی تواند سیاست های کلان کشور و دولت را اجرا کند.

کارشنا سان اقتصادی:

صنعت ایران قفل کرده است، چرا باور

نمی کنید؟

چگونه نرخ رشد اقتصادی در سال ۱۳۸۶ که اقتصاد کشور تحت تاثیر بحران خاصی نبود ۶/۷ درصد اعلام شد اما در سال ۱۳۸۷ و با وجود بحران مالی جهانی و اذعان بانک مرکزی در رابطه با تاثیر این بحران بر اقتصاد کشور، این رقم به ۸ درصد رسید؟

با وجود آنکه علی اکبر محرابیان از استمهال بدهی ۶ هزار و ۷۰۰ واحد صنعتی جمعاً به ارزش ۲ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان خبر داده و از ارائه لیست دوم این واحدها در آیندهای نزدیک خبر می دهد، با این حال با اعتماد به نفس بالایی، حال صنعت کشور را خوب توصیف کرده و مدعی رشدی دو رقمی بخش صنعت و معدن در سال ۸۷ است. به گزارش ایلنا، نگاهی به سخنان محرابیان نشان می دهد که بیش از ۶۷۰۰ واحد با بدهی کمتر از ۲ میلیارد تومان به نظام بانکی در کشور وجود دارد، البته بنا به اذعان محرابیان، در این لیست نامی از واحدهای نیمه تعطیل و دارای بحران که مطابق آمار غیررسمی بیش از ۱۴۰۰ واحد را شامل می شود، دیده نمی شود. اگر به این لیست بلندبالا نام شرکت هایی چون ایران خودرو، ایرالکو، صدرا و ... را به عنوان شرکت های بزرگ مقروض در آستانه ورشکستگی افزوده شود، شاید آن گاه معلوم شود که انتقادات پورمحمدی، رئیس سازمان بازرسی کل کشور مبنی بر ارائه آمارهای نادرست صنعتی در کشور از سوی مسئولان تا چه حد بر واقعیات منطبق بوده است.

محرابیان در مورد آخرین وضعیت رشد بخش صنعت می گوید: بانک مرکزی تاکنون گزارش نهایی رشد بخش صنعت در سال گذشته را اعلام نکرده است، ولی برآورد ما نشان دهنده رشد ۵/۱۰ درصدی بخش صنعت و رشد بیش از ۱۲ درصدی بخش معدن است. وی در پاسخ به این سوال که آیا بخش صنعت کشور در حالت رکود قرار دارد یا خیر، می گوید: برای پاسخ به این سوال باید به دو فاکتور اساسی توجه کرد که یکی رشد سرمایه گذاری و دیگری رشد تولید است. وی می افزاید: با بررسی وضعیت تولید طی ۶ ماه اخیر، شاهد افزایش ۱۲ درصدی تولید فولاد، رشد ۲۳ درصدی تولید شمش آلومینیوم، رشد ۳۰ درصدی تولید محصولات پتروشیمی، افزایش ۶ درصد تولید مس، افزایش ۸ درصدی تولید سیمان و رشد ۹

راههای سبز



هستند و رشد ۸ درصدی اقتصاد در سال ۸۷ را مطرح می‌کنند و مجربان باید تنها به یک سوال اساسی پاسخ منطقی دهند که چگونه بر اساس آمار ارائه شده توسط بانک مرکزی، نرخ رشد اقتصادی در سال ۱۳۸۶ که اقتصاد کشور تحت تأثیر بحران جهانی صنعتی کشور از جمله اما در سال ۱۳۸۷ و با وجود بحران مالی جهانی و اذعان بانک مرکزی در رابطه با تأثیر این بحران بر اقتصاد کشور این رقم به ۸ درصد رسید؟ آیا این مسأله بدان معناست که تأثیر بحران جهانی بر اقتصاد ایران مثبت بوده است؟ چگونه است که کارشناسان بانک مرکزی بر رکود حاکم بر اقتصاد کشور اذعان دارند و در عین حال از رشد ۸ درصدی اقتصاد صحبت می‌شود؟

وی در پایان می‌گوید: به عنوان پیشنهاد عملی به آقایان توصیه می‌شود سری به دانشکده‌های اقتصاد بزنند تا از زبان دانشجویان تازه وارد، آموزه‌های دوران کارشناسی برایشان تکرار شود و به یاد بیاورند در سراسر دنیا پدیده رکود همراه با کاهش نرخ رشد اقتصادی است و اساساً شاخصه رکود، افت تولید است نه رشد اقتصادی، آن هم به میزان ۸ درصد!!!
منبع: ایلنا

رکود صنعت و افزایش اشتغال در بخش

دلایلی



کارشناسان اقتصادی از افزایش دلایلی در اقتصاد و کاهش فعالیت‌های مولد اظهار نگرانی می‌کنند. مطابق آخرین گزارش مرکز آمار در حالیکه سهم اشتغال در بخش صنعت و کشاورزی کاهش یافته است، اشتغال در بخش خدمات و دلایلی رو به افزایش گذاشته است. مطابق این گزارش سهم اشتغال در بخش کشاورزی در تابستان ۸۸، 9/21 درصد بوده است همچنین سهم صنعت نیز در تابستان سالجاری 9/31 درصد اشتغال کل کشور را در بر داشته است. در همین حال بخش خدمات نیز به عنوان بخشی که بیشترین اشتغال کشور در آن وجود دارد توانست در تابستان حدود 10 میلیون شغل ایجاد کند که 8 میلیون و 317 هزار نفر مرد و 1 میلیون و 650 هزار نفر زن بوده اند. برابر با 2/46 درصد کل اشتغال کشور در تابستان از طریق خدمات ایجاد شد.

این در حالی است که بانک مرکزی در آخرین گزارش خود از وضعیت صنعت با اشاره به کاهش ۳۴ درصدی سرمایه گذاری، ۴۵ درصدتعداد جوازهای تأسیس واحدهای صنعتی و 44.7 درصدی اشتغال وضعیت صنعت را بحرانی خوانده است. در همین حال کارشناسان معتقدند توزیع غیر منطقی سود در بخش‌های اقتصادی باعث شده است که اشتغال در بخش‌های مختلف اقتصادی بطور نامتناسب توزیع شود. در حال حاضر گفته می‌شود سود بخش دلایلی در اقتصاد ایران 8 برابر بخش صنعت است.

تکیه بسیار دولت و بودجه عمومی و سرمایه گذاری‌ها به نفت و واردات حاصل از درآمدهای نفتی باعث شده که بخش خدمات و دلایلی و بازرگانی و خرید و فروش بیش از تولید و صنعت رشد یابد. این واقعیت‌ها نشان دهنده فاصله گرفتن اقتصاد ایران و رشد اقتصادی از بخش واقعی اقتصاد و تولید و صنعت و کشاورزی است و سرازیر شدن دلارهای نفتی و تشویق واردات به جای تولید و اشتغال زایی و صرفه جویی.

نوع: جهانی

چالش‌های آماری که کماکان دارد

نرخ رشد صنعت در سال ۸۶ در آمارها معادل ۷/۱۱ درصد اعلام شد که ۶/۲ درصد از مجموع رشد ۷/۶ درصدی را در بر می‌گرفت. این میزان رشد در حالی اعلام شد که در بسیاری از شاخص‌های صنعتی کشور از جمله تولید صنعتی، به دلیل مشکلات ناشی از کمبود نقدینگی، قطع گاز و برق صنایع و منابع بانکی بخش صنعت با کاهش روبرو بوده‌ایم. بنابر اظهار نظر کارشناسان صنعتی و تولیدکنندگان، در حال حاضر صنایعی مانند نساجی، سیم و کابل، فولاد، لاستیک، پلاستیک، سرب و روی، لوله و پروفیل، لوازم خانگی و صنایع پایین دستی پتروشیمی به ۳۰ تا ۴۰ درصد ظرفیت خود فعال هستند و به نظر می‌رسد در محاسبه نرخ رشد صنعت شاخص‌های واقعی تولید در نظر گرفته نشده است.

ابوالقاسم حکیمی‌پور، کارشناس اقتصادی با بیان اینکه بزرگ کردن این آمارها و استنباط موفقیت اقتصادی کشور کار اشتباهی است، می‌گوید: نباید فریب این آمارها را بخوریم چرا که اقتصاد ما از نابسانمانی و ناهماهنگی بخش‌های مختلف سیاست‌گذاری رنج می‌برد. رشد اقتصادی ایران نصف شده است حسین قضاوی، معاون اقتصادی بانک مرکزی نیز با بیان اینکه اطلاعات مربوط به بنگاه‌های صنعتی در حال تکمیل شدن است، درباره رشد اقتصادی کشور گفت: در نیمه اول سال ۸۷ براساس برآورد بانک مرکزی، رشد اقتصادی کشور ۳/۳ درصد بوده است. رقم ۳/۳ درصدی اعلام شده توسط قضاوی درباره رشد اقتصادی ایران نسبت به سال ۸۶ که میزان رشد اقتصادی ۹/۶ درصد اعلام شده بود، تقریباً نصف شده است.

سعیده شفیعی، یک کارشناس اقتصادی دیگر نیز می‌گوید: آخرین گزارش بانک مرکزی تحت عنوان نامرگ‌های اقتصادی در حالی منتشر شد که بالاخره مسئولان بانک مرکزی پس از ماه‌ها انکار تأثیر بحران جهانی بر اقتصاد ایران، رسماً اذعان داشتند اقتصاد ایران تحت تأثیر بحران مالی جهانی در نیمه دوم سال گذشته به سمت رکود رفته است. این مسأله به جهت بیان واقعیات و عدم انکار حقایق، ولو پس از ماه‌ها تأخیر نقطه عطفی در عمر دولت نهم محسوب می‌شود؛ اما گویا هنوز چندی از انتشار آن گزارش نگذشته، مجدداً تناقض‌گویی در این عرصه آغاز شده است. وی می‌گوید: آخرین گزارش بانک مرکزی از اقتصاد کشور حکایت از آن داشت که بر اساس شاخص‌ها، اقتصاد واقعی از نیمه دوم سال ۱۳۸۷ به سمت رکود رفته است. در این گزارش آمده بود که بررسی شاخص‌های صنعتی و تولیدی کشور در ۹ ماه اول سال ۱۳۸۷ نشانگر آن است که از لحاظ آماری اقتصاد ایران در سال گذشته به سمت رکود حرکت کرده است. در گزارش ۹ ماهه این نامرگ، گزارش‌های آماری حاکی از آن بود که تأسیس واحدهای جدید صنعتی در ۶ ماه اول سال ۱۳۸۷ حدود ۴۰ درصد و در بهربرداری‌ها حدود ۲۱ درصد نسبت به مدت مشابه سال ۱۳۸۶ کاهش داشته است. این کاهش در حالی روی داده است که بنا بر همین گزارش ایران در ۹ ماه منتهی به آذرماه سال گذشته بیش از ۷۱ میلیارد و ۶۰۰ میلیون دلار نفت فروخته و در همین مدت ۱۴ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار صادرات غیرنفتی داشته است.

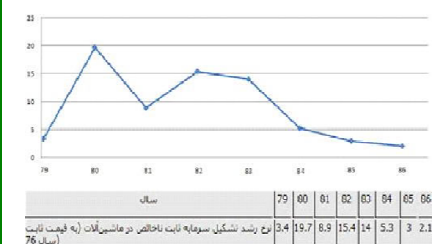
شفیعی می‌افزاید: از سوی دیگر گزارش‌های بانک مرکزی درباره صدور پروانه‌های ساخت و ساز حاکی از کاهش ۳۳ درصدی در این شاخص مهم ساختمانی است. ساخت و ساز صنعتی است که واحدهای تولیدی بسیاری به آن وابسته هستند و رکود در این بخش می‌تواند بر کاهش فعالیت بخش‌های وابسته تأثیر زیادی بگذارد. این کارشناس اقتصادی درباره آمار اعلام شده درباره رشد صنعت و معدن می‌گوید: این گزارش در ادامه بیان داشته بود که شاخص‌های صنعتی کشور نیز از سه ماه چهارم سال ۱۳۸۶ به سمت رکود رفته بود که در سال ۱۳۸۷ به رکود خود ادامه داد و سرمایه‌گذاری برای تأسیس واحدهای جدید صنعتی در شش ماه نخست سال ۱۳۸۷ نسبت به مدت مشابه سال ۱۳۸۶ حدود ۷/۱۷ درصد کاهش یافت. وی می‌افزاید: آقای بهمنی که دانش آموخته رشته اقتصاد

درصدی تولید خودرو هستیم. به گفته وی، در این مدت برخی صنایع نیز مانند صنعت کاغذ و لوازم خانگی دچار کاهش تولید شده‌اند. محرابیان با اشاره به رشد ۱۷ درصدی مصرف فولاد و افزایش ۱۸ درصدی مصرف سیمان طی ۵ ماه اول امسال نسبت به مدت مشابه سال گذشته گفت: این روند رو به رشد نشان دهنده آن است که صنعت در وضعیت مناسبی قرار دارد.

البته تکلیف صنعت در ایران مشخص است و آمار ارائه شده درباره واحدهای بحران‌زده و رو به تعطیلی و نیز اظهار نظر دست‌اندرکاران دولتی و خصوصی فعال در صنعت خود گواهی محکم بر ادعاهای وزیر است. رئیس خانه صنعت و معدن استان زنجان در این باره می‌گوید: بیش از ۹۰ درصد واحدهای صنعتی در حال فعالیت و یا متوقف استان، دارای مشکل نقدینگی برای تامین سرمایه در گردش هستند که این معضل، سبب رکود صنعت در استان شده است. سید سجاد نباتچیان در زمینه همکاری بانک‌ها با صنعتگران، اظهار می‌کند: همکاری بانک‌ها با صنعتگران، بسیار محدود است و حتی این همکاری‌ها نیز به صفر درصد رسیده است. این مقام مسوول با تشریح مشکلات پیش‌روی صنعت، خاطر نشان می‌کند: وام‌های پرداخت شده از سوی بانک‌ها، بهره ۱۲ درصدی دارند که با جریمه ۶ درصدی که به دیرکرد این وام‌ها تعلق می‌گیرد، هزینه‌ای برابر ۱۸ درصد به وام‌گیرنده تحمیل می‌شود، در صورتی که هیچ وامی با بهره ۱۸ درصدی در کشور وجود ندارد. رئیس خانه صنعت و معدن استان زنجان عنوان می‌کند: وضعیت فعلی صنعت استان، به هیچ وجه قابل قبول نیست. البته در این راستا می‌توان صنایع را به دو دسته تقسیم کرد. دسته اول صنایعی هستند که قدمتی بیش از ۱۰ سال دارند و چرخه خرید، تولید و فروش آنها، بسته است که تا حدی وضعیت امیدوارکننده‌ای دارند. دسته دوم، صنایع تازه ایجاد شده‌ای هستند که البته هر کدام از آنها در مرحله‌ای از فعالیت خود، متوقف شده‌اند. البته این دسته، به جز واحدهای صنعتی است که دارای سرمایه‌گذار قوی هستند. این واحدها نیز از جمله عوامل قفل‌کننده اعطای تسهیلات استان هستند که هم به خود و هم به صنعت استان، خسارت وارد می‌کنند.

در همین رابطه، آخرین گزارش رسمی بانک مرکزی درباره اقتصاد ایران نیز نشان می‌دهد نرخ رشد سرمایه‌گذاری در سال ۸۶ نیز مانند سال‌های قبل سیر نزولی داشته است. اداره بررسی‌ها و سیاست‌های اقتصادی بانک مرکزی در آخرین گزارش خود مربوط به سه ماه چهارم سال ۸۶، تشکیل سرمایه ثابت ناخالص (بدون کسر استهلاک) در ماشین‌آلات را ۱۰۱ هزار میلیارد ریال اعلام کرده است. این رقم ۱/۲ درصد رشد نسبت به سال ۸۵ نشان می‌دهد که کمترین میزان رشد سرمایه‌گذاری صنعتی از سال ۱۳۷۸ به این سو است. آمار نشان می‌دهد که به لطف فعالیت‌های دولت نهم، رشد سرمایه‌گذاری صنعتی در ایران در دوره فعالیت این دولت نسبت به دولت اصلاحات حدود یک هفتم شده است.

نمودار نرخ رشد سرمایه‌گذاری ۷۹ تا ۸۶



راههای سبز



زلزله اقتصادی در دبی، پایتخت دوم ایران

متوسط انتقال روزانه پول از ایران به دبی توسط صرافی های مستقر در این شیخ نشین بیش از 100 میلیون دلار است. این مبلغ بیشتر جهت انتقال مجدد به کشورهای دیگر جهت خرید کالا و واردات به ایران استفاده شده و مقدار کمتری در دبی رسوب می شود. واردات رسمی ایران طی دوره 4 ساله 84 الی 87 مبلغ 190 میلیارد دلار اعلام شده است که بخش اعظم این واردات از طریق دبی تدارک می شود، در حالیکه واردات سال 88 بیش از 60 میلیارد دلار تخمین زده میشود. تجار ایرانی که سالیان متمادی در دبی حضور داشته اند کمتر در بازارهای سهام سرمایه گذاری کرده اند ولی زیان اصلی آنها در بخش ساختمان بوده است که ظرف 9 ماه گذشته بیش از 50% افت قیمت داشته و پیش بینی می شود پس از بحران اخیر با افت بیشتری مواجه شود.

9 ماه پس از اعلام بحران مالی جهانی، و در حالیکه بازارهای مالی مدعی جرقه های بهبود در این بازار بودند و تحلیل گران تمجید از عملکرد محرک های مالی توسط آمریکا را شتاب بخشیده بودند، ناگهان "ذمل" چرکین سیستم مالی جهانی در شیخ نشین کوچک دبی ترکیب! این درحالی است که سرمایه داری جهانی فروپاشی سیستم های مالی را زلزله کوتاه مدت قلمداد می کرد.

مقامات دبی در حالیکه 15 روز به سر رسید پرداخت اولین بخش از بدهی 60 میلیارد دلاری شرکت دبی ورلد مانده بود اعلام کردند که قصد دارند سر رسید اولیه را حداقل 6 ماه به تعویق بیندازند. آنها با استفاده از تعطیلات عید قربان و سپس جشن اتحاد در امارات عربی متحده سعی کردند سقوط بازارهای مالی را کنترل کنند.

با اعلام خبر احتمال به تعویق افتادن بازپرداخت بدهی شرکت دبی ورلد بازارهای ژاپن و شرق آسیا با افت ارزش روبرو شده و روز بعد این افت به بازارهای اروپا و انگلستان و سپس آمریکا رسید. امارات که بیشترین کاهش ارزش ها برای آن پیش بینی میشود، با استفاده از تعطیلات عید قربان توانست ضربه های اولیه را کنترل کند ولی در اولین روز کاری در بازار سهام، ابوظبی با 5/8 % کاهش دوی با 5/7 % افت مواجه شدند و در ساعات اولیه معامله این بازارها 33 میلیارد درهم (9 میلیارد دلار) ارزش خود را از دست دادند. این بازارها پس از دو روز کار بیش از 12% از ارزش خود را از دست دادند. روز گذشته نیز این کاهش ارزش در دبی با اندکی کاهش نسبت به روز قبل، به 6 درصد رسید.

کاهش ارزش سهام به حدی بود که شیوخ ابوظبی و دبی وارد صحنه شدند. بانک مرکزی امارات اعلام کرد که آماده است نقدینگی بیشتری در اختیار بانک های محلی قرار دهد. شیخ ابوظبی از قوی بودن اقتصاد امارات سخن گفت و شیخ دبی اعلام کرد که شرکت دبی ورلد ارتباطی به دولت امارات ندارد. همه اینها برای جلوگیری از سقوط بیشتر بازارهای امارات بود که احتمال دارد اگر روند سقوط ادامه پیدا کند و به سطح معینی برسد بحال تعلیق در آید.

هر چند مقامات دبی شرکت دبی ورلد را غیر دولتی اعلام کردند ولی این شرکت با بازوهای بسیار مهم خود، از جمله شرکت های DP World در بخش دریایی و شرکت های نخیل و لیمیت لس در بخش ساختمان و شرکت های استعمار و مولتی کومودیتی تقریباً مالک پلاناراج دبی است. دارایی های این شرکت از جزیره نخل دبی گرفته تا سرمایه گذاری 5/5 میلیارد

دلاری در کازینوهای شرکت MGM در آمریکا وسعت دارد. کشیدن خط مرزی بین دولت دبی و این شرکت بیشتر تدبیر و یا چانه زنی در سطوح بالای مالی بنظر میرسد تا عدم داری. چرا که درست پس از یک روز از بروز بحران در دبی شرکت دبی ورلد برای توافق در بازپرداخت 26 میلیارد دلار از بدهی های خود، از جمله مبلغ 6 میلیارد وام شرکت نخیل با بانکهای بین المللی وارد

گفتگو شد.

تحلیلگران پیش بینی کرده اند که دبی ورلد ناگزیر است بخش وسیعی از دارایی های بین المللی خود را بفروشد تا بتواند بدهی های خود را بپردازد. بدهی های این شرکت بیش از همه به بانک رویال اسکاتلند است ولی بانک HSBC وامهای کلانی به این شرکت پرداخته است. بودجه سالانه امارات فقط 8 میلیارد دلار است در حالیکه سرمایه صندوق ذخیره دولت ابوظبی بین 400 تا 500 میلیارد دلار تخمین زده شده است. مجموع بدهی های دبی بالغ بر 80 میلیارد دلار است که 59 میلیارد از این بدهی متعلق به شرکت هولدینگ دبی ورلد است.

تجار ایرانی که سالیان متمادی در دبی حضور داشته اند کمتر در بازارهای سهام سرمایه گذاری کرده اند ولی زیان اصلی آنها در بخش ساختمان بوده است که ظرف 9 ماه گذشته بیش از 50% افت قیمت داشته و پیش بینی می شود پس از بحران اخیر با افت بیشتری مواجه شود.

علیهذا ایرانیان بطور سنتی وزنه ای مشهود در امارات بحساب می آیند. متوسط انتقال روزانه پول از ایران به دبی توسط صرافی های مستقر در این شیخ نشین بیش از 100 میلیون دلار است. این مبلغ بیشتر جهت انتقال مجدد به کشورهای دیگر جهت خرید کالا و واردات به ایران استفاده شده و مقدار کمتری در دبی رسوب می شود. واردات رسمی ایران طی دوره 4 ساله 84 الی 87 مبلغ 190 میلیارد دلار اعلام شده است که بخش اعظم این واردات از طریق دبی تدارک می شود، در حالیکه واردات سال 88 بیش از 60 میلیارد دلار تخمین زده میشود.

منبع: پیک نت

سپاه پاسداران و رانت شرکت مخابرات

جمشید اسدی

در نوشته های پیشین همین قلم، شرح رفت که چگونه جناح سرسخت سپاه پاسداران پیش از کوندای انتخاباتی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ در زمینه اقتصادی کودتا کرده بود.

زیده آن نوشته ها این بود: در زمان ریاست جمهوری خاتمی، جناح سرسخت سپاه پاسداران با به کارگیری زور عریانی نظامی، عملاً دست به کوندای اقتصادی زد. دو مثال بارز آن، یکی اشغال فرودگاه امام خمینی برای به چنگ آوردن امتیازی بود که در یک مناقصه بین المللی به شرکت تارو (TAV) واگذار شده بود. دیگری نیز بازپس گرفتن امتیاز اپراتور دوم تلفن همراه در ایران بود که زیر فشار آشکار سپاه پاسداران و مجلس هفتم، از شرکت "ترک سل" گرفته و به شرکت "ایرانسل" وابسته به بنیاد مستضعفان واگذار شد. رابطه بنیاد مستضعفان و سپاه پاسداران که بر کسی پوشیده نیست. اما جدای از این دو، در تابستان ۱۳۸۵ نیز، سپاه پاسداران با حمله نظامی به یکی از دکل های حفاری نفتی شرکت رومانیایی سروچی پترولیوم در خلیج فارس آن را تصرف کرد و یک سال پس از آن، در تابستان ۱۳۸۶، شرکت "کیش اورینتال" را نیز به زور و فشار به چنگ آورد.

با محمود احمدی نژاد اما، جناح سرسخت سپاه دیگر نیازی به مشت آهنین نداشت. چرا که وی امتیازهای اقتصادی را به راحتی و به زبان خوش به سپاه پاسداران داد و می دهد. در این مورد می توان اشاره کرد به بسیاری از امتیازهایی که پیش و پس از ریاست جمهوری احمدی نژاد به سپاه داده شد: واگذاری قرارداد یک میلیارد و دویست میلیون دلاری خط ۷ متروی تهران به بنگاه خاتم الانبیاء (قرب) سپاه پاسداران و خط ۶ به بنیاد مستضعفان و جانبازان کشور در تابستان ۱۳۸۵، واگذاری بدون مناقصه و بدون رقابت طرح یک میلیارد و سی صد هزار دلاری خط لوله گاز عسلویه به سپاه پاسداران، چشم فرو بستن بر بهره برداری غیرمجاز سپاه پاسداران از حدود هفتاد اسکله "نامری" که در هیچ دفتر و سند رسمی کشور ثبت نیستند و سرانجام اعطای قرارداد دو و نیم میلیارد دلاری خط ریلی پس کرانه منطقه آزاد چابهار به

قرارگاه خاتم الانبیاء در همین پاییز ۱۳۸۸. نوشته حاضر شرح و واگذاری امتیاز دیگری است که باز هم در زمان محمود احمدی نژاد به زبان خوش و بدون چک و چانه نصیب سپاه پاسداران شد: پنجاه و یک درصد سهام شرکت مخابرات ایران.

فروش سهام شرکت مخابرات و نامزدهای خریدار. برای واگذاری سهام شرکت مخابرات، اهلیت مالی و فنی نامزدهای خریدار، "توسعه اعتماد مبین"، "مهر اقتصاد ایرانیان" و "پیشگامان کویریزد"، توسط سازمان خصوصی سازی و اهلیت امنیتی آن ها هم در خارج از این سازمان بررسی و سرانجام تأیید شد. هویت این شرکت ها چه بود؟

سرمایه گذاری "اعتماد مبین" همچنان که از جدول زیر بر می آید زیر نظر سپاه است و عمدتاً از سه شرکت "گسترش الکترونیک مبین ایران"، "شهریار مهستان" و "سرمایه گذاری توسعه اعتماد" تشکیل شده است:

شرکت های تشکیل دهنده کنسرسیوم "سرمایه گذاری اعتماد مبین"

نام شرکت	نوع فعالیت	رشته فعالیت	سالی تأسیس و میزان سرمایه
گسترش الکترونیک مبین	سازمان اجرایی فرمان امام (ره)	تجهیزات الکترونیک	۱۳۸۶ با سرمایه یک میلیون تومان
توسعه اعتماد مبین	بیمه دکلون بیمه	خرید و پلور و توسعه مهاباد ایران، مشارکت و فعالیت های بازرگانی	۱۳۸۲ با سرمایه یک میلیون تومان ۱۳۸۴ افزایش سرمایه ۴ چهار میلیون تومان
شهریار مهستان	بیمه دکلون بیمه	اسان کرمان	۱۳۷۵ با سرمایه یک میلیون تومان

شرکت سرمایه گذاری "مهر اقتصاد ایرانیان" یکی از شرکت های زیر مجموعه مؤسسه مالی و اعتباری مهر وابسته به بسیج و در نتیجه زیر نظر سپاه پاسداران است و در سهام «فولاد مبارکه»، «تراکتورسازی تبریز»، «داروسازی جابربن حیان»، «صدرا» و «ایرالکو» مشارکت دارد.

در کنار این دو نامزد نظامی سپاهی و بسیجی، "پیشگامان کویر یزد" نامزد بخش خصوصی بود که درست به همین دلیل به سرعت از شرکت در خرید سهام شرکت مخابرات حذف شد. البته با توجه به سیاست های کلی دولت محمود احمدی نژاد و روند فرادستی سپاه در سیاست و اقتصاد ایران جای کمترین تردیدی در مورد واگذاری شرکت مخابرات به سپاه نبود. کمابینه سرانجام داستان هم این شد که از میان سه نامزد خرید سهام شرکت مخابرات، نامزد بخش خصوصی از همان آغاز به دلیل "امنیتی" حذف شد و در "خصوصی سازی" شرکت دولتی مخابرات ایران!

حذف نامزد بخش خصوصی. در آخرین ساعات اداری (۳ و ۴۰ دقیقه) روز شنبه ۴ مهر ماه یعنی چند ساعت پیش از آغاز رقابت برای خرید سهام شرکت مخابرات، سازمان خصوصی سازی با ارسال فکسی به نامزد بخش خصوصی، شرکت تعاونی پیشگامان کویر که پیش از آن مورد تصویب نهادهای رسمی نظام قرار گرفته بود اعلام کرد که به دلایل امنیتی صلاحیت خرید ندارد و خواستار خروج اش از معامله شد.

با توجه به درشتی چنین تبعیضی، غلامرضا حیدری کرد زنگنه، رئیس سازمان خصوصی سازی، مدعی شد که پیشگامان کویر خود از این مزایده انصراف داده است. اما مدیران این شرکت پاسخ دادند که نه تنها از حضور در مزایده اجزاج شده اند، بلکه هزینه هایی برای شرکت در این معامله متحمل شده اند که برای جبران آن خواستار دست کم ۱۵۰ میلیارد ریال غرامت هستند: هشت میلیارد ریال سفته، وثیقه دارایی های بیش از بیست و پنج نفر برای تأمین اعتبار خرید سه درصد شرکت مخابرات و هزینه کرد های دیگر.

در هر حال با حذف پیشگامان کویر، سپاه و بسیج شدند



کنترل شرکت مخابرات توسط سپاه پاسداران، نه تنها این صنعت حیاتی ایران در عصر ارتباطات جهانی به لحاظ کیفیت و کارآمدی اقتصادی سقوط می‌کند، بلکه مخابرات کشور نیز در دست سازمان‌های اطلاعاتی سپاه پاسداران قرار می‌گیرد و بدین ترتیب کنترل و سرکوب جامعه‌ی مدنی بیش از پیش امکان‌پذیر می‌شود. چرا که مخابرات مردم هم در اختیار پاسداران خواهد بود.

در مورد فرادستی پاسداران در اقتصاد و سیاست جای تردید نبود. حالا سپاه در ادبیات هم کم کم جا و مقامی می‌یابد. پاسداران دست کم یادآور اثر ادبی جورج اورول به نام ۱۹۸۴ اند. این کتاب را خوانده‌اید؟

- ۱- آرزو ترکزان (۱۳۸۸) شبه دولتی «مبین» مخابرات را خرید، روزنامه سرمایه، شماره ۱۱۲۵، دوشنبه، ۶ مهر.
- ۲- حسن خوشپور (۱۳۸۸) پیامد تصاحب شرکت مخابرات توسط سپاه پاسداران برای جامعه و اقتصاد ایران، تغییر مدیریت مخابرات از دولتی به شبه دولتی، روزنامه سرمایه، شماره ۱۱۲۵، دوشنبه، ۶ مهر.

پشت پرده «مطالبات معوق» بانک‌ها چهل تا پنجاه میلیارد بانک‌ها در تصرف رانت خواری‌های حکومتی فریدون خاوند



اوجگیری شگفت آور حجم «مطالبات معوق» بانک‌ها در جمهوری اسلامی یکی از تازمترین مظاهر نابسامانی‌های عمیقی است که نظام بانکی ایران را، طی دورانی طولانی، از ایفای وظایف اصلی خود در پیشبرد توسعه کشور باز داشته است.

حجم نجومی

ماموریت اصلی نظام بانکی، ایجاد ارتباط میان «پس انداز کنندگان» و آن دسته از بازیگران عرصه اقتصادی است که به دریافت تسهیلات مالی نیاز دارند. در جمع «پس انداز کنندگان»، خانوارها با سپرده‌های خود نقش اول را ایفا می‌کنند و در جمع دریافت کنندگان تسهیلات مالی نیز، در بافتار یک اقتصاد «عادی»، بنگاه‌های تولیدی در رده نخست قرار می‌گیرند. بانک‌ها، در نقش واسطه، از گروه دوم بهره می‌گیرند و به گروه اول بهره می‌پردازند. وجود «مطالبات معوق» به آن معنا است که دریافت کنندگان تسهیلات مالی و یا، به عبارت دیگر، بدهکاران نظام بانکی یا از باز پرداخت اصل و فرع بدهی‌های خود فرار می‌کنند و یا، به دلایلی، از انجام این کار ناتوانند. حجم «مطالبات معوق» در ایران چقدر است و زایش و اوجگیری این پدیده از چه عواملی منشا گرفته است؟ فعالیت نهاد‌های مالی جمهوری اسلامی از نبود شفافیت رنج می‌برد و بافتن آمار دقیق درباره حجم واقعی «مطالبات معوق» نیز طبعاً کار آسانی نیست. شمار زیادی از منابع جمهوری اسلامی از جمله چند تن از اعضای «کمیسیون تحقیق و تفحص بانکی کشور»، که با مصوبه مجلس تشکیل شده، از چهل هزار میلیارد تومان، معادل چهل میلیارد دلار سخن می‌گویند.

اسلامی و پادگانی شدن اقتصاد (حتی پیش از پادگانی شدن سیاست) کشور، از دست در شدن فرصت‌های اقتصادی کشور و سرانجام کنترل تام و تمام زندگی شهروندی و جامعه مدنی توسط پاسداران، به یک یک این درس‌های تلخ بپردازیم.

پادگانی شدن اقتصاد. حالا دیگر به اطمینان می‌توان گفت که با حاکمیت سپاه پاسداران در اقتصاد و سیاست کشور خصوصی سازی در ایران شدنی نیست. عمده آن چه که در چهار سال نخستین دوره ریاست جمهوری محمد احمدی نژاد به اسم خصوصی سازی شرکت‌های دولتی انجام شد در حقیقت چیزی نبود جز تقویت سازمان‌های بر اساس حقوق تجاری جمهوری اسلامی هر شرکتی که به طور مستقیم از بودجه‌ی کشور سهمی نگیرد، جزو بخش خصوصی است. با این تعریف، صندوق بازنشستگی و حتی بسیاری از شرکت‌های سازمان صنایع و حتی سپاه پاسداران، جزو بخش خصوصی اند.

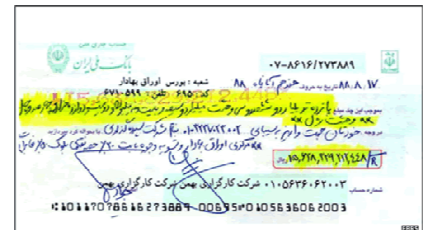
در نخستین دوره زمامداری احمدی نژاد، سهام ۲۶۴ شرکت به ارزش بیشتر از ۵۴ هزار میلیارد تومان از طریق سهام عدالت و نیز رد دیون دولت به سازمان‌های شبه دولتی چون شرکت سرمایه گذاری تامین اجتماعی (تسنا)، تامین اجتماعی و صندوق‌های بازنشستگی واگذار شد. البته بخشی هم در بورس فروخته شده است که در این حالت هم در بسیاری اوقات بنگاه‌های شبه دولتی چون شرکت‌های وابسته به سپاه پاسداران برنده اصلی بودند (۲). همین جریان «خصوصی سازی» شرکت مخابرات نمونه روشنگری است: بیست درصد شرکت مخابرات هنوز در دست دولتی است که شدیداً پادگانی و در اختیار سپاه پاسداران است. حالا پنجاه و یک درصد سهام دیگر این شرکت هم به یکی از بنگاه‌های سپاه پاسداران واگذار شده است. بدین ترتیب خصوصی سازی که نشده هیچ، انحصار دولتی پادگانی هم شده است.

از دست شدن فرصت‌های اقتصادی صنایع مخابرات و ارتباطات ایران. اساس اقتصاد امروز جهان ارتباطات و مخابرات است. نه این که صنایع ارتباطاتی و مخابراتی پیشاهنگ و موتور اقتصاد باشند. این به جای خود. بلکه هیچ فعالیت اقتصادی، حتی کشاورزی و دامداری هم، بدون اتکا به صنایع ارتباطاتی چون اینترنت کارآ و رقابتی نخواهد بود. در چنین شرایطی با اطمینان می‌توان گفت که واگذاری شرکت مخابرات به سپاه پاسداران بزرگ‌ترین فرصت جهش اقتصادی یا دست کم جبران عقب ماندگی‌های پیشین را از ایران گرفت. از شرکتی که دولتی و پادگانی است و به ویژه رقیبی ندارد دیگر انتظار کارایی، بهبود کیفیت و کم کردن بهای کالا بر اساس ساز و کار بازار نمی‌توان داشت. شالوده اقتصاد بازار رقابت آزاد است. در پیش و پس «خصوصی سازی» های جمهوری اسلامی هیچ رقابتی وجود ندارد. این‌جا بیشتر ترانس‌های مالی‌ای که قدرت سیاسی دارند، امتیازها و رانت‌های اقتصادی را در اختیار می‌گیرند. کنسرسیوم «توسعه اعتماد مبین» وابسته به سپاه پاسداران هیچ انگیزه‌ای ندارد که بخواهد کیفیت مخابرات در کشور را بالا برد و قیمت آن را پایین آورد. چه زحمتی است که به خود دهد رقیبی که ندارد؟ همچون همیشه، اقتصاد کشور در دست تمامیت‌خواهان بی تجربه‌ای افتاده که دوره‌ی کارآموزی خود را با مالکیت و مدیریت صنایع حیاتی ایران می‌گذرانند.

از این‌ها گذشته، صنعت مخابرات که بنا بر سرشت خود فرامرزی است، در دست سپاه پاسدارانی افتاده که مورد تحریم بین‌المللی است. در چنین شرایطی چه امیدی به رشد و توسعه این صنعت می‌توان داشت؟ مهم‌ترین کشورهای جهان داد و ستد با سپاه پاسداران را تحریم کرده‌اند! این در حالی است که با توجه به اهمیت صنایع ارتباطات و مخابرات در اقتصاد، بسیاری از کشورها، حتی کشورهای در حال رشد، صنایع ارتباطات و مخابرات خود را به بخش خصوصی سپرده‌اند و اقتصاد بازاررینباد را پذیرفته‌اند. **شهروندی و سپاه پاسداران در اختیار سپاه پاسداران.** با

نماینده" بخش خصوصی برای آن که بتوانند در "خصوصی سازی" شرکت مخابرات شرکت کنند و خریدار سهام آن باشند! در چنین "رقابتی" نامزد سپاه، «توسعه اعتماد مبین»، با پیشنهاد پرداخت سه ریال بیشتر برای هر سهم بر نامزد بسیجی خود، «مهر اقتصاد ایرانیان»، در کمتر از سی دقیقه پیروز شد و پنجاه و یک درصد شرکت مخابرات را در بزرگ‌ترین داد و ستد سهام ایران از آن خود کرد. خرید سهام شرکت مخابرات در روز یک شنبه پنج مهر ماه ۱۳۸۸ بزرگ‌ترین معامله در تاریخ ۴۱ ساله بورس تهران تا آن تاریخ بود (۱). بدین ترتیب کنسرسیوم توسعه اعتماد مبین بیش از ۲۲ میلیارد و ۹۳۶ میلیون سهام شرکت مخابرات را خرید به ازای هر سهم ۳۴۰ تومان. قرار شد تا ۳۰ روز کاری ۲۰ درصد سهام نقد و ۸۰ درصد باقیمانده در ۱۶ قسط هر شش ماه یک بار پرداخته شود. چهل و پنج روز بعد، شرکت «اعتماد مبین» سپاه پاسداران با پرداخت ۱۵۶۴ میلیارد تومان (یک میلیارد و پانصد میلیون دلار) شرکت مخابرات را به طور قطعی تصاحب کرد و بدین ترتیب رانت دیگری بر رانت‌های سپاه پاسداران افزود.

چک یک میلیارد و پانصد میلیون دلاری خریدار مخابرات ایران



این نوع واگذاری شرکت مخابرات به پاسداران آن قدر ناروا بود که حتی مجلس و سازمان بازرسی نظام جمهوری اسلامی انتقاد و اعلام کردند که چگونگی آن را بررسی خواهند کرد. کمیسیون ویژه پیگیری و نظارت بر اصل ۴۴ قانون اساسی مجلس هم گفت که از توضیح وزارت اقتصاد در باره شکل واگذاری شرکت مخابرات ایران به سپاه پاسداران قانع نشده است. اما با توجه به کودتا و زورمداری سپاه پاسداران، حتی به اعتراض نهاد‌های رسمی جمهوری اسلامی هم امید چندانی نمی‌توان داشت. مگر همین مجلس هفتم نبود که پس از «پژوهش» و «بحث» بدین نتیجه رسید که پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ شکنجه و تجاوزی در زندان‌ها صورت نگرفته است؟ مگر همین مجلس نبود که بر خلاف تصمیم نخستین خود، از ترس و هراس پاسداران، اختیار تام و تمام هزینه کرد درآمد حاصله از حذف یارانه‌ها را به دولت احمدی نژاد داد؟ مگر قرار نبود که شورای نوینباد رقابت در زمینه رقابت و جلوگیری از انحصار فعال باشد؟

حالا سهام پنجاه و یک درصدی سرمایه گذاری «اعتماد مبین» در شرکت مخابرات ایران بدین شکل میان شرکت‌های وابسته تقسیم شده است: شرکت سهامی عام توسعه اعتماد مبین (دو درصد)، شرکت سهامی خاص گسترش الکترونیک مبین ایران (دو درصد)، شرکت سهامی عام شهریار مهستان (۲۶ درصد)، شرکت سهامی خاص نگین گنجینه ایرانیان (۴۶ درصد) و شرکت سهامی خاص گروه اعتماد پارس (۲۴ درصد). در عین حال گویا سرمایه گذاری «اعتماد مبین» برخی از سهام خریداری شده شرکت مخابرات را به بانک سینا وابسته به بنیاد مستضعفان فروخته است و در ازای آن این بانک امتیاز سرمایه گذاری و جوه شرکت مخابرات را دریافت کرده است.

از واگذاری شرکت مخابرات به سپاه پاسداران چه درسی می‌توان برگرفت؟ شوربختانه همان درس‌های تلخ دیر آشنا: خصوصی سازی ایران ناممکن در جمهوری

آنچه در این میان بیش از همه جلب توجه می‌کند، اوجگیری چشمگیر این مطالبات در چند سال اخیر است. خبرگزاری «فارس» به نقل از انتشارات بانک مرکزی جمهوری اسلامی می‌نویسد که «مطالبات معوق» و سررسید گذشته بانک‌ها و نهادهای اعتباری از معادل هفت میلیارد دلار در اواخر سال ۱۳۸۴ به ده میلیارد دلار در اواخر سال ۱۳۸۵ و دوازده میلیارد دلار در شهریور ماه ۱۳۸۶ رسیده است.

اگر این آمار را ملاک قرار دهیم، «مطالبات معوق» بانک‌های جمهوری اسلامی تنها در فاصله چهار سال از هفت میلیارد دلار به چهل میلیارد دلار رسیده و به بیان دیگر، تقریباً شش برابر شده است. حسین ونایی، عضو «کمیسیون برنامه و بودجه» مجلس شورای اسلامی، رقم واقعی «مطالبات معوق» بانک‌ها را در جمهوری اسلامی پنج‌هزار میلیارد تومان، معادل پنج‌هزار میلیارد دلار، ارزیابی می‌کند. ولی در افشاکری‌های آقای ونایی، که از سوی خبرگزاری «فارس» انتشار یافته، علاوه بر حجم این مطالبات، نکات شگفت‌آور دیگری نیز دیده می‌شود که از ابعاد نابسامانی و فساد در جمهوری اسلامی حکایت می‌کند. به گفته او: «هفتاد در صد «معوقات بانکی» به گردن بدهکارانی است که شمار آن‌ها کمتر از هزار نفر شخصیت حقیقی و حقوقی است. بدهکاران از انجام تعهداتشان خود داری می‌کنند، زیرا وثیقه‌های که از آن‌ها گرفته شده معتبر نیست و با از ارتباط‌های قوی با تصمیم‌گیران کشور برخورد دارند؛ در میان بدهکاران شرکتی است که بیش از یکصد میلیون دلار از نظام بانکی پول گرفته و پس نمی‌دهد؛ از تسهیلاتی که از محل حساب ذخیره ارزی در اختیار بنگاه‌های دولتی و خصوصی قرار گرفته، کمتر از ده در صد وصول شده است. شرکتی که اصلاً وجود خارجی ندارد، از سیزده میلیون یورو تسهیلات برخوردار شده است.»

جای پای فساد

حتی در کشور های پیشرفته جهان، وجود چهل تا پنجاه میلیارد دلار «طلب مشکوک الوصول» (که در باز پس گرفتن آن‌ها تردید جدی وجود دارد)، یک زمین لرزه واقعی به وجود می‌آورد. فتنه گذشته در پی بحران مالی در دوی، چند بانک اروپایی به دلیل سیزده میلیارد مطالبات خود از این امیر نشین دچار تکان‌های جدی شدند و وضعیت آن‌ها در بورس تنها زمانی بهبود یافت که امارت بسیار ثروتمند ابوظبی بر پشتیبانی مالی خود از دوی تأکید کرد. تازه شرکت «دوی ورلد»، که با حدود شصت میلیارد دلار بدهی مسئول اصلی این بحران مالی است، پرداخت اصل و فرع بدهی‌های خود را تنها پنج ماه به تعویق انداخت. همین تعویق چند ماهه کافی بود که رسانه‌های اقتصادی بین‌المللی از رشکستگی دوی سخن بگویند.

اگر بانک‌های بزرگ اروپا به دلیل سیزده میلیارد دلار «مطالبات معوق» خود، آن هم در قبال دبی، تکان می‌خورند، بانک‌های جمهوری اسلامی در چه وضعیتی به سر می‌برند؟

خبرگزاری فارس یکشنبه هشتم آذر ماه به نقل از «گزارش رسمی یک نهاد دولتی» خبر داد که مطالبات معوق، سررسید گذشته و مشکوک الوصول چهار بانک دولتی ایران شامل بانک‌های ملی، ملت، تجارت و صادرات در پایان مهر ماه امسال به بالای بیست و سه میلیارد دلار رسید. آنچه در این میان بیش از همه جلب توجه می‌کند، رشد انفجار آمیز «مطالبات معوق» این بانک‌ها است.

خبرگزاری «فارس» می‌نویسد که «مطالبات معوق» بانک ملی ایران تنها در هفت ماه نخست سال جاری هفت برابر شده و به بالای ده میلیارد دلار رسیده است. در چند هفته گذشته شماری از مسئولان بانکی جمهوری اسلامی از جمله محمود بهمنی، رئیس کل بانک مرکزی، هشدار داده‌اند که اگر بدهکاران بانکی طی مدتی کوتاه تکلیف تعهدات خود را روشن نکنند، با جرایم تصاعدی روبرو خواهند شد. با توجه به گزارش‌های نگران‌کننده‌ای که درباره اوجگیری بیسابقه «مطالبات معوق» بانک‌ها در

ایران انتشار می‌یابد، کار آمد بودن اولتیماتوم رییس کل بانک مرکزی بسیار بعید به نظر می‌رسد. چنین پیدا است که بخش مهمی از این مطالبات را باید «وام سوخته» به شمار آورد.

چرا نظام بانکی جمهوری اسلامی با مشکل «مطالبات معوق» در سطحی معادل چهل تا پنجاه میلیارد دلار روبرو شده است، آن هم در شرایطی که میلیون‌ها نفر از شهروندان ایرانی برای دریافت تسهیلاتی بسیار ناچیز از دستیابی به نظام اعتباری رسمی محروم‌اند و به ناچار به نزول خواران مراجعه می‌کنند و در دام وام‌هایی با نرخ بهره‌های بالای چهل در صد گرفتار می‌شوند؟

تردید نیست که بخش مهمی از «مطالبات معوق» در کام رانتخواران فرو رفته، صاحب امتیازانی که با استفاده از نرخ بهره‌های بسیار پایین، بدون سپردن وثیقه و تضمین کافی، به وام‌های کلان دست یافته‌اند و تا آنجا که بتوانند از باز پس دادن آن‌ها کوتاهی می‌کنند.

سایت «الف» وابسته به احمد توکلی، رییس مرکز پژوهش‌های مجلس، در حجم عظیم «مطالبات معوق» بانک‌ها رد پای فساد را می‌بیند و می‌نویسد که «از قرار معلوم بخش عمده این بدهی مربوط به شرکت‌های دولتی، مدیران و ثروتمندان بخش غیر دولتی و خلاصه افرادی است که به نحوی دستشان به وزیر و وکیل و رئیس شعبه‌ای می‌رسیده و احساس کرده و می‌کنند که از راه ارتباط و دوستی با بزرگان می‌توانند از بانک‌های دولتی وام بگیرند و پس ندهند.»

سایت «الف» سپس این پرسش را مطرح می‌کند: «مدیران شعب بانک‌های دولتی که برای پرداخت کوچکترین تسهیلات به مردم عادی و «بدون پارتی»، انواع و اقسام ضمانت‌ها و سفته‌ها و ضامن‌ها را مطالبه می‌کنند، چطور باید در برابر معوقه‌های دانه‌درشت‌ها و «پارتی‌دارها»، مسئولیتی نداشته باشند؟ چطور می‌شود قبول کرد که مسوولان شعب بانک‌های دولتی ضمانت‌های لازم را از تسهیلاتگیران پولدار یا پارتی‌دار دریافت نکرده‌اند و اکنون در قبال این معوقه‌های هنگفت هیچ مسئولیتی ندارند؟!»

بر پایه پرسش‌هایی از این دست می‌توان گفت که نظام بانکی جمهوری اسلامی، به جای انجام وظیفه خود در پاسخگویی به نیازهای سرمایه‌گذاران و مصرف‌کنندگان ایرانی، به یکی از سرچشمه‌های فساد در کشور بدل شده است. در گزارش‌هایی که به تازگی از سوی سازمان «شفافیت بین‌المللی» انتشار یافته، ایران در میان صد و هشتاد کشور مورد بررسی، یکی از ده رکورددار فساد در جهان است. با این حال در بررسی «مطالبات معوق» بانک‌ها در جمهوری اسلامی، وضعیت کنونی اقتصادی کشور را نیز نباید نادیده گرفت. در واقع بخشی از این مطالبات، حاصل رکود شدید کنونی در اقتصاد ایران است و این که بخش خصوصی، به دلیل مشکلات فروانی که گریبانش را گرفته، نمی‌تواند به تعهدات خود در برابر بانک‌ها عمل کند.

زیر فشار نابسامانی‌های اقتصادی، سر ریز شدن کالاهای خارجی به بازار داخلی، بحران اقتصادی جهان، آشفتگی‌های ناشی از بحران سیاسی داخلی و بسیاری دیگر از عوامل، شمار روز افزونی از واحدهای تولیدی قدرت باز پس دادن وام‌های دریافتی خود را ندارند و تازه با جریمه‌های دیر کرد نیز روبرو هستند.

این وضعیت، دستگاه ضعیف تولیدی ایران را رو در روی چالشی تازه قرار داده است.

چالشی تازه قرار داده است.

کاهش ۳/۶۷ درصدی انگیزه سرمایه‌گذاری

در سال جاری تقاضا برای سرمایه‌گذاری به صفر نزدیک خواهد بود. تنها در یک نمونه میزان تقاضا برای ساخت و ساز در کشور در سه ماهه اول امسال ۶۲ درصد کاهش داشت.

در حالی که طی سالهای اخیر رشد درآمدهای حاصل از نفت و فرآورده های نفتی بی سابق بوده اما ارقام رشد سرمایه گذاری نشان دهنده کاهش ۶۷ درصدی در کشور

است. به گزارش سرویس اقتصادی «فردا»، این کاهش انگیزه در کنار رکود بازارهای مسکن و خودرو زمینه ساز کندی شدید گردش نقدینگی در کشور شده به طوری که تقاضا برای وام‌های بانکی نیز کاهش چشمگیر نشان می‌دهد.

در سال جاری تقاضا برای سرمایه‌گذاری به صفر نزدیک خواهد بود. تنها در یک نمونه میزان تقاضا برای ساخت و ساز در کشور در سه ماهه اول امسال ۶۲ درصد کاهش داشت.

مسعود نیلی در ابتدای امسال میزان سرمایه‌گذاری در کشور طی سال جاری را صفر درصد پیش بینی کرد. بودجه عمرانی امسال نیز به عدد احتمالی ۱۰ هزار میلیارد تومان کاهش پیدا خواهد کرد که فقط صرف پروژه های درحال اتمام خواهد شد. این مسئله نیز گویای کاهش شدید سرمایه‌گذاری در کشور است. این در حالی است که دولت ها در زمان رکود باید سرمایه‌گذاری های عمرانی را افزایش دهند تا زمینه اشتغالزایی فراهم شود.

در هر حال کاهش تورم یکی از پیامدهای این رکود است بنابراین چندان از کاهش تورم به شکل فعلی نباید خوشحال بود چرا که به معنای بیکار شدن و کاهش درآمد بسیاری از افراد جامعه است.

انگیزه برای سرمایه‌گذاری مولد به دو دلیل کاملاً متضاد کاهش یابد، یکی به موازات تشدید تورم قیمت ها در بخش های تولید کننده، عمده فروشی و مصرف کننده و زمان دیگر وقتی که بازارهای اقتصادی در کل جامعه دچار رکود شده و در واقع بازار دچار بحران تقاضا می شود در نتیجه انگیزه سرمایه‌گذاری که موتور مولی اقتصاد هر کشور است کاهش می یابد.

کاهش انگیزه سرمایه‌گذاری را می توان در کاهش نرخ رشد تاسیس و راه اندازی بنگاه های صنعتی طی برنامه چهارم توسعه در مقایسه برنامه سوم مشاهده کرد. مقایسه ارقام مربوط به سرمایه‌گذاری صنعتی طی دوره های چهارساله اول برنامه چهارم با چهارساله آخر برنامه سوم توسعه نشان دهنده کندتر شدن آهنگ رشد سرمایه گذاری صنعتی در کشور طی سال های ۸۴ تا ۸۷ است به طوری که مجموع نرخ رشد سرمایه‌گذاری در تاسیس و بهره برداری از واحدهای صنعتی طی این دوره بیش از ۳/۶۷ درصد کاهش یافته است.

همچنین مقایسه دو دوره مذکور نشان می دهد آهنگ رشد سرمایه‌گذاری برای تاسیس بنگاه های صنعتی بیش از ۱/۷۴ درصد کاهش یافته و از متوسط رشد سرمایه گذاری ۵/۷۲ درصد به ۸/۱۸ درصد رسیده است. آهنگ رشد سرمایه‌گذاری هنگام بهره برداری از واحدهای صنعتی نیز ۵/۶۰ درصد کاهش یافته و از ۵/۸۷ درصد طی چهار ساله ۸۰ تا ۸۲ به ۶/۳۴ درصد در ۸۴ تا ۸۷ رسیده است. چنانچه مجموع این دو شاخص (سرمایه گذاری هنگام تاسیس و سرمایه‌گذاری هنگام بهره برداری) را در نظر بگیریم مقایسه این شاخص طی دوره های مذکور نشان از کاهش ۳/۶۷ درصدی رشد سرمایه گذاری صنعتی در حوزه تاسیس و بهره برداری بنگاه های صنعتی در برنامه چهارم توسعه نسبت به چهار سال آخر برنامه سوم دارد. در همین حال مقایسه دوره های مذکور (چهار ساله آخر برنامه سوم و چهار ساله اول برنامه چهارم) نشان می دهد آهنگ رشد صدور جواز تاسیس بنگاه های صنعتی نیز ۳/۷۶ درصد کاهش را نشان می دهد و از متوسط رشد ۳۹ درصد به ۸/۶ درصد رسیده است.

نگاه سبز

دست های گچی پدر سینا نوشابه امیری



وقتی بغض پدر سینا شکوهی - دانشجویی که چند روزیست بازداشت شده و تنها سه دقیقه فرصت داشته به خانواده اش بگوید در «دانشگاه اوین» است - در صدای آمریکا ترکیب، انگار بغضی ملتی ترکیب. آقای شکوهی، معلم بازنشسته، به گریه می گفت: بچه ام را پس بدهید. من 30 سال گچ خوردم؛ بچه ام را مهندس کردم؛ انگل می شد، خوب بود؟ مرا بکشید، تیرباران کنید، بچه ام را اما پس بدهید... بسجی با پوز خندی به دانشجو گفت: ما برای شرف و دین و آبرو می جنگیم، آنوقت شما برای آزادی؟؟ دانشجو گفت: خوب البته هر کس برای آنچه ندارد می جنگد و من در خویش می مردم و می اندیشیدم به کجایمان رسانده اند که وثیقه بازپس گیری بچه هایمان، کشتن پدران و معلمان مان است.

صدای آقای شکوهی که در گریه غرق شد، انگار ملتی در اشک فروغلطید. او که از 30 سال معلمی گفت و اینکه از حق هیچ بچه ای نزده و نان به حرامی به خانه نبرده، دل همه شاگردانش لرزید؛ شاگردانی که در پس صدای معلم، شانه های لرزان را گاه هق هق کردن دیدند.

با آقای شکوهی، انگار بغض همه پدران ترکیب، همه مادران بر سینه ها کوبیدند و یکی به روشنی تمام گفت: این برخوردها فقط در حکومت های فاشیستی دیده شده است؛ در عصر هیتلر، در عصر استالین.

سینا اما تنها کسی نیست که پدر برایش اشک می ریزد، صیبتاها بسیاریند. 16 آذر در پیش است آخر. روزی که هنوز نیامده، 4 ستون خیمه و خرگاه مدعیان حکومت بر جهان اسلام را به لرزه درآورده و خواب از چشم آنان ربوده است. بی جهت نیست که به جان ملت افتاده اند؛ بگیر و ببند چند باره راه انداخته، چماقداران را در کوی و برزن رها و خانه ها را، خیش گاه ضابطان لباس شخصی شان کرده اند. آری؛ از سر هر اس است که «سینا»ها در حبس اند.

آقایان اما غافلند که وقتی سینا، بسیار می شود، آقای شکوهی ها بسیار تر می شوند. شکوهی ها که بگریند، مادران سینا، کاروان سالار قافله مادری می شوند. قافله مادران که به راه افتد، ملتی به حرکت درمی آید و ملت که به صحنه آید - همان ملت همیشه در صحنه - دیگر فرصت چندانی باقی نیست؛ دیر که بشنود، سخت تر پاسخ می گیرد. پاسخی که نه از هنگامه شهیدی با 2293 روز

حبس، نه از بهزاد نبوی با قلبی که دیگر به راحتی نمی طبد، نه از احمدزیدآبادی که لایب این روزها خواب معلمی در تبعیدگاه میهنش را می بیند... بل از همانانی می گیرد که روزگاری، به راه که افتادند، سخن از «انفجار نور» بود. نوری که این بار سبزه، سبز، سبزه. نوری که این بار با خود صلح و لبخند به ارمان خواهد آورد؛ نوری که شکوه سیناها را بر دل زندگی نقش خواهد بست.

پس؛ آقای شکوهی! معلم عزیز، اشک هایت را به نیرو بدل کن؛ این بار واقعیت، به رویاهای ما خیانت نخواهد کرد. گریه نکن؛ نگذار اشک ها، رد گچ ها را از دستت برویند؛ دست هایت را برای روزی نگاهدار که شاگردانت بر آنها بوسه خواهند زد. گریه نکن پدرم

مافیای مداحان محمد علی اصفهانی

در آستانه ی روز دانشجو، دو خبر مهم، که نمی دانم چرا آنگونه که باید مورد توجه قرار بگیرند مورد توجه قرار نگرفته اند، به صورت جسته گریخته و مختصر، در اینسو و آنسو منتشر شده اند. در سرزمینی که سی سال است به دست کفن دزدان و مرده خور ها افتاده است، مداحان، مخصوصاً مداحان اهل بیت رهبری، برای خودشان یک بساط کامل مافیایی در همه جا پهن کرده اند. با پدر خوانده ها و ربیب باند ها و تیم ها و نفرات. و با تقسیم حوزه های نفوذ و عملیات، و گاه نیز زد و خورد ها میان یکدیگر.

درست شبیه فیلم های پدر خوانده ی این پدرخوانده ها، مداحی است به نام «حاج منصور ارضی»، از مقربان بارگاه خلیفه ی جماران. «رجا نیوز»، سایت خبری بی که گفته می شود با چماقداران مسلح در ارتباط است، در گزارشی از «سخنرانی» این موجود در مراسم روز عرفه، چنین نوشته است:

«حاج منصور ارضی با انتقاد از رها کردن عوامل اصلی حوادث اخیر و عدم اراده برای برخورد با آن ها تأکید کرد: چنانچه مسئولین به وظیفه خود عمل نکنند، مردم خود به بند "م" وصیت نامه سیاسی - الهی امام خمینی عمل خواهند کرد.»

«این مداح مشهور تهران که در حسینیه لباس فروش های تهران سخن می گفت، افزود: در حال حاضر تمرکز عوامل حوادث اخیر بر روی دانشگاه هاست و از آنجایی که عوامل اصلی یعنی آن 3 نفر آزاد هستند و کسی کاری به آن ها ندارد، به فتنه انگیزی های خود ادامه می دهند... ارضی با بیان اینکه هنوز وصیت نامه سیاسی امام خمینی منسوخ نشده است، ادامه داد: در صورت مسامحه مسئولین در برخورد با عوامل اصلی، مردم خود به بند میم وصیت نامه عمل خواهند کرد و اگر تاکنون نیز برخوردی نکرده اند، به احترام گل روی رهبر انقلاب بوده است.»

نمی دانم «بند میم» و وصیتنامه ی «امام خمینی» چه زهر ماری بوده است، و حوصله اش را هم ندارم که اینطرف و آنطرف به دنبال آن بگردم؛ اما محتوای این «بند» را حاج منصور به صریح ترین شکلی آب داده است:

- ما ارادل و اوباش، به صورت «خودس»، مطابق وصیتنامه ی امام، کروی و موسوی و خاتمی را خواهیم کشت؛ و از مجازات نیز مصون خواهیم ماند. [و شاید هم اگر اوضاع، بر وفق مراد ننگنت، بگویم که این سه تن را مثل بقیه ی کشته شدگان، خود «اغتشاشگران» کشته اند تا ما را بدنام کنند.]. [و البته یک وقت هم دیدید که خودمان را هم بعد از پایان تاریخ مصرف، به سر نوشت سعید امامی مبتلا کردند و مطابق فرمان مقام معظم رهبری معلوم شد که جد اندر جد از عوامل نفوذی سیا بوده ایم و الی آخر.] این سخنان، مخصوصاً اگر در کنار پاره های روزمره ی حسین شریعتمداری که بی وقفه از ضرورت برخورد با «سرا فتنه» می نویسد بگذاریم، می تواند نه یک تهدید ضمنی، بلکه گویای طرحی از پیش آماده شده باشد که سهوا و یا به منظور تست و اکتش عمومی در برابر آن، بر دهان هر زه ی «حاج منصور» جاری شده است.

نمی دانم که خاتمی کی و کجا حسابش را از کروی و موسوی جدا خواهد کرد یا نخواهد کرد. اما شواهد اینچنین نشان می دهد که کروی و موسوی قصد ندارند حسابشان را دستکم از «جنبش سبز» با همان تعریفی که خود از آن ارائه می دهند جدا سازند، و تن به ولایت آن کس دهند که همراهم و همفکرانشان نیز درباره اش می گویند: خامنه ای قاتله - ولایتش باطله.

سقف «جنبش سبز»، به ارتقاء «جنبش خرداد» (عنوانی که راقم این سطور برای نخستین بار، به خیزش عمومی جاری داد) نیست. ابدأ و اصلاً. اما تا مدت زمانی همچنان شاید نه چندان کوتاه، خواسته و ناخواسته، و به عمد یا از سر اجبار، با این ارتقاء، موازی است. پرداختن به چند و چون این امر، کاری است جدا از این مقاله، و نیازمند به

ورود به چند مبحث پایه یی. و من پیشتر از این، در مقاله یی جداگانه، به گوشه یی از این کار پرداخته ام.*
بنابر این، در مرحله ی کنونی، نه فقط «بنا به ملاحظات انسانی» (که دیگر کلامی کهنه و از رنگ و رو افتاده شده است) بلکه دقیقاً بنا به ملاحظات انقلابی، حساسیت نسبت به سلامت و امنیت کروی و موسوی و دیگر چهره های مطرح «جنبش سبز»، برای هر آنکس که دل در گرو پیروزی «جنبش خرداد» دارد، ضرورتی است که هیچ بهانه یی نمی تواند گریز از آن را توجیه کند.

البته، همه، دل در گرو پیروزی جنبش خرداد ندارند. صرفنظر از «کودتاگران»، دیگرانی هم هستند که چنینند. و این «دیگران» نیز انگیزه هاشان یکی نیست. هستند در میان این «دیگران»، آن ها که پیروزی این جنبش مردمی را نه تنها در تضاد مطلق با پرت و پلا گویی های همیشه مکرر خود می دانند، بلکه این پیروزی، به معنای شکست ابدی آن ها و ویران شدن کاخ های آمل و آرزو های شیرین بنا شده بر آب و بادشان نیز خواهد بود.

همان کاخ ها که به خاطر برپا شدنشان تن دادن به هر پلیدی و پلشتی یی مجاز بود و هست و خواهد بود. اینان، طبعاً جرأت بر زبان آوردن آرزوی در دل نهفته را ندارند، و بر مبنای ذات و ماهیتشان، خود را همراه و دلنگران جنبش نشان می دهند، اما لحظه یی در به کار بردن انواع ترغیب ها به قصد به شکست کشاندن آن کوتاهی نمی کنند. از طرح ایده ی ماجراجویی های کودتاه به منظور غلیظ کردن فضای امنیتی و نظامی و باز کردن

دست «ولی فقیه» (که دیربازی است در عین تضاد سیاسی مطلق با او، در آنجا که به مبارزه با «خصم مشترک» بر می گردد، متحد عینی او هستند) گرفته تا دوباره علم کردن خطر منفجر شدن کره ی زمین در روز ها و هفته های آینده بر اثر بمب اتمی ملایان، به منظور پوشانیدن و کمرنگ کردن انعکاس جهانی خبر های جنبش خرداد، و طبعاً کم کردن توجه افکار عمومی جهان به آن. و به منظور یافتن جای پای برای خود در امر خطیر «حفظ امنیت جامعه ی جهانی».

و می بینیم که ولی فقیه و عوامل او هم درست در همین خط، حرکت می کنند. همین یکی دو روز پیش بود که خودشان اعلام کردند که می خواهند ده مرکز اتمی دیگر

در مقیاس مرکز نطنز بسازند! البته، به نظر می رسد که اینبار همه دست همدیگر را خوانده اند، و طرف های اصلی مذاکره و منازعه - گرچه اوضاع به کام هیچکدامشان نیست - ترجیح می دهند که بدون سپردن نقشی به واسطه و محلل و کارگزار، خود مستقیماً با یکدیگر طرف شوند...

اما کم نیستند کسانی با حسن نیت کامل (یا در مواردی، اقلاً عدم سوء نیت) که دل خوشی از جنبش خرداد ندارند. از نظر اینان، گویا باید واقعیت ها را در کتاب ها جست، و نه در کوچه خیابان ها. و گویا باید هنوز منتظر روزی بود که بالاخره در آینده یی نامعلوم فرا خواهد رسید، و در آن روز، اوراق کتاب ها هستند که پرچم مبارزه ی توده ها خواهند شد، نه پیراهن به خون آغشته ی ندا ها، شال گردن سبز سهراب اعرابی ها، تن سوخته ی ترانه ی موسوی ها، دهان خرد شده ی محسن روح الامینی ها، و پهلو و گلوی سوراخ شده ی اشکان سهرابی ها...

باب بحث را با این دوستان گشودن، جزئی از ضرورت های جنبش است. بدنی که قطعاً دشوار به پیش خواهد رفت. اما... اما... اما به پیش خواهد رفت!

و این سخن بگذار تا وقت دگر...
و خبر دوم، پیشنهاد احمد صدر حاج سیدجوادی، از مبارزان مسالمتجوی دیرین، و از باران نزدیک مهندس بازرگان است. همان بازرگان که - به درستی - در دادگاه آریامهری هشدار داده بود که: ما آخرین افرادی هستیم که با زبان قانون اساسی با شما حرف می زیم. پس از ما دیگران با زبانی دیگر با شما سخن خواهند گفت. (نقل به مضمون.)

احمد صدر حاج سید جوادی پیشنهاد کرده است که موسوی و کروی و همفکرانشان، به جای تأکید بر قانون اساسی موجود، خواستار اجرای قانون اساسی اولیه، یعنی



بی رحمانه اش از درجه حجت الاسلامی به آیت الهی ارتقا داده و وی را کاندیدای مورد نظر خود برای مجلس اسلامی همین رژیم معرفی کرد. اگر از این روزنه به نیروهای سیاسی امروز بنگریم هیچ کس و هیچ جریانی نا آلوده دامن نیست و از جمله خود سلطنت طلبانی که از تاریخ و ملت طلبکار شده اند. با این نگاه ایستا، نه تنها شجره این دوستان سلطنت طلب بلکه کل طیف نیروهای طرفدار رژیم پادشاهی هم به رژیمی برمیگردد که در دوران خود، یکی از خود کامه ترین دیکتاتورهای مطیع آمریکا در جهان بود، به رژیمی که آوازه ساواک آن را در چهار گوشه جهان، همی آنهائی که سری در روزنامه ها و گوشی به رادیو ها داشتند شنیده اند، به رژیمی که متملقین درباری، از پادشاه آن، آریا مهر و خدایگان ساخته بودند و در دوران زعامتش، رواج جو تملق و چاپلوسی و خبر چینی گری شامه هر انسان میهن پرستی را می آزارد. به این دوستان سلطنت طلب باید گفت محمد رضا شاه پهلوی نه در 22 بهمن پنجاه هفت بلکه در 1332 با کودتا علیه مصدق سقوط کرد. و پارادوکس، این خود سلطنت طلبان بودند که با سیاست ورزی های افراطی و خلاف جهت باد او را با خدمات بسیار بزرگی هم که در کنار خطا هایش به میهنمان کرده بود دفن کردند. و درست همین نوع، سلطنت طلبی کور و افراطی بود که به شیخی مرتجع امکان داد اریکه قدرت را از او بگیرد. سقوط محمد رضا شاه قیل از آنکه ناشی از توطئه چپ و راست یا غرب و شرق باشد محصول همین گونه سلطنت پرستی کور اطرافیان خود او بوده است و متأسفانه این رویکرد در بین گروه هائی از این جریان همچنان باقی مانده است.

اما امروز وارث همان پادشاه با زبان دیگری با هواداران خود سخن میگوید و وزیر انرژی، دارپوش همایون، از محوری بودن لیبرال دموکراسی و فرعی بودن پادشاهی و حمایت از جنبش سبز.

با چشم بستن به روی تغییرات سی ساله در جبهه نیروهای ضد سلطنتی عملاً رخداد هر تغییری را نیز، در اینسوی جبهه سیاسی انکار میکنیم و فقط رشد و تغییرات خویش را مبینیم. اگر تغییری رخ داده و تجربه ای اندوخته گشته است شامل همگان است.

تراژدی قضیه در اینست که بسیاری از نیروهای برآمده از درون و دوران سیکل بسته گفتمان خشونت این دو دوره استبداد، نمیخواهند تغییرات مثبت و رویکرد های نو و دموکراتیک را در رقیبانی سیاسی سابق خود ببینند. اصرار بر نگاه ثابت به گذشته را نمیتوان به چیزی جز استبداد خوئی ما، گریختگان از جهنم گفتمان خشونت تعبیر کرد. ما در نقد گذشته تا آنجا حاضریم پیش رویم که راهی بر رقیبان سیاسی خود ببندیم و معصومانه و سیواش وار از انبوه آتش انتقاد سالم بگذریم حال آنکه آرزوی کباب شدن حریفان سابق را داریم.

رویکرد خود بیبانه فوق منحصراً به طیف سلطنت طلب نیست و بسیاری از جمهوری طلبان و مصدق پرستان را نیز شامل میشود هر چند طیف سلطنت طلب به دلیل عصبیت کورسیاسی خود، از پنهان کردن گرایشهای غیر دموکراتیک خویش، در مقایسه با رقیبان جمهوری طلب خود محور بین ناتوان تر است، دوستان جمهوریخواه و معدوی دیگر در طیف هواداران جنبش اصلاحات نیز به گاف دادن های سلطنت طلبان افراطی و ماورای چپ کمونیستی احتیاج دارند تا تابلوی سیاسی نقاشی و رنگ آمیزی شده ی دلخواه خود را در بازار جنبش کنونی راحت بفروشند و با چسباندن آیتیک «سلطنت طلبانه» به کلیت این طیف، و انکار هرگونه تغییر رویکردی در آنان قداست دموکراتیک خود را انحصاراً در بازار سیاسی روز بهر قیمتی که خود میخواهند عرضه کنند. من اگر این رویکرد انکار آبیانه طیف سلطنت افراطی را به عصبیت سیاسی توأم با بی مایگی سیاسی تعبیر میکنم، نمیتوانم به همین سادگی از رویکرد مشابهی از سوی طرف های مقابل بگذرم زیرا که آنان را، بی مایه نمیدانم. این گروه دوم مایل نیستند با نگاهی دیگر، به آنهائی که در نوع و نحوه نگرش آنان به طیف چپ مستقل، مشروطه خواهان لیبرال دموکرات، ناسیونالیستهای مخالف رژیم دینی و همه توده

حاج سیدجوادی، از سوی کروی و موسوی و دیگر چهره های مطرح «جنبش سبز»، هم در همان چهارچوب «جنبش سبز» می گنجد و از خط و خطوط راهنمای عمل «جنبش سبز» خارج نشده است، و هم می تواند پرشی باشد برای نزدیک شدن به ارتقا «جنبش خرداد»!

لشکر کشی صلیبی علیه گنجی حبیب تیریزیان

بقرار اطلاع آقای اکبر گنجی قرار است در روزها دوم تا ششم دسامبر (هفته آینده) به دعوت «حامیان جنبش سبز در استکهلم» به این شهر بیاید. گروه دعوت کننده، شامل طیف مختلفی از نیروهای گوناگون را بر میگیرد ولی متأسفانه همه نیروهای معتدل و میانه روی مستقل، در این بازی و نمایش پرستیز آفرین شرکت داده نشده اند. از اینرو مسافرت گنجی و برنامه سخنرانی وی در پارلمان سوئد، حساسیت برخی از سلطنت طلبان مخالف او و مخالف جنبش سبز را برانگیخته که البته علت مخالفت آنان صرفاً ترکیب طیف و هویت دعوت کنندگان نیست. حضور اکبر گنجی در این شرایط تاریخی در سوئد میتواند نقش جوش دهنده جریانهای مختلف سیاسی و تنش زدائی بین طرفداران و با متمایلین به جنبش سبز را بازی کند.

بنا بر گفته ها و شنیده ها، مخالفین آقای گنجی از هم اکنون جنگ خود را با استفاده از توپخانه رادیویی علیه ایشان آغاز کرده اند.

من بر آنم تا نگاهی خلاصه به آثار و محرکه های این گونه پیکار مخرب بپردازم.

بر هیچ سیاست ورزی پوشیده نیست و نمیتواند باشد که برنده اصلی اینگونه لشکر کشی های صلیبی کسی جز جمهوری اسلامی نیست.

بطور خلاصه میتوان گفت: برخی از سلطنت طلبان که صرفاً با هیزم کینه ی کور ضد رژیم اسلامی و نوستالژی گذشته موتور فعالیت خود را در حرکت نگاه میدارند، مایل نیستند آن جریانه ها و چهره های تغییر کرده ای را که از درون همین نظام بیرون آمده و از سیاست و حکومتگری قرآنی انسانی و دموکراتیک دارند را به رسمیت بشناسند زیرا چنین پذیرشی اولاً سلاح شعار مبارزه با کلیت نظام را از آنان میگیرد و در ثانی این پذیرش معنای تن دادن به جنبشی است که در آن، نیروهای سلطنت طلب نقش ستادی و فرماندهی مورد انتظارشان که همواره بخود عده داده اند را در آن نداشته بلکه این، اصلاح طلبان و جلو تر از آنان نخست وزیر دو دوره ای همین نظام است که ابتکار رهبری پیکار برای دموکراسی را در دست دارد.

روزگاری سعید حجازیان در باره مجاهدین و اسدالله لاجوردی، جلااد اوین، گفت هر دوی ایندو، برای بقای خود بهم نیاز دارند. لاجوردی برای سوخت رسانی به ماشین اعدام خود به مجاهدین و عملیات تروریستی آنها احتیاج دارد و مجاهدین برای شهید سازی و شهید نمایی و پارگیری متعاقب آن و دقیقاً از اینروست که برای نوستالژیست های سلطنت طلب، اعتراف به تغییر رویکرد سیاسی و آرمانی بخش وسیعی از هواداران جمهوری اسلامی دشوار بوده و به نوعی در حکم پذیرش حضور عده آنان در عرصه پیکار روز است. آنها میخواهند اکبر گنجی ها را در همان موضع سی سال پیش او، میخکوب شده به نظام ببینند تا کوبیدن و تخریب او آسان شود. آنها تعریفی هم که از جنبش سبز میدهند تعریفی مبتنی بر شجره سیاسی فعالین آنست و نه رویکرد و منش سیاسی امروزی آن فعالین و برنامه سیاسی سبزشان. این گروه از سلطنت طلبان که خود محور هستند، در این رویکرد تغییر یافته نیروهای اصلاح طلب و یا تحول طلب، نابودی و شکست خود را مینیبند.

اکبر گنجی، پاسدار بوده است یا اطلاعاتی و یا سینه زن دستگاه خمینی، چیزی نیست که بتوان آنرا امروزه مینا و معیار دآوری برای او قرار داد. اگر آن گذشته مینا قرار گیرد نویسنده این سطور هم روزی عضو حزب توده ی روس پرستی بوده که خلخال را پیکروزه بخاطر اعدامهای

«پیشونیس قانون اساسی» شوند که در آن به تصریح او نشانی از «ولایت فقیه» نبود، و باز به تصریح او در حضور خود او و دولتمردان وقت، مورد تأیید و حتی امضای مکتوب خمینی قرار گرفته بود.

احمد صدر حاج سیدجوادی توضیح می دهد که اگر قانون اساسی موجود را «مجلس خبرگان» - که خمینی، طبق سنت جاری خود، با زیر پا گذاشتن و عده ی تشکیل مجلس مؤسسان، آن را بر مردم تحمیل کرده بود - تصویب کرده است، قانون اساسی دیگری هم هست که آن را پدر جد مجلس خبرگان، یعنی خود خمینی تصویب کرده بوده است. قانون اساسی بی که در آن، «ولایت فقیه» وجود نداشت. (و عجب و روحی بوده است - خودمانیم - و چه قشنگ پشتک و واروی می زده است آن امام راحل!) این، می تواند برای موسوی که مرتباً خواهان «اجرای بدون تنازل قانون اساسی»، می شود، یک نقطه ی عزیمت خوب، آبرومندانه، و درست باشد.

من هرگز تأکید موسوی بر «اجرای بدون تنازل قانون اساسی» را آنگونه که بعضی ها - به خصوص کسانی که می خواهند به هر قیمتی بر او بتازند - تفسیر می کنند تفسیر نمی کنم؛ بلکه در عین مخالفت صد در صد، و دوپست در صد، و سیصد در صد، و هزار در صد با این تأکید او، خواست مشخص او را از این تأکید «می فهمم». این، چیزی است از جنس همان خواستی که در مراحل نخستین کم و بیش دو سالی که به انقلاب ۲۲ بهمن انجامید، توسط تقریباً همه ی «سیاسی کار» های آن زمان، از جمله خود من مطرح می شد، و در همان زمان نیز موافقان و مخالفانی داشت. عرض، در آن مرحله، این بود که با استفاده از حداکثر ظرفیت قانون اساسی وقت، زمینه برای مراحل بعدی فراهم آید.

صرفظن از تفاوت های میان قانون اساسی نظام سلطنتی و قانون اساسی نظام فقهانی، به نظر می رسد که موسوی هنوز نپذیرفته است (یا نخواسته است بپذیرد) که امروز، نه دیروز نظام سلطنتی است، و نه حتی دیروز نظام فقهانی قیل از ۲۲ خرداد.

امروز، جنبش موجود، از مراحل اولیه ی خود گذشته است؛ و همچنانکه در مبارزه با نظام پیشین، جنبش وقت، پس از عبور از مرحله ی درخواست اجرای بدون تنازل قانون اساسی، به شعار های «بگو بگو مرگ برشاه» رسید، اینک نیز جنبش وقت، به شعار «مرگ بر دیکتاتور - مرگ بر خامنه ای» رسیده است.

و طبعاً او که خود از مبارزان سیاسی کار زمان شاه بود، می داند که «بگو بگو مرگ برشاه»، معنایی به جز «مرگ بر نظام سلطنتی - زنده باد جمهوری» نداشت. و حالا هم، بعد از عبور از «رای من کو»، ماجرا همان است:

معنای واقعی و عینی «مرگ بر دیکتاتور - مرگ بر خامنه ای»، چیزی نیست به جز: «مرگ بر نظام فقهانی - زنده باد جمهوری سکولار»!

«جمهوری ایرانی» هم که شعار بسیاری از مردم شده است، همان جمهوری سکولار است، نه مثلاً یک نوع جمهوری من در آوردی. معنای واقعی کلمه ی «سکولار»، به درستی جای خود را در جامعه باز نکرده است، و بسیاری از مردم، به اشتباه، گمان می کنند که گویا تناقضی میان اعتقاد به دین و اعتقاد به یک حکومت سکولار وجود دارد. هم از این روست که نباید زیاد در مورد صفت «ایرانی» در «جمهوری ایرانی» سختگیری کرد، و مثلاً خواهان جایگزینی اجباری آن با «جمهوری سکولار» و از این دست شد. چون در آن صورت، عین همین سختگیری را باید نسبت به صفت «سکولار» و از این دست، در «جمهوری سکولار» و از این دست هم نشان داد. چرا که در واقع امر، و در شرایطی دیگر، می بایست، و می باید، هرگونه صفتی را از مقابل کلمه ی «جمهوری» برداشت و گفت:

«جمهوری». نه یک کلمه بیشتر. نه یک کلمه کمتر! مگر نه این است که (در عمل، و در عینیت) همه ی «جمهوری» هائی که صفتی را با خود بک می کشیدند و می کشند به ناکجا آباد رسیدند و رسیده اند؟... از سخن دور نیافتیم. جدی گرفتن پیشنهاد احمد صدر

های میلیونی پشیمان شدگان از این انقلاب مشابهتی ندارند، لیبرال منشانه بنگرند. بسیاری جمهوری طلبان، همه این نیروها را میخکوب شده به نظام محمد رضا شاهی و هورا کشتان نئو کلهانی امریکائی میخوانند تا بهتر و آسان تر بنوانند کبفرخواست تاریخی و سیاسی برای آنان تهیه کرده و آنان را در محکمه در بسته سیاسی خود متهم و محکوم کنند.

این گروه از دوستان جمهوری طلب رنسانس و رفرماسیون فکری را حق انحصاری خود میدانند و با این انحصار طلبی تمایلات غیر دموکراتیک خویش را عیان میسازند. جمهوری خواهی اینان بیش از آنکه حامل وجه اثباتی اتکاء به مردم و آرای آنان باشد ادامه گارد گیری در مقابل رژیم گذشته است.

لشگر کنشی صلیبی برخی سلطنت طلبان و واکنش تند طرف با طرف های مقابل و مکرر صحنه و زمینه انی فراهم آورده و می آورد تا عوامل رنگا رنگ شده رژیم در قالب اپوزیسیون از این رویارویی بهره برداری کنند. فقط مدارگری همگانی و گذار به راه انشتی تاریخی و اشتی ملی است که میتواند از ما مردم از هم گسیخته یک ملت و از جنبش سبز ما یک جنبش سبز ملی بسازد.

این نکته را موسوی خیلی با احساس در یکی یا چند جا از سخنان خود چنین توضیح داد: مردم در اثر این جنبش سبز با هم مهربان شده اند. سوال اینست که چرا و کی این مهربانی از خانه بزرگ ما رخت بر بسته بوده است! و نتیجه اینست که چکار کنیم تا این مهربان شوندگی را به یک ملط جوش دهنده تبدیل کنیم. و این آن کاریست که از گنجی ها انتظارش می رود و لا غیر.

متأسفانه چنین به نظر می آید که اولویت مبارزه این گروه از سلطنت طلبان و چپ کمونیستی همچنان جنبش سبز و گنجی ها هستند در جبهه مقابل هم، هر چند نه به آن غلیظی اولویت همچنان با حذف لیبرال دموکراتهای متمایل به نظام پادشاهی و یا نئوتال است.

زنده نگاه داشتن گفتمان ضد امپریالیستی و پهلوی ستیزی کور و عاری از منطق از یکسو و جمهوریخواهی و چپ و دین ستیزی کور از سوی دیگر، آن آب گل آلودی است که پرووکتورهای (عمال رنگ آمیزی شده رژیم در درون اپوزیسیون (رژیم از آن برای ماهی گیری بهره میگیرند تا در لباس های افراطی و دافعه گرانه ی اصلاح طلبی، جمهوریخواهی، سبز و ناسیونالیست مصدقی، کمونیستی ... تفرقه و تنش آفرینی کنند

از سلطنت طلبان افراطی و همبظور ماوراءچپ کمونیستی هیچ انتظاری نیست تا صفوف خود را از عوامل مشکوک تحریک گر پاک کنند چون آنها قادر به این کار نیستند ولی از آنها که خود را دموکرات و لیبرال و معتقد به مدارگری میدانند انتظار اینست که حساب پرووکتور های اطلاعاتی را از متعصبین سیاسی و حساب این متعصبین متمایل به نظام پادشاهی را هم از آنها که با حفظ تعلق به همان نحل فکری ولی با گشادگی فکری با قضایا برخورد میکنند از یکدیگر جدا کنند.

نگارنده این یادداشت، نه خود را جمهوریخواه میدانم و نه سلطنت طلب و بخود اجازه نمیدهد تا بجای آرای پنجاه میلیون ایرانی، برای آنان از پیش تعیین تکلیف کند. آنچه من بر آن تأکید دارم تعمیق فرایند دموکراتیزاسیون در میهنمان است و جنبش سبز را هم، بستر این فرایند میدانم. بنظر نگارنده این سطور، در غیاب احزابی با تربیت و فرهنگ دموکراتیک، متکی بر شبکه وسیع نهاد های مدنی و سازمانهای صنفی و اتحادیه انی یک جمهوری مردمی غیر ممکن است و به قدرت گرفتن نیرو های نظامی منجر شده و بسرت میتواند به جمهوری نوع احمدی نژادی، عمر البشیری و موگابه انی تبدیل شود.

رشد فرهنگ انفرادی سیاسی عمومی هم، مانع چیرگی چنین دیکتاتورهای واپس گرانی نمیشود. در چنین شرایطی پادشاه یا رهبری دموکرات و بر خوردار از جاذبه کاریسماتیک میتواند این کاستی را پر کند. بنظر نگارنده این سطور، جنبش سبز این امکان را فراهم ساخته است تا هم احزاب سیاسی مدرن پیکرگیری کنند و هم بنیاد های

مدنی و اتحادیه انی آن شالوده ریزی شوند و این بدین معنی است که مردم ما راه خود را برگزیده اند و رهبری جنبش سبز هم تاکنون با درایت کاروان سبز را مستقیم و غیر مستقیم هدایت کرده است که در این راه نقش موسوی و کروی برای ما و میهنمان نقشی دوران ساز بوده است ولی هیچ یک از این پیش زمینه ها، به من نوعی، اجازه نمیدهد تا بجای مردم از پیش تصمیم بگیرم و من متأسفانه بر این تردیدم که بسیاری از سلطنت طلبان امروز، به فرض روی کار آمدن مجدد سلطنت اگر خود مورد بی مهری ذات اقدس همایونی قرار گیرند از هر جمهوری خواهی جمهوری خواه تر میشوند و بهمین سان، اگر در فردای جمهوری ایرانی یا ملی و یا دموکراتیک، آن حزب و یا فرد مورد نظر فلان جریان جمهوری طلب، بر کرسی ریاست جمهوری تکیه نزد بسیاری از این جمهوری طلبان پر حرارت، ترجیح خواهند داد تا برای گریز از ریاست جمهوری رقیب، به زیر عبا و لبای همین آیت الله مصباح و جنتی و خامنه انی پناهنده شوند.

بنا بر این بهتر است بگوئیم: چو فردا شود - فکر فردا کنیم!

جنبش سبز بر محور مخرج مشترک خواست حد اقلی مردم ما با اهداف محدود شکل گرفته است و نباید بیش از این حداقل، نه از چپ و نه از راست به آن تحمیل شود.

سخن آخر اینکه اگر یک توده انی طرفدار روس میتواند جمهوری خواه و دموکرات شود و اگر یک مجاهد میتواند اصلاح طلب شود اگر یک پاسدار و بسیجی و یا انصار حزب الله سابق میتواند دموکرات و مردمی شود یک هوادار رژیم پادشاهی هم میتواند نگرش و رویکردی لیبرال دموکراتیک به مسئله سلطنت بیابد. فقط یک رفرا ندیم در فردای جنبش سبز است که حل دموکراتیک مسئله را تأمین و ما را به آن اشتی ملی و تاریخی ای که نیازمند آنیم را خواهد رساند. تعامل دموکراتیک از امروز شروع میشود و نمیتوان آنرا به فردای پیاده شدن جمهوری و یا پادشاهی دموکراتیک حواله داد.

خسونت علیه زنان منصوره شجاعی



از آن زمان که زنان در اعتراض به نابرابری های خانگی، اجتماعی و قانونی قد علم کرده اند، خسونت نیز در اشکال پنهان و عریان، همچون ابزاری برای سرکوب و به خاموشی کشاندن این اعتراض در مقابل زنان قد علم کرده است.

خسونتی که طی سالیان در عرصه خصوصی و عمومی، در خانه و خانواده، جامعه و قوانین بر آنان اعمال شده، اینک در پیوند با خسونت حاکم بر جامعه - که ریشه در همان خسونت بر زنان نیز دارد - به عنوان عادت راجع در جامعه و در مناسبات میان افراد دیده می شود که گاهی با اغماض از سوی مردم خسونت دیده و گاه لاجرم با نگاهی تلافی جویانه نسبت به آن برخورد می شود.

اهرمین زشتخوی خسونت از اعماق روابط اجتماعی و خانوادگی و نیز از بطن و باطن فرهنگ سیاسی ما جان و هستی می گیرد و با وقاحت و بی شرمی، حضور وحشت آفرین خود را به رخ جامعه می کشد. ظلم و خسونتی که سالیان سال در پناه به ظاهر امن خانه و خانواده بر زنان هوار شد و تبعیض هایی که در به اصطلاح " چهار دیواری اختیاری" که می بایست اختیار و آزادی را القا کند از سوی شوهر، برادر، پدر و گاه حتی فرزند پسر به بهانه های ناموسی، حقوقی و مالی نسبت به زنان روا شد، متأسفانه امروز از پستوی خانه بیرون آمده و چونان

هیولایی تشنه به خون، در ابعادی گسترده و بی آن که با مانعی رو به رو باشد در پهنه جامعه بحران زده پس از انتخابات، جولان می دهد و هر روز قربانی می گیرد. عفریت کریه و رسوای خسونتی که تا کنون در خفا و در حرم «امن» خانواده با نام خسونت خانگی، و یا در حوزه قوانین با نام خسونت حکومتی بر زنان اعمال می شد اینک به عنوان ابزاری فعال برای سرکوب خواست های برحق شهروندی اجتماعی و مساوات مدنی تمام افراد جامعه بدل شده و در اشکال گوناگون و گسترش یافته، ظهور می کند.

این اشکال متناسب با شرایط بحرانی جامعه، خسونت بر زنان را به روایتی دیگر بیان می کند. و این بار نه تنها زنان که کل جامعه را مبتلا به ساخته است.

25 توامبر، مطابق با چهارم آذرماه 1388 «روز جهانی مبارزه با خسونت» است و نزدیک به پنجاه سال از کشته شدن خواهران دومیکنی به دست عمال حکومت دیکتاتوری سیاه «شوخوی» 1 می گذرد و اما زنان ما همچنان در خانه و خیابان و زندان با انواع خسونت ها روبرو هستند. در سالروز چنین مناسبتی، سفری کوتاه و گذرا به هفت وادی خسونت های مشهود در این روزها، تأکیدی است بر نقش زنان در رفع خسونت های راجع و ضرورت استفاده از تجربه های آنان در جنبش دموکراسی خواهی به منظور ادامه و ارتقاء روش های پرهیز از خسونت در جنبش سبز دموکراسی خواهی مردم ایران.

هفت شهر ضد عشق خسونت

1. خسونت هایی که بر زنان در جریانات پس از انتخابات 22 خرداد 1388 اعمال شد. مصداق های واقعی این خسونت ها از ضرب و شتم های خیابانی تا آزارها و تجاوزهای جنسی پنهانی در بازداشتگاه های غیر قانونی و معرفی نشده، به طور گسترده در رسانه ها و در میان مردم نیز سینه به سینه و دهان به دهان نقل شده است.

2. تشدید خسونت های جنسی به زنان با تکیه بر آشفتگی و تکیه بر عادی شدن و حتی رسمی شدن این خسونت و سرکوبگری به عنوان ابزاری برای تغییر!! به عنوان مثال اشاره می کنم به ماجرابی که درروز سیزدهم آبان اتفاق افتاد و دربرخی از روزنامه های رسمی نیز منعکس شد. درآن روز هنگامی که نیروی انتظامی زنان ودختران جوان و البته مردان و پسران جوان را فقط به دلیل حضور مسالمت جویانه اشان در خیابان در اعتراض به دولتی که به رای آنان بی توجهی کرده است به طور گسترده مورد سرکوب و ضرب و شتم قرار داده بود، در قسمت دیگری از شهر در یکی از محلات جنوبی تهران (به نام قیام دشت) شش مرد متجاوز به یک زن در فضای ایجاد شده بین دو اتومبیل پارک شده کنار خیابان تجاوز می کردند!! بغض مانده در گلو و ضجه خاموش باد آور این حسرت است که گویا آرزوی ایجاد و گسترش «کتابخانه های سیار زنان» در مقابل واقعیت «کهریزک سیار» در خیابان ها رنگ می بازد و به نیستی کشانده می شود...

3. بی احترامی و بی اعتنایی به حرمت حضور زنانه و مادرانه که همواره به عنوان سنتی بدین در جامعه ایران وجود داشته که منجر به وحشیانه کتک زدن زنان میان سال وحتی مسن از سوی ماموران گارد ویژه در روز 13 آبان با این استدلال که " اگر مادر هم امروز به خیابان می آمد کتکش می زد!! قدیم ها به این جور افراد می گفتند " پستان مادر گاز گرفته..."

4. کنترل مراودات و مکالمات و به طور کلی زندگی روزمره، احضار های پی در پی، احضارهای غیر قانونی و بدون ارائه حکم احضاریه .. دستگیری و زندانی شدن زنان فعال، صدور و اجرای احکام اعدام که شاخص اشد خسونت در جامعه است.

5. اخراج زنان از کار و رواج بیکاری به ویژه در میان فعالان جنبش زنان؛ این اخراج ها گاه در مورد یک صنف مشخص مثل روزنامه نگاران زن و مرد که البته تعداد بیشتر این افراد زن هستند صورت می گیرد و گاه در مورد زنان فعال اجتماعی به طور آشکار و عیان و در برخی موارد با بهانه هایی که در ظاهر ارتباطی به فعالیت های حقوق بشری و اجتماعی آنان ندارد. این اخراج ها منجر به فقر می شود و به یقین فقر مصداق بارز خسونت است.

6 نقض حقوق شهروندی به طور آشکار و نهان. به عنوان مثال ممنوعیت خروج از کشور که در پناه امن " وطن " اتفاق می افتد که روایتی دیگر از همان "چهاردیواری اختیاری" است که در آن جز فشار و بی اختیاری و ممنوعیت گویا اتفاق دیگری نمی افتد. در واقع همان نگاه مردسالاری که خانه خویش را محل مناسبی برای اعمال خشونت به زن خانه می دید حال کدخدای خانه ای بزرگتر به نام وطن گشته که اینگونه خشونت ها را در آنجا نیز از اختیارات خود می داند. 7. خشونت های رسانه ای که سالهاست در شکل ها و ترندهای مختلف - گاه با رنگ و لعاب و گاه عریان و لجام گسیخته - از سوی رسانه های رسمی و به طور مشخص صدا و سیما اعمال شده است. این نوع خشونت تصویری که از نمایش کلیشه های حکومتی و اجباری چهره زن تا نمایش غیرواقع از چهره زن مستقل و کاردان و اهل اندیشه و قلم صورت می گرفت و یا با نمایش سریال هایی که به تبلیغ چند همسری، و فداکاری های کلیشه ای زنان در قبال همسران اشان (به دلایلی از جمله ناز ابودن همسر اول و ...) می پرداخت، در این روزها بایبانی کامل پرخاشگر و هون آمیز به مفاهیمی همچون برابری، آزادی، اختیار و ... در قالب حمله به فمینیسم رخ نموده و این جریان فکری را که حاصل اندیشه و تفکر خردورزی از زمان پیدایش حرکت های مستقل زنان تا به امروز بوده است با فریبکاری و در عوامانه ترین شکل به تمسخر گرفته است. خشونت رسانه ای از جمله خشونت هایی است که با تکیه بر تریبون های رسمی تحت عنوان ارشاد و آگاهی اتفاق می افتد و جز تحمیل مخاطبان، نتیجه دیگری ندارد.

آیا می توان هفت شهر ضد عشق را به هفت شهر عشق بدل کرد؟

هفت وادی ذکر شده، هرچند نمایی نا کامل و تصویری نارسا از انبوه خشونت های روا شده بر زنان را ارائه می کند لیکن همانی است که دلایل ایجابی حضور مستقل و نقطه پیوند جنبش زنان با جنبش دموکراسی خواهی مردمی را بیش از پیش مستند و برجسته می سازد.

درواقع چهره های عریان تر خشونت های خانگی و قانونی نسبت به زنان، که به رغم تلاش آگاهانه و شبانه روزی کنتشگران جنبش زنان، ریشه در لایه های درونی جامعه دوانده است در پروسه تغییرات اجتماعی با شکل گسترده تری رخ نموده و تا عرصه مناسبات میان افراد و فعالان نقطه پیوند نیز راه گشوده است. از آنجا که خشونت پدیده دیرآشنایی در مقابل زنان بوده است، پارادایم های زنان برای مقابله با آن نیز جدا از انبان تجارب گذشته نیست. جنبش زنان همزمان با جریان انتخابات ریاست جمهوری و با استفاده از فضای نسبتاً باز آن دوران، پروسه مطالبه محوری خویش را با تشکیل «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در انتخابات» و ارائه برنامه های مشخص، وارد مرحله عملی و مصداقی کرد. در این مرحله حساس، فعالان زن و با تکیه بر تجارب گذشته و به طور مشخص تجربه کمپین یک میلیون امضا، جریان مطالبات جنبش را با دو خواست عمومی و ملموس: پیوستن به کنوانسیون جهانی رفع تبعیض از زنان و تغییر مواد از قانون اساسی، به صورت برنامه ای اجرایی برای رسیدن به مطالبات طرح شده طی سالهای گذشته، به کاندیداهای ریاست جمهوری ارائه داد و همزمان، نیروهای خویش را به میان افاشار مختلف مردم در تهران و شهرستان ها روانه ساخت تا در معرفی کنوانسیون و برگزاری کارگاه های آموزشی متفاوت، در واقع مرحله ای دیگر از فعالیت های جنبش زنان ایران را به آزمون عمومی گذارد. این آزمون علیرغم موفقیت های چشمگیری که در دوران کوتاه حیات خویش به دست آورد به هر حال در روبرویی با واقع ناخوشایند پس از انتخابات، همچون دیگر جنبش های مطالبه محور، تاحدودی دچار سرخوردگی و سکون شد. اما آنچه که ائتلاف همگرایی زنان در کنار موفقیت های درونی جنبش به دست آورد و برجا ماند، همانا پیوند جریان روشنفکری زنان با جریان اعتراض آمیز مردمی بود که در اعتلای نهایی جنبش، سهم شگفت انگیزی خواهد داشت. رویکردهای اتخاذ شده برای ادامه این پیوند چنانچه

بر آیند خاستگاه مستقل جنبش زنان نباشد خطر مستحیل شدن در جریان عمومی و حذف هویت مستقل جنبش را به همراه می آورد.

حلقه مفقوده این پیوند بی تردید می تواند تجارب مبارزاتی زنان بر علیه خشونت باشد. چگونه پیوستن به جریان تحول اجتماعی، با روش پرهیز از خشونت) مقاومت بی خشونت)، ویژگی پنداری، کرداری و رفتاری جنبش زنان بوده و هست. تکیه بر این ویژگی درخشان و استفاده از تجارب عملی گذشته در تمامی جریانات جنبش سبز از سوی زنان، آشکارا دیده می شود.

از دخالت مادرانه و خواهرانه زنان در تظاهرات آرام خیابانی در ممانعت از ضرب و شتم و دستگیری جوانان، تا شکل گرفتن جریانات مسالمت جویانه ای همچون مادران عزادار، شبکه های همبستگی خانواده های زندانیان سیاسی، از گردهمایی های مقابل زندان اوین تا تحصن در مقابل دادگاه انقلاب، از بیانیه ها، گفتگوها، میزگردها و مقاله های ضد خشونت تا کمپین های مختلف لغو مجازات اعدام، از اشکال مختلف اعتراض های نسبت به ممنوع خروج شدن فعالان اجتماعی تا حمایت های مالی از اخراج شدگان از کار.

«گفتگوی چهره به چهره» با طیف های مختلف جامعه در کمپین یک میلیون امضا و در «همگرایی جنبش زنان» با هدف رسیدن به زبانی مشترک و صلح آمیز برای حل منازعه اصلی، همچنین تشویق به ایجاد نهادهای مستقل با تحمل اشتباه دیگری به امید اصلاح، و ترویج پذیرش دیگری به امید حذف نکردن هیچکس ... همه و همه، موفق و ناموفق، برگرشته از تجارب زنان در سالها تلاش برای حقوق برابر بوده که اینک یکی از ضرورت های پیشبرد جنبش دموکراسی خواهی و به دور از خشونت مردم ما است.

«مبارزه با خشونت حاکم بر جامعه» نقطه پیوند جنبش زنان با جنبش دموکراسی خواهی است. بدان امید که هفت شهر ضد عشق خشونت را به «هفت شهر عشق عطار» تاخت زند.

پایویس:

خواهران دومینیکنی که به " پروانه ها " شهرت داشتند، به دلیل فعالیت های حق خواهانه خویش بارها و بارها به زندان افتادند و سرانجام در روز 25 نوامبر سال 1960 به دست مزدوران دیکتاتوری تروخیوم به شکلی فجیع به قتل رسیدند. این روز از سال 1991 در سراسر جهان به عنوان روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان به رسمیت شناخته شده است. خولیا آلوارز "نویسنده دومینیکنی تبار در رمان جذاب و خوانندی " در زمانه پروانه ها" به روایت قصه گونه این حقیقت ماندگار پرداخته و " حسن مرتضوی " مترجم توانمند فارسی زبان نیز آن را ترجمه کرده است. این کتاب به همت انتشارات " نشر دیگر" در سال 1385 منتشر شده است

سیاست مدنی و رادیکالیسم شعارها

جمشید ظاهری پور

اکنون در آستانه ۱۶ آذر - روز دانشجو - قرار داریم. ۱۶ آذر در هر مقطع زمانی، جلوه گاه خودآگاهی تاریخی - اجتماعی بوده که جنبش دانشجویی ایران خود را حامل آن احساس می کرده و بیان آنرا رسالت خود می شناخته است. این آگاهی در زمان، همیشه و همواره، تبلور خود را در مطالبه آزادی و عدالت باز می یافته است، چرا که دانشگاه؛ استوارترین سنگر آزادیخواهی و تجد طلبی ایرانیان در نبرد علیه دیکتاتوری و استبداد، و تبعیض و غارتگری و بی عدالتی ها و نیز انحطاط و عقب ماندگی ها بوده است. امید این است که ۱۶ آذر ۸۸، گام تازه ای در پیشروی جنبش سبز بسوی آزادی و عدالت باشد. گامی از جنس زمان در راه همرائی ملی علیه استبداد دینی، در راه بالندگی آزادی و نواندیشی در حیات جنبش دانشجویی



سرفراز ایران برآمد نیرومند جنبش سبز در روز قدس و ۱۳ آبان، برای تداوم بالنده آن در سالروز های آتی، چشم انداز تازه ای گشوده است. اهمیت آینده ساز بالندگی جنبش سبز در عین صیانت از تنوع گرایش ها و سمت ها در آن، باعث آن شده تا کم و کیف طرح شعارها و سمتگیری ها در راهپیمایی های اعتراضی، مورد تأیید و تکذیب های پرکشاکش قرار گیرد. نگرانی هائی بمیان آمده که نکند شعارهای تند و تیز، بهانه تازه ای برای گسترش دامنه ی سرکوبگری ها علیه جنبش سبز فراهم آورد. دیگر خاستگاه این نگرانی ها، بیم انشقاق در صفوف جنبش سبز است. همه ی هشدارها متوجه " خطر طرح شعارهای رادیکال، خارج از گفتمان جنبش سبز " است.

یکرشته تجارب در صفوف اپوزسیون ایران گواهی می دهد که عوامل ناکامی های جنبش ملی-دموکراتیک مردم ایران را نباید تنها در سمت حکومت کنندگان جستجو کرد، بلکه خطاهای کوچک و بزرگ حکومت شونندگان، در ناکام ماندن جنبش از ادیخواهی در ایران نقش خود را بازی کرده است. از این منظر که نگاه کنیم؛ راهکار درست برخورداری از فاندان از تجارب گذشته است. با گشایش فضای گفتگو و نقد و نظر، می توان به دیدگاه عام تری دست یافت. دیدگاهی که با شناسائی ویژگی های عمومی جنبش سبز و سرشت و ماهیت اهداف کنونی آن، معیارهایی بیرون از سلاقی شخصی و علایق گروهی برای سنجش و داوری شعارها فراهم آورد. نوشتار حاضر، کوششی در این راستاست.

جنبش سبز به شبکه های اجتماعی موجود و فعال در جامعه اتکاء دارد. پدیداری بر خاسته از متن جامعه و تضادها و تعارض های فعال در حیات اجتماعی و سیاسی ایران امروز است. جنبش سبز بر ساخته زندگی جاری در ایران و مطوف به مطالبات مردم کوچه و خیابان است.

اما این شبکه های اجتماعی و این زندگی که جاری است و این مردم کوچه و خیابان، یکدست و یکرنگ نیستند بلکه متفاوت و رنگارنگ هستند. از اینجاست که جنبش سبز یک جنبش چند صدائی است و هر کس خواهد این چند صدائی را در یک صدا تقلیل دهد و تحلیل برد، حاصل کارش جدائی از جنبش سبز و زوال این جنبش است. تکتز و تنوع بافت های اجتماعی، قومی، جنسیتی، سیاسی و فرهنگی و نیز تکتز باورهای دینی - وجدانی، نخستین خاستگاه ظهور گرایش ها و سمت ها و به تبع آن شعارها و کردار متفاوت در صفوف سبزهای ایران است. اظهار نگرانی ها و با خوش آمد گویی ها، نیز سرچشمه اش همین واقعیت رنگارنگ بودن جنبش است. آنچه که به این رنگارنگی، همرائی می تواند ببخشد آرمان مشترک آزادی است. آیا می توان نشان داد که جنبش سبز با تمام تنوع و تکتزی که در آن جاری است، رو بسوی آزادی دارد؟

واقعیتی حکم می کند که میان جنبش سبز و راه سبز امید، علامت مسأوی نگذاریم. اما این واقعیتی وقتی در راه صیانت از یکپارچگی جنبش سبز اثر گذار خواهد بود که فروتن باشیم و درک کنیم که راه سبز امید - بیانیه شماره ۱۱ آقای موسوی- دستکم در مرحله کنونی و نزدیک ترین چشم انداز، اثربخش ترین مؤلفه سیاسی- مدنی در پیکار علیه استبداد دینی در کشور است. رویکرد "حمایت انتقادی"، تا زمانی که رهبران راه سبز امید، از جنبش اعتراضی مردم و مطالبات آنان پشتیبانی می کنند، سمت و سیاست درستی است. راهکار "راه سبز امید"، در تثبیت موقعیت و منزلت خود بعنوان اپوزسیون در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی، نقطه قوت آن است. این راهکار در جهت گشایش فضای باز سیاسی - مدنی در کشور مؤثر خواهد بود و هرگاه با الغای نظارت استصوابی و تغییر اصولی از قانون اساسی که ناقض حقوق اساسی مردم و حق حاکمیت ملت است، همراه شود در صورت پیروزی، یک گام بلند در عبور کشور از حکومت اسلامی در مسیر دستیابی مردم ایران به آزادی خواهد بود.

راه سبز امید، وجه ایجابی تجربه ی شکست اصلاح طلبی حکومتی در جمهوری اسلامی است. نظام اسلامی، در

دفاع از موجودیت خود باید با دموکراسی، با حقوق شهروندی مردم، با ارزش‌ها و معیارهای جامعه و جهان مدنی سازگاری پیدا می‌کند. این سازگاری ناممکن بود زیرا ساختار حقوقی و حقیقی قدرت، در تعارض آشکار با چنین سمت و سویی قرار داشته است و همه مجاری اثرگذاری در این راستا، در آن با انسداد رو برو می‌بود. اصلاح طلبی از "بالا" همچنین به این علل که اصلاح طلبان حکومتی از متکی ساختن خود به مردم و جنبش‌های اجتماعی آنان گریزان و از اتلاف با آزادیخواهان دگر اندیش، رویگردان بودند و نیز بخاطر دلبستگی و پایبندی تسلیم اورشان به "ولایت مطلقه فقیه"، شکست خورد و در نزد مردم بی اعتبار گردید! کودتای ولایتی- نظامی علیه آرای مردم در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، بر توهم اصلاحات از "بالا" نقطه پایان گذارد. اکنون هرگام پیشروی علیه استبداد دینی در راه رسیدن به آزادی، با اتکاء به جنبش‌های اجتماعی مردم و تشکیل و تحکیم هم‌رأی ملی در صفوف رنگارنگ دموکراسی خواهان کشور، اعمال از اصلاح طلبان اسلامگرا و تحولخواهان سکولار- دموکرات ممکن می‌شود. جنبش سیاسی اپوزسیون ایران برای پیمودن این راه محتاج دو چیز است، اول؛ فروتنی سرشار از واقع‌بینی و دوم؛ شجاعت آموختن از گذشته. نشانه‌ها حاکی از شرکت فعال عمده‌ترین نیروهای اپوزسیون در جنبش سبز است و اگر هم‌رأی ملی علیه استبداد دینی صورت‌بندی سیاسی - مدنی پیدا کند، ظرفیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عظیمی برای بیرون کشیدن ایران از مرداب انحطاطی که بدان گرفتار آمده، گرد خواهد آمد که آینده کشور را در منظر تازه‌ای رقم خواهد زد.

شاخص با اهمیت دیگر، تشخیص درست آماج‌های مرحله ایست. می‌توان از زاویه‌های مختلف به این مسأله پرداخت و مثلاً "روی فقدان مشروعیت دینی- فقهی "رهبری" و یا فقدان مشروعیت سیاسی دولت کودتا متمرکز شد و یا عدم دخالت سپاه در حیات سیاسی و اقتصادی کشور را - موافق قانون اساسی- در کانون پیکار قرار داد. اما باید تأکید کرد که منزوی و منفرد کردن گرایش سرکوب، کماکان از اولویت برخوردار است. تا آنجا که به جنبش سبز مربوط است؛ خشونت پرهیزی و پایبندی اکید به روش‌های مدنی و مسالمت آمیز پیکار، بستر اصلی برای گردآوری بیشترین نیرو علیه هارترین و افراطی‌ترین حلقات در حکومت ولایتی و دولت پادگانی کودتا است!

همانگونه که آقای موسوی گفت- جنبش سبز را باید زندگی کرد. این یک معنایش پیوند زدن پیکار با نیازها و خواست‌های متعارف زندگی است که گسترش و تعمیق بحران اقتصادی و فلاکت‌دامن‌گستر آن، زمینه را برای آن مساعد تر می‌کند. اما دهها معنی می‌توان از آن بدست داد! مردم در ایران امروز برای ابتدائی‌ترین حقوق خود و در پهنه‌ی تمام زندگی پیکار می‌کنند. حتی می‌توان گفت برای یک نفس آزاد پیکار می‌کنند. برای یک دلخواه لباس پوشیدن، بی سرخر جای دنجی نشستن، نگاه کردن و راحت خیال نوشیدن. برای یک لبخند، یک بوسه به دلدار، برای نوازش دست‌های دختر، زنی که دوستش می‌دارند. برای ترنم یک آواز، یک آزادانه قدم زدن، دست در دست یار. و یا گیسو افشانیدن با دست‌های باد! و یا بی دلهره؛ تماشای فرزند، در رفتن به مدرسه و دانشگاه...!

برای همین متعارف‌ترین چیزها، که مفهوم آزادی را وارد زندگی می‌کند، مردم ما پیکار می‌کنند! همه این چیزها در جمهوری اسلامی غیرشرعی یعنی غیرقانونی است و چه بسیار موارد هزینه آن، ضربت باتم و تازیانه و شلاق، زندان و تجاوز و شکنجه و کشتار و اعدام است. در ایران ضد اخلاقی‌ترین رژیم، حکومت می‌کند. در برابر چنین جباریت بوی و بربریت خونریز، تنها با انسانیت مدنی می‌توان در افتاد و برآن چیرگی یافت. واکنش خشونت آمیز در برابر سرکوبگری‌های نظام حاکم، بربریت خونریز حکومت‌کنندگان را پرده پوشی می‌کند، در حالی که مسالمت و انسانیت و مدارای شهروندی و شهامت مدنی، خشونت بدوی آنان را عریان تر می‌کند و سخت دل‌ترین

آدمیان را نیز مستعد همدلی با خالی دست؛ به خاک و خون غلتیده زنان و مردان سبز می‌کند! روشن‌گرترین شعارها و صحنه‌ها، شعارها و صحنه‌هاییست که میان خشونت نظام اسلامی و خشونت پرهیزی جنبش سبز، میان بربریت حکومت‌کنندگان و مدنیت حکومت‌شوندگان، خط‌تمایز هرچه شفاف‌تر و نمایان‌تر می‌کشد!

برای تحکیم جنبش سبز مردم ایران و گسترش یکپارچگی آن، نیازمند آن هستیم که در راه تجهیز به سیاست مدنی، چند گام فرجامین را نیز بی‌ترس و واهمه طی کنیم. جنبش سبز در شمار با اهمیت‌ترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران است و اهمیت دارد توضیح دهیم که این جنبش منشاء چه تأثیرات و دگرگونی عمیق و ژرف در افکار و رفتار سیاسی ما شده است! اصالت یک تغییر وقتی است که تو توان آنرا پیدا می‌کنی تا گزارش کنی که این تغییر چگونه در تو رخ داده است!

وقتی در دوم خرداد ۷۶ جنبش مدنی ملت ایران از درون شکافی که در صفوف حکومت‌کنندگان بوجود آمده بود بظهور رسید، شعارهای مرکزی آن، برپائی جامعه مدنی و ایران برای همه ایرانیان بود. سرشت این جنبش که به شیوه مدنی، خشونت‌گریز و با قانون‌گرایی و مسالمت و مدارا در پی اصلاح نظام تبعیض برآمد، نخستین فصل‌های فرهنگ سیاسی مدنی را باز نوشت، به گونه‌ای که بسیاری از ما خود را در برابر سرنوشت تازه‌ای یافتیم و این درک و دریافت گسترده‌تر شد که در استقبال از این سرنوشت تازه "گام اول ترک فرهنگ پرخاش و طرد خشونت و خانه کردن در فرهنگ گفتگو و مدارا و مسالمت است."

این طرز نگاه یک خط‌مشی اصلاح طلبانه مستقل را پیشنهاد می‌کرد که جامعه محور بود، یعنی ضمن حمایت انتقادی از رویکرد اصلاح طلبانه خاتمی، نیروی محرکه اصلی اصلاح و تغییر را بیرون از ساختارهای قدرت، اما در جنبش‌های اجتماعی و نیروها و نهادهای جامعه مدنی ایران باز می‌شناخت و در راه تقویت و تحکیم نهادهای مدنی، ایجاد انگیزش‌های حقوق بشری و برابر حقوقی شهروندی و بالندگی گرایش سکولار- دموکرات در اپوزسیون می‌کوشید. در برابر این طرز نگاه، جانبداری از اصلاح طلبی حکومتی قرار داشت و از نظرگاهی دفاع می‌کرد که نیروی تقل اصلاح و تغییر را در درون ساختار حقیقی و حقوقی "نظام اسلامی" می‌دید. موافق این نظرگاه، تمربخشی فعالیت اپوزسیون در سازگاری و همسویی آن با اصلاح طلبان حکومتی جستجو می‌شد که در عمل، معنای آن دنباله‌روی از خاتمی و فراتر از آن سایش و انحلال گرایش سکولار - دموکراتیک در بخش‌هایی از اپوزسیون جمهوریخواه ایران بوده است.

جنبش سبز، به تدریجی که امروز شاهد آن هستیم، تحقق عینی اما بالنده‌ی شناخت و شناسائی پیش گفته است. یک صورت این بالندگی را می‌توان در شعار "آرای من کو؟" باز شناخت. برای نخستین بار مطالبه‌ای در مقام اول شخص مفرد، بعنوان مطالبه‌ی حق انتخاب، توسط چندین و چند میلیون انسان ایرانی فریاد شد. در جنبش سیاسی ایران "من" همیشه مغلوب "ما" بوده است. بنیاد فرهنگ سیاسی سنتی، ذوب "فرد" در "جمع" بوده و هم از این رو باز شناخت انسان در مقام فرد؛ با موجودیتی دارای اختیار و آزادی، هیچگاه محل اعتناء و احترام نبوده است. همین نکته در شمار اساسی‌ترین علت ناکامی مبارزات آزادیخواهانه ملت ایران در ۱۵۰ سال اخیر بوده است! به این ترتیب اگر بکوشیم از عامی‌گری در سیاست فاصله گرفته و به مضمون عمیقی که در پرسش "آرای من کو؟" متبلور است دست پیدا کنیم خواهیم دید که "آرای من کو؟" بیسی فراتر از استیفای آرای داده شده به موسوی و یا کروی، بل مطالبه حق انتخاب در معنای گسترده آنست، یعنی فراخوانی است به مبارزه علیه نظام تبعیض و پیکار علیه استبداد دینی که اختیار و آزادی شهروندان را در گستره‌ی همه‌ی وجه زندگی فردی و اجتماعی نقض کرده و می‌کند. مطالبه حق انتخاب؛ فراخوان پیکار برای آزادی باورهای دینی و وجدانی، آزادی‌های مدنی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است و در افق جدا خواستن

دین از سیاست و دولت، در راه نهادینه کردن دموکراسی و حقوق بشر در ایران می‌کوشد. اما الهام دگرگون ساز جنبش سبز مردم ایران، الهامی است که دموکراسی را محصول جامعه مدنی توانمند می‌شناسد و ما را به وداع با بقایای فرهنگ سیاسی قدرت مدار و تجهیز عام و تام به فرهنگ سیاسی مدنی، یعنی فرهنگ سیاسی جامعه محور فرا می‌خواند.

در فرهنگ سیاسی قدرت مدار، هدف سیاست؛ کسب قدرت است. در فرهنگ سیاسی جامعه محور، قدرت، وسیله است و هدف سیاست؛ خدمت به مردم و مقصود آن توسعه و تعالی جامعه است. فرهنگ سیاسی قدرت مدار، هژمون خواه است و پاسخ هر مسأله سیاسی را در معادله "زور" جستجو می‌کند. در حالیکه فرهنگ سیاسی جامعه محور، میدان سیاست را عرصه رقابت دموکراتیک می‌فهمد و هژمونی را در انتخاب آزاد مردم و در صندوق رأی جستجو می‌کند.

در فرهنگ سیاسی قدرت مدار، سیاست، اعمال سبطره است. و هم از این رو ضد اخلاق، تمامیت خواه و مبتنی بر شبان- رمگی است و اما فرهنگ سیاسی جامعه محور، اخلاق‌گراست و سیاست را اثرگذاری و مشارکت دموکراتیک در نهادی کردن مقررات ناظر بر عرصه عمومی، موافق اعلامیه جهانی حقوق بشر و بیانیه شهروندی درک می‌کند.

وقتی تجارب انباشت شده با نگاهی نقاد کاویده می‌شوند، قیل از هر چیز نقش و اثر مخرب و بازدارنده‌ی فرهنگ سیاسی قدرتمدار، در پیشروی ما ایرانیان بسوی آزادی و در مسیر دستیابی به دموکراسی آشکار می‌شود. بویژه اگر توجه کنیم که در دو دهه اخیر، راندن بخش‌های موثری از اپوزسیون جمهوریخواه ایران به میدان نبرد "که بر که" در نظام اسلامی، از محرک‌های بی‌اعتنایی به جنبش مدنی و دموکراسی خواهی ملت ایران بوده است.

از منظر فرهنگ سیاسی جامعه محور، موضوع محوری از جنبش سبز؛ کسب قدرت نیست! بلکه برپائی و تحکیم جامعه مدنی نیرومندی است که می‌تواند اراده حکومت‌کنندگان را تحت نظارت و کنترل خود در آورد و جامعه را در مدار قانون‌گرایی قرار دهد- قانون اساسی بمثابه میثاق ملی- که بتواند اراده دموکراتیک اقتدار ملت را در ساختار قدرت - بر دولت - اعمال کند و عزل و نصب حکومت‌کنندگان را در حیطه انتخاب و آرای آحاد شهروندان کشور قرار دهد.

فرهنگ سیاسی قدرت مدار، خوشبختی را برای "خودی" هایش می‌خواهد، اما فرهنگ سیاسی جامعه محور؛ بیشترین خوشبختی را برای بیشترین کسان طلب می‌کند. شناخت خاستگاه اجتماعی - فرهنگی شعارها بسیار اهمیت دارد و در شرایط امروز ایران؛ لایه‌های اجتماعی مدرن جامعه و شبکه‌های اجتماعی که در بر گیرنده آگاه‌ترین زنان و مردان نسل‌های جوان کشورند، منبع اصلی سنجش و گزینش شعارها و سمت و شناخته می‌آیند.

* اکنون در آستانه ۱۶ آذر - روز دانشجو - قرار داریم. ۱۶ آذر در هر مقطع زمانی، جلوه‌گاه خودآگاهی تاریخی - اجتماعی بوده که جنبش دانشجویی ایران خود را حامل آن احساس می‌کرده و بیان آنرا رسالت خود می‌شناخته است. این آگاهی در زمان، همیشه و همواره، تبلور خود را در مطالبه آزادی و عدالت باز می‌یافته است، چرا که دانشگاه؛ استوارترین سنگر آزادیخواهی و تجدطلبی ایرانیان در نبرد علیه دیکتاتوری و استبداد، و تبعیض و غارتگری و بی‌عدالتی‌ها و نیز انحطاط و عقب ماندگی‌ها بوده است. امید این است که ۱۶ آذر ۸۸، گام تازه‌ای در پیشروی جنبش سبز بسوی آزادی و عدالت باشد. گامی از جنس زمان در راه هم‌رأی ملی علیه استبداد دینی، در راه بالندگی آزادی و نوآیندی در حیات جنبش دانشجویی سرفراز ایران.

فرسایش جنبش سبز میان دو سنگ آسیاب احمد فعال

جنبش سبز مردم ایران و همراهی و همدلی بسیاری از جریان‌های سیاسی در داخل و خارج از کشور، گویای این حقیقت است که تنها توافق به روی مقولاتی چون آزادی و دموکراسی نمی‌تواند منشاء همدلی و هم‌آوازی و همکاری مشترک باشد. چه آن‌که، وقتی اتحادها و توافقات بنا به ماهیت، در بیان قدرت شکل می‌گیرند، اختلاف‌ها و تخاصم‌ها دیر یا زود از پرده بیرون می‌افتند. مقدمه نخست: گمان این بوده و هست که علی‌رغم گرایش‌های مختلف سیاسی در ایران امروز، وقتی اجماع عمومی به روی آزادی و دموکراسی صورت می‌گیرد، بزرگترین مانع‌ها برای استقرار یک نظام مردم سالار و حقوقمدار از میان برداشته می‌شود. این گمان از روی این واقعیت مهم رخ داد که در فرآیند پیروزی انقلاب ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ به جز معدودی از گرایش‌های روشنفکری، اغلب گرایش‌های سیاسی نه تنها نسبت به مقوله آزادی و مردم سالاری دیدگاه مثبتی نداشته‌اند، بلکه بنا به سنت مبارزات انقلابی دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی در جهان و در ایران، نسبت به آزادی و نظام مردم سالار دیدگاه‌های بدبینانه بسیار وجود داشت. در آن ایام تقریباً اغلب نیروهای چپ مارکسیستی نسبت به آزادی و مردم سالاری بی‌گانه بودند و این مفاهیم را دستاورد بورژوازی می‌پنداشتند. مقابلاً تحت تأثیر مبارزات آن ایام، نیروهای چپ و راست مذهبی نیز واجد چنین بدگمانی‌هایی بودند. در یک تحلیل، یکی از عوامل مهم پیراه رفتن انقلاب ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷، تقابل و بعضاً هم‌آوازی دیدگاه‌های مذهبی و غیر مذهبی‌ای بود که در بیان قدرت و ضدیت با آزادی اشتراک مسانی داشتند.

اما در شرایط حاضر و به دلایل مختلف، اغلب نیروهای سیاسی در داخل و خارج از کشور دریافته‌اند که راحل ایران جز حصول آزادی و نظام مردم سالار نیست. توافق به روی مقوله آزادی تا آن حد اهمیت یافته است که بسیاری از نیروهای بنیادگرای مذهبی نیز، خود را در زمره آزادترین و دموکرات‌ترین نیروی محرکه سیاسی در ایران و جهان می‌شمارند. از این نظر که به مسائل ایران و راه حل‌ها و توافقات نظر کنیم، خواهیم یافت که آنچه که از فرآیند بعد از انقلاب ۲۲ بهمن ماه اسباب انحراف انقلاب و اشتقاق و حتی درگیری و تخاصم جریان‌های سیاسی شد، امروز از میان رفته است و لذا گروه‌های سیاسی به آسانی می‌توانند با هر علاقه و گرایش سیاسی، و تنها با هدف تغییر وضع موجود، با یکدیگر به توافق و اتحاد برای آزادی ایران دست بیابند. چنانچه یکی از نویسندگان در باب راه حل نجات کشور به صراحت می‌گوید: "اتحاد برای دموکراسی، تنها ضامن نجات مردم ایران است"، است، این روش و آملی است که بسیاری از نیروهای سیاسی خارج از کشور و به ویژه بسیاری از نیروهای جمهوری خواه و مشروطه خواه را، به اتفاق با یکدیگر خوانده است و شاید تعامل و همسویی پاره‌ای از این نیروها، از این نظر قابل تفسیر باشد.

مقدمه دوم: هر چند ماهیت اختلاف‌ها را می‌توان در بنیادهای نظری هر توافق جستجو کرد، اما واقعیت این است که اختلاف‌ها کمتر از آغاز هر حرکت و توافق اجتماعی شروع می‌شوند. اغلب در ادامه هر توافق و حرکت اجتماعی، وقتی منافع طرفین توافق در تلاقی با یکدیگر قرار می‌گیرند، اختلاف‌ها آغاز می‌شوند. جنبش سبز مردم ایران و همراهی و همدلی بسیاری از جریان‌های سیاسی در داخل و خارج از کشور، گویای این حقیقت است که تنها توافق به روی مقولاتی چون آزادی و دموکراسی نمی‌تواند منشاء همدلی و هم‌آوازی و همکاری مشترک باشد. چه آن‌که، وقتی اتحادها و توافقات بنا به ماهیت، در بیان قدرت شکل می‌گیرند، اختلاف‌ها و تخاصم‌ها دیر یا زود از پرده بیرون می‌افتند. به موجب همین بیان بود که اتفاق‌ها و همدلی‌هایی که در آغاز با جنبش سبز همراه شد، اکنون می‌رود جنبش سبز را به گوساله سبزی تبدیل کند که

باید در جشن اتحاد قربانی شود. وقتی پای قربانی کردن گوساله سبز به میان آمد، اختلاف‌ها از هم اکنون در حال سربرآوردن از معابد و منافع گروه‌بندی‌های سیاسی است. از این نظر، حق با آنهایی بود که معتقد بودند: تنها توافق به روی الفاظی چون آزادی و دموکراسی نمی‌تواند اسباب یک توافق اصولی و راهبردی باشد. هر چند اگر تمام جریان‌های سیاسی، نه در مجاز و دایره الفاظ، بلکه در دایره گفت‌وگو، حقداری، در مضامین دموکراسی و آزادی توافق می‌کردند، این توافق می‌توانست اسباب یک توافق راهبردی قلمداد شود. اما حقیقت همان است که نویسنده در بسیاری از مقالات خود نسبت به وجود بیان قدرت در بسیاری از دیدگاه‌های آزادی‌خواهی و دموکراسی‌خواهی شرح داده است. توضیح این حقیقت چندان دشوار نیست که چگونه بسیاری از اندیشه‌ها وقتی از آزادی سخن می‌گویند، مضمون و محتوای بیان آنها چیزی جز بیان قدرت نیست. بازها به این حقیقت اشاره شد که در آزادی می‌توان به توافق رسید، اما در قدرت هیچ توافقی، جز توافق در مصالح و منافع وجود ندارد. به مجرد تلاقی مصالح و منافع، توافق‌ها به تخاصم باز می‌گردند. بنابراین، اگر نیروهای سیاسی در داخل و خارج از کشور، می‌توانستند بیان آزادی را از بیان قدرت آزاد کنند، می‌توانستیم چون مقدمه نخست به این حقیقت دست بیابیم که: مانع‌های اساسی برای ایجاد یک اتحاد سراسری از میان رفته است و لذا دغدغه آنها که همواره از یک اتحاد ملی فارغ از گرایش‌های سیاسی دم می‌زنند، مهیا شده است. اما وقتی از میان ناسزاها و مصلحت‌ها و منافع، پرده از بیان قدرت بر داشته می‌شود، خواهیم یافت که جنبش سبز در بیان قدرت، به گوساله سبز قربانی تبدیل شده است. گوساله‌ای که از هم اکنون بی‌توجه به رنج و محنت‌های مردمی که در داخل کشور به جنبش عمومی برخاسته‌اند، باید پای منافع پاره‌ای از جریان‌های سیاسی قربانی شود.

گاهی به تحلیل‌ها و گزارشاتی که در باره جنبش سبز وجود دارد، نشان می‌دهد که هم بخشی از اصلاح‌طلبان وطنی و هم بخشی از اپوزسیون خوش‌نشین در خارج از کشور، از اندیشه قدرت آزاد نشده‌اند. روشن‌ترین دلیل که در این باره می‌توان ارائه داد، روش مصادره به مطلوب کردن اهدافی است که جنبش سبز تعقیب می‌کند. در این میان وقتی انواع روش‌های مصادره به مطلوب را در دو دسته متعارض تقسیم بندی می‌کنیم، خواهیم یافت که چگونه اگر این دو گرایش در کشمکش جنبش، به عمومی کردن و عمومی شدن جریان مصادره ادامه دهند، جنبش سبز را میان دو سنگ آسیاب دچار فرسایشی عظیم خواهند کرد. اما پیش از اشاره به این دو گرایش لازم می‌دانم تا در دو مقدمه دیگر اشاره‌ای به مضامین فکری و فرهنگی این جنبش بپردازم.

مقدمه نخست: همانطور که آقای رحیم مشایی به درستی اشاره کرده است، از میان ۲۴ میلیون آریبی که به نام آقای احمدی نژاد به صندوق‌های رأی ریخته شده است، تنها ۴ میلیون رأی جنبه ایجابی دارد و ما بقی آراء، آراء اپوزسیونی هستند. بطوریکه آقای رحیم مشایی اعتراف می‌کند که این ۲۰ میلیون نفر بسیار جدی‌تر از ۱۴ میلیون نفر دیگر، نسبت به وضع موجود معترض و ناراضی هستند. اکنون صرف‌نظر از درست یا نادرست بودن حقیقت آریبی که در انتخابات بدست آمد، تا همین اندازه که آقای رحیم مشایی نسبت به ماهیت رأی دهنندگان اعتراف می‌کند، کافی است تا تحلیل خود را نسبت به گرایش‌های امروز جامعه ارائه دهیم. واقعیت این است که نه امروز بلکه از سالیان متمادی، مردم ایران نه تنها با وضع موجود مخالف هستند، بلکه سبب زندگی فرهنگی و فکری آنها هیچ سنخیتی با سبب زندگی فرهنگی و فکری نظام جمهوری اسلامی ندارد. آنچه که نظام جمهوری اسلامی در مدارس از همان توره ابتدایی به عنوان یک فرهنگ و به عنوان یک تفکر ایمانی آموزش می‌دهد، جز دو رو کردن چهره جامعه، تا کنون هیچ کاری از پیش نبرده است. چه آنکه، آموزش‌ها در جامعه غیر رسمی مانند، خانواده و جامعه، به کلی متفاوت از آموزش‌های رسمی است. اگر در حواشی شهرها و روستاها جمع‌کنشی به دولت رأی داده‌اند، بدان روست که این جماعات مرزبندی شفافی میان

جمهوری اسلامی و شخص رئیس دولت به خرج نمی‌دهند. این مرزبندی‌ها وقتی در متن شهرها تا متن زندگی شهری در تهران و دانشگاه‌ها شفاف می‌شود، جهت‌گیری‌ها واقعیت را آنچنان که هست نمایش می‌دهند. اما در حواشی شهرها و روستاها نمی‌توان واقعیت را با جمع آراء نمایش داد. در همان حواشی شهرها و روستاها شواهد بسیار می‌توان یافت که جمعیت حاشیه‌نشین به رغم آنچه در صندوق‌ها نمایش داده می‌شود، کمتر از ناسزای ناموسی با وضع موجود و نمایندگان وضع موجود استقبال نمی‌کنند. لذا اگر نخواهیم به خود فریبی و دیگر فریبی دامن بزنیم، حقیقت این است که جنبش اجتماعی مردم ایران نتیجه وضعیت اپوزسیونی است که قریب به اتفاق جامعه نسبت به مناسبات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی موجود، انجام داده‌اند.

مقدمه دوم: دومین واقعیتی که لازم می‌دانم در این مقدمه شرح دهم نسبت جامعه با اسلام سیاسی است. واقعیت این است که جامعه ایرانی یک جامعه دینی و اسلامی است. در این میان تفکیک دین از سیاست و به ویژه آنچه که به اسلام مربوط است، تفکیک دین از محتوای دینی است. دین اسلام به ذاته سیاسی است. به عبارتی، تفکیک اسلام و جامعه دینی، تفکیک دین از ماهیت وجودی خود است. بنا به سبب ماهیت سیاسی اسلام، جنبش امروز مردم ایران از اسلام سیاسی تفکیک پذیر نیست. یک نگاه ساده به رویدادهای چند ماهه اخیر در خیابانها، نشان می‌دهد که چگونه اسلامی سیاسی نقش فعالی در جنبش سیاسی و اجتماعی مردم دارد. نیروهایی از اپوزسیون که کوشش دارند اسلام را از سیاست تفکیک کنند، آگاهانه یا ناآگاهانه با جامعه دینی ایران و با حرکت سیاسی مردم ایران سر ستیز دارند. کوشش‌ها برای غیر فعال کردن دین در صحنه خیابان، اگر از روی اغراض نباشد، کوشش‌های نافرجامی است. بانگ الله اکبر در پشت بام‌ها و در کف خیابان‌ها و شعارهای دینی دیگر، که موجب تحریک و تهییج جامعه می‌شود، حکایت آشکاری از نقش سیاسی و ظرفیت سیاسی جامعه دینی در جنبش اجتماعی است. آنچه جامعه تفکیک می‌کند و نیروهای اپوزسیون یا نمی‌خواهند ببینند و یا با تفکیک دین از سیاست کوشش دارند تا نقش سیاسی دین را یکسره انکار کنند، تفکیک دین از رسم حکمرانی است. مردم ایران دیگر نمی‌خواهند دین در زندگی آنها نقش دولتی و حکومتی ایفا کند. این آن تفکیک‌سازی و تمایزگذاری درستی است که جامعه دینی ایران در رفتار و گفتار و در سبب زندگی فرهنگی و اجتماعی خود سالیان متمادی است که نشان داده است. این تفکیک‌گذاری، به نوعی یک تفکیک‌گذاری درست هم هست. چه آنکه دین همچنانکه به ذاته سیاسی است، همچنان دارای ماهیت ضد قدرت است. و دولت به مثابه سازمان یافته‌ترین شکل قدرت، اساساً و ماهیتاً ضد دین و دینداری است. این آن حقیقتی است که نویسنده بارها در نوشته‌های خود به تحلیل و تفسیر آن پرداخته است. لذا با تفکیک دین از دولت و قدرت، خواهیم یافت که چگونه و چرا نهادهای دینی و حتی مراجع دینی، می‌توانند به عنوان دمکرات‌ترین نهادهای اجتماعی و سیاسی در جامعه نقش فعال ایفاء کنند. جنبش سیاسی و اجتماعی مردم ایران گویای همین حقیقت است.

سنگ‌هایی که آسیاب می‌شوند

با این مقدمات اکنون به دو جریان سیاسی اشاره خواهم کرد که چگونه با عدم درک صحیح مضامین سیاسی و فرهنگی جنبش، کوشش دارند تا به مثابه نقش دو سنگ آسیاب قدرت و زور به فرسایش جنبش اجتماعی و سیاسی مردم ایران مبادرت کنند:

۱- جریان اصلاحات از آغاز تشکیل با هر نوع جنبش اجتماعی مخالفت می‌کرد. مستمک اصلاحات، انواع ترس‌هایی بودند که در جامعه سیاسی ایران دامن زده می‌شد. ترس از ایران شدن ایران، ترس از افغانستان شدن ایران و ترس از لبنان شدن ایران، اینها در زمره ترس‌هایی بودند که همواره اصلاح‌طلبان، جامعه ایرانی را از جنبش اجتماعی می‌ترساندند. اکنون در موقع، اصلاح‌طلبان باید به این پرسش پاسخ بگویند که: از چه رو جامعه ایرانی را به

انواع ترس‌ها معتاد کرده بودند؟ اکنون که جامعه ایرانی لباس اعتیاد و ترس را از تن بدر برده و در کف خیابان‌ها حضور پیدا کرده است، جامعه اصلاح‌طلبان اعم از اصلاح‌طلبان حکومتی و اصلاح‌طلبان ملی و مذهبی، کوشش دارند تا جریان جنبش اجتماعی مردم ایران را در سود خود مصادره کنند. در واقع اصلاح‌طلبان بنا به آموزش‌های مصلحت‌اندیشی و جهان بینی کاسبکارانه که سالیان متمادی در فن حکومت داری آموزش و تربیت دیده بودند، یکبار دیگر دست به دروغ بزرگی زده‌اند. هر چند نمی‌توان و نباید از ایستادگی و مقاومت بسیاری از اصلاح‌طلبان در راه آزادی و حقوق جامعه به تقدیر گذشت، اما دروغ‌ها تا خودفریبی‌ها هنوز ادامه دارد. آقای علوی تبار را که می‌تواند از خودفریبی یکی از صادق‌ترین نیروهای اصلاح‌طلب یاد کرد، متأسفانه او نیز در همین دام خودفریبی گرفتار است. او در مصاحبه با آقای مرتضی کاظمیان و در پاسخ به این پرسش که: آیا جنبش سبز در ادامه جنبش اصلاحی است یا وجوه تمایزی نسبت به آن دارد؟ می‌گوید: «جنبش سبز تکامل جنبش اصلاحی است، با برخی تأکیدهای جدید، مانند تأکید بر همبستگی تاریخی به‌جای گسست تاریخی، تأکید بر عامه مردم به‌جای نخبگرایی، تأکید بر همراهی با اقشار دست‌ورز و پایین در کنار طبقه متوسط مدرن، تأکید بر گفت‌وگوی سنت و مدرنیته به‌جای جدال میان آنها».

اگر آقای علوی تبار تأیید می‌کرد که جنبش اصلاحی یک جنبش نخبگرایی بود و دموکراسی که اصلاح‌طلبان در جستجوی آن بودند (بنا به روایت صریح آقایان تاج زاده و جباریان در مقالات نخبگرایی و دموکراسی و تقدم دولت بر دموکراسی)، ناظر به یک جنبش نخبگرایی بود، بی شک تصدیق می‌کرد که هیچ سختی میان جنبش اصلاحی با جنبش امروز مردم ایران وجود ندارد.

یکی از جامعه‌شناسانی که اغلب جامعه‌شناسی را در خدمت تئوری‌های قدرت و مصلحت بکار می‌گیرد، پا را از این فراتر نهاده و پاره‌ای از محافظه‌کاران از جمله آقای ناطق‌نوری را نیز در زمره پایه‌گذاران جنبش یاد می‌کند. سخن از این عجیب و قریب‌تر نمی‌توان گفت!! این جامعه‌شناس و هم‌اندیشان وی، از ترس اینکه مباد جنبش اجتماعی و سیاسی مردم ایران تومار قدرت و شوکت آنها را که از خلال همنشینی با قدرت یافته‌اند، یکسره در هم بپیچاند، بدون توجه به آنچه که در مقدمه نخست به آن اشاره شد، معتقدند که جنبش اجتماعی و سیاسی مردم ایران در پی جمهوری اسلامی است. دفاع آنها از جمهوری اسلامی در حقیقت دفاع از هویت سیاسی، و دفاع از موقعیتی است که از رهگذر مناسبات قدرت کسب کرده‌اند. آنها نمی‌خواهند این مناسبات را از دست بدهند، از این رو ماهیت سیاسی و اجتماعی جنبش مردم ایران را با مصالح و منافع ارگانیک خود تفسیر و تحلیل می‌کنند.

وقتی گفته می‌شود: «رنگ جنبش ما به همین سبزی است که رهبران ما در داخل کشور تعیین کرده‌اند و سبزرتر از این هم نی‌خواهیم و نباید بشود.» و اضافه می‌شود که: «رهبران این جنبش آقایان میرحسین موسوی، مهدی کروبی و محمد خاتمی هستند و ما به هیچ رهبر دیگری - چه در داخل و چه در خارج - نیاز نداریم.» و دیگر این که: «جنبش سبز ما در پی باز پس گرفتن آرای ریخته شده به صندوق‌های انتخابات اخیر است و لا غیر، و آن‌هایی که با این جنبش همراه‌اند نباید هیچ خواسته دیگری را بر این خواست بیفزایند و بار جنبش را سنگین کنند.» و بالاخره تأکید می‌شود که «ما نباید بر این خواسته‌ها چیز دیگری بیفزاییم و یا شعاری به‌جز شعارهایی که توسط رهبران جنبش تعیین می‌شود بدیم.» و سرانجام ماحصل سخن اینک: «این را هم بدانید که ما به دنبال جدایی دین از حکومت که هیچ، به دنبال برقراری دموکراسی هم نیستیم چون دموکراسی در کشوری مثل کشور ما فعلاً - حتی به روزگاران - قابل برقراری نیست.» نویسنده این سطور که آقای عطاء الله مهاجرانی است، معلوم نیست بنا به کدام قرائن و شواهد می‌گوید: جنبش نه در پی تفکیک دین از حکومت، و نه در پی استقرار دموکراسی است؟ آنچه امروز ما در کف خیابان‌ها شاهد آن هستیم و آنچه که

نویسنده این سطور به یمن زندگی سالیان در کف خیابان و بدور از مناسبات سیاسی و آریستوکراتیک (نظام اشرافیت) مشاهده کرده است، با آنچه که نویسنده محترم از خلال زندگی در مناسبات آریستوکراتیک یافته است، به کلی متفاوت است. حقیقت این است که اشارات این نویسنده و بسیاری از هم‌اندیشان وی، اشاراتی است که از خواستگاه زندگی آریستوکراتیک سرچشمه می‌گیرد. نوع تفکر آمرانه و زندگی اربابی آنها در دولت سازندگی، گزارشگر تفکر آریستوکراتیک است. لذا آنها یا به درستی در میان مردم زندگی نکرده‌اند و یا آنکه جامعه را بدون ملاحظه وضعیت دوگانه اندرونی و بیرونی، که به مناسبت مواجه با قدرت، از خود نشان می‌دهند، درنیاخته‌اند. از این رو، آیا حق با آنها نیست تا بگویند: این نویسنده محترم جز مصادره جنبش و تلیف آن با مصلحت‌ها و منافع خود، نمی‌تواند اندیشه دیگری در سر داشته باشد؟

۲- دروغ و فریب دیگر از ناحیه پاره‌ای از نیروهای اپوزسیون انجام می‌گیرد. در این میان طیف‌های گوناگونی وجود دارند که چون اصلاح‌طلبان بنا به دیده قدرت، قادر به دیدن حقیقت نیستند. از آنها که به و هم خویش جمهوری ایرانی را دال بر نظام سلطنت تفسیر می‌کنند، و آنها که کوشش دارند تا کینه‌ها و نفرت‌های کهنه خود را بر سر و سینه اسلام سیاسی برافکنند. با طرفداران وهم سلطنت چندان نمی‌توان سخن گفت، چه آنکه سخن و سیمای اندیشه آنها چیزی بیش از انترگریم اسلامی و بنیادگرایی آریستوکراتیک، برنتافته است. آنها از این حقیقت غفلت می‌کنند که اگر انقلاب اسلامی ایران پس از پیروزی به بیراهه رفت، به یمن پاره‌ای از عناصر فرهنگ آریستوکراتیک شاهنشاهی در طبقه ای از آریستوکراتیک انقلابی بود. طبقه‌ای که کوشش داشتند تا فرّشاهی را از یک سر به سر دیگر وانهند. اما اگر از طرفداران وهم سلطنت در گذریم، شعار جمهوری ایرانی را در واکنش‌ها با اسلام سیاسی آلودن، تنها از سینه آنها بی می‌تواند که با هرگز جامعه ایرانی را یک جامعه مسلمان نمی‌خواهند، و یا کوشش دارند تا دین را چون زنا با محارم به حریم خلوت برانند. اما آنها که از ذوق زندگی شعار یکسر معدوم و محدود "جمهوری ایرانی" تفسیر دلخواه می‌سازند، چگونه است که از سراسر شعارهایی که از ماهیت اسلام سیاسی برمی‌آید، بی‌اعتنا می‌گذرند؟ اگر مردم ایران در جنبش اجتماعی و سیاسی خود اسلام حکومت و قدرت را به کنار می‌نهند، اما همانها بطور اکثر، اسلام سیاست را به صحنه زندگی خود فرا می‌خوانند. چه آنکه، همین مردم نیک می‌دانند که مبارزه با مثلث زور پرست، تنها به یمن در آویختن روح و اندیشه خود در آئینی ممکن است، که دارای ماهیت مبارزجویی است و این ماهیت جز از ذات آئین دینی خود جامعه بر نمی‌آید.

علاوه بر آنها که به موجب واکنش با اسلام، یا اسلام سیاسی، جهت گیری جنبش سیاسی و اجتماعی مردم ایران را به تأویل آراء خود می‌آورند، طیف دیگری از اپوزسیون وجود دارند که بنا به واکنش به انقلاب ۲۲ بهمن ماه کوشش دارند تا جنبش سبز را در تقابل با آنچه که جنبش قرمز می‌نامند، تفسیر کنند. مرزبندی میان جنبش سبز و جنبش قرمز، در واقع از نظر بعضی، مرزبندی میان اصلاحات و انقلاب است و از نظر بعضی دیگر، مرزبندی میان وضعیت کنونی جامعه با وضعیت است که انقلاب اسلامی در پیروزی ۲۲ بهمن ماه در پی تحقق آن بود. بعضی از طرفداران اصلاحات که امروز به صف اپوزسیون پیوسته‌اند، به جای نقد گذشته خود، که چرا خستونت و استبداد را جایگزین انقلابی کردند که با مضمون آزادی گل را به جای گلوه نشانند، و از آن بیشتر چرچا به جای گرفتن جانب آزادی، ابزار کار انترگریم‌ها شدند، جنبش امروز مردم ایران را در تقابل با انقلاب ۲۲ بهمن ماه می‌نشانند. پاره ای دیگر از نظرات آن در جنبش سبز را در تقابل با انقلاب ۲۲ بهمن ماه می‌نشانند، تا به موجب آن به انکار انقلابی بپردازند که از نقطه نظر بسیاری از مورخین، پنجمین انقلاب بزرگ در تاریخی است که به عصر جدید موسوم است. از این نظر، انقلاب ۲۲ بهمن ماه انقلاب جدید محسوب می‌شود، چه آنکه انقلاب

کوشش داشت تا بنیادهای فلسفی و فرهنگی‌ای چون دین سنتی، سیاست استبدادی و اقتصاد طبقاتی را که به عصر آریستوکراسی و نظام پادشاهی تعلق داشت، به عناصر نوآندیشی دینی و آزادی و جمهوری درآویزد. هر چند آن انقلاب در کوشش‌های خود به دلایل تاریخی و سیاسی و از جمله اسلام حکومت و قدرت ناکام ماند، اما اگر این جنبش بتواند به یمن ایستادگی بر آزادی و استقلال و به یمن شفاف کردن بیان آزادی از بیان قدرت، خود را از میان دو سنگ آسیاب قدرت آزاد کند، خواهد توانست تا در تکامل اهداف انقلابی که ناتمام ماند، تجربه آزادی را در پی بیش از یک قرن تلاش، به کرسی تحقیق بنشاند.

گام‌های تحقق استراتژی

مرتضی کاظمیان



«استراتژی» (یا راهبرد) «طریق و یا راه تحقق اهداف و رسالت کلان سازمان» یا «طرح عملیاتی درازمدتی که به‌منظور دستیابی به هدف مشخص طراحی شده است» توصیف شده است. مستقل از اهمیت تدوین دقیق این طرح و نقشه‌ی راه (که ضروری است با رعایت نقاط قوت و ضعف، و در نظر داشتن فرصت‌ها و تهدیدها، و با لحاظ کردن ذی‌نفعان و مخاطبان طراحی شود) تحقق استراتژی، نیازمند توجه به ملاحظات و نکات متعددی است. بدون تأمل در این موارد، استراتژی - هر چند به‌دقت تدوین شده باشد - چنان نقشه‌ی راهی خوش‌سما، روی کاغذ باقی می‌ماند؛ برخی منابع از عدم تحقق قریب به 90 درصد استراتژی‌ها گزارش داده‌اند. تأمل در «گام‌های تحقق استراتژی»، کنشگران مدنی را به ضرورت دقت نظر و توجه همه‌جانبه و رعایت ملاحظات متعدد و گوناگون، هنگام تدوین استراتژی و پیگیری تحقق آن، رهنمون می‌سازد.

از دیدگاه سیستمی، یکی از مهم‌ترین علل وقوع این مسئله (عدم تحقق استراتژی) شکاف بین لایه‌ی استراتژیک و لایه‌ی عملیاتی در سازمان‌هاست. در اثر این شکاف، اقدامات عملی و تصمیم‌گیری‌های روزمره از جهت گیری استراتژیک سازمان منفک شده و در مسیری متفاوت (و گاه متضاد) سمت‌سو می‌یابد. این چنین، برای نیل به اهداف و رسالت‌های کلان پیش‌بینی شده نیل یک استراتژی، توجه به گام‌ها و ارزایی نکات زیر، ضروری به‌نظر می‌رسد. گام نخست، ارزیابی امکان‌پذیری؛ پیش از اقدام برای تحقق استراتژی، توجه به امکان‌پذیری و اثربخشی آن ضروری است. حرکت استراتژیک چنانچه یک سازمان آمادگی آن را نداشته باشد به‌جز صرف منابع و هزینه‌های بدون بازگشت، ثمری نخواهد داشت. این‌گونه، انجام ارزیابی و اقدامات ضروری به‌منظور ایجاد آمادگی در سازمان، بسیار مهم است. از جمله‌ی این اقدامات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. ارزیابی استراتژی؛ تأمل در پرسش‌هایی از این دست که آیا اهداف استراتژیک از نظر تعداد، محدود و عاری از تضاد هستند؟ آیا منابع مورد نیاز برای تحقق استراتژی وجود دارد؟ و آیا فرصت‌ها و نقاط قوت (یا تهدیدات و نقاط ضعف) زیربنای استراتژی هنوز معتبر و قابل تکیه است؟

۲. ارزیابی انگیزه: حرکت استراتژیک کاری بس دشوار و نیازمند «انگیزه» لازم و کافی است. تمایل به حرکت استراتژیک باید از یک «ضرورت» اجتناب‌ناپذیر و نه یک «انتخاب» قابل عدول ناشی شود.

کنند اعم از حکومتی و غیر حکومتی را مورد پرسش قرار دهیم.

جنبش سبز تا کنون با درایت کامل از دست زدن به خشونت پرهیز کرده، آن را مذموم شمرده و از این پس نیز جا دارد برای توسعه و سراسری شدن جنبش تا کوچک ترین شهرهای کشور راه های مسالمت آمیز مبارزه را تئوریزه نموده و روش های مبارزه بدون خشونت را در جامعه، خصوصاً در بین جوانان ترویج و تبلیغ کنیم.

آزادی بیان، احزاب و مطبوعات

آزادی بیان، مطبوعات و آزادی احزاب پایه های ضرور برای نیل به دموکراسی هستند. جنبش سبز با اعتراض به وضع موجود، بایستی خواهان این حقوق معوقه که در قانون اساسی نیز بر آن تاکید شده، شود. همه احزاب و سازمان های سیاسی طرفدار دموکراسی که می خواهند اهدافشان را به شیوه های مسالمت آمیز به پیش برند بایستی مورد حمایت جنبش سبز قرار گیرند. اجازه فعالیت به همه گروه های سیاسی و از جمله گروه هایی که مخالف رژیم جمهوری اسلامی هستند و اما خواهان تغییرات از راه های مسالمت آمیز از طریق انتخابات آزاد و همگانی می باشند باید مورد حمایت جنبش سبز قرار گیرند.

سازمان ها و تشکلهای مدنی

حمایت همه جانبه از تشکلهای مدنی موجود و ایجاد سازمان ها و تشکلهای مدنی جدید برای تأمین حقوق زیر پا گذاشته شده مردم توسط مستبدین، بزرگترین وظیفه ای است که جنبش سبز می تواند به عهده بگیرد. جنبش سبز بدون اتکا به این تشکلهای مدنی قادر به پیروزی و حتی در صورت پیروزی حفظ آن نیست. سازمان های مدنی اقشار مختلف مردم طی 30 سال زیر ضربات سهمگین دستگاه های امنیتی توانسته اند در چهار چوبه های محدودی به حیات خود ادامه دهند. فعالین این جنبش ها از کار بیچاره شده و یاد در زندان و تبعید بسر برده اند. جنبش سبز بایستی با تمام توان خود از سازمان های مدنی و فعالین آن با تمام توان حمایت به عمل آورد. حاکمیت استبدادی صرفاً با اعتراض های خیابانی نمی توان به زانو در آورد بلکه با محاصره مدنی می توان آن را از کار آبی انداخت. انجمن ها و تشکلهای، زنان، کارگران، دانشجویان، اساتید دانشگاه ها، معلمان مدارس، هنرمندان، وکلای دادگستری، پزشکان، صاحبان کارگاه های خصوصی، روزنامه نگاران، دانش آموزان، مراجع تقلید در همکاری با جنبش سبز می توانند مستبدین را به عقب نشینی وادار کرده و راه را برای دموکراسی در کشور هموار سازند.

دولت احمدی نژاد

احمدی نژاد رئیس جمهور منتخب مردم ایران نیست و از دیدگاه مردم ایران دولت او نامشروع است و تأیید او از طرف ولی فقیه دال بر مشروعیت او نیست. تلاش جنبش سبز برای به پائین کشیدن او خشونت آمیز نیست و جنبش سبز می تواند این امکان را بیابد که در سراسر کشور دست به راهپیمایی قانونی بزند و با انجام یک همه پرسی آن چنان که آقای خاتمی اعلام کرده مسلماً روشن خواهد شد که چند در صد مردم ایران هوادار احمدی نژاد و هم پیمانانش می باشند.

دفاع از حقوق بشر در دوران بحران

هزاران نفر فقط به جرم دفاع از حق رای خود مورد ضرب و شتم قرار گرفته، زندانی شده و ده ها نفر در زندان ها زیر شکنجه به قتل رسیدند. مسول این اعمال بالاترین مقامات کشور در حله نخست ولی فقیه و در پس آن بالاترین مقام اجرایی کشور رئیس دولت کودتا می باشند. در چنین شرایطی وظیفه دفاع از حقوق بشر در وجه عمده آن به عهده جنبش سبز می باشد و سران کشور و همه عاملان و آمران کشتار و شکنجه مردم و اعتراف گیرندگان در وقایع اخیر بایستی در شرایط مقتضی به جرم نقص حقوق بشر و اعمال جنایت علیه مردم و کشور مورد مواخذه و محاکمه قرار گیرند. در عرصه بین المللی نیز با

همچنین راهبران نیز در جریان دغدغه های مقابل افراد و همراهان قرار نگیرند.

گام ششم، تبدیل استراتژی به عمل؛ اقدامات و ملاحظات پیشین، زمینه های لازم را برای حرکت استراتژیک فراهم می سازد، این زمینه سازی بسیار ضروری است و در صورت عدم انجام و یا عبور سطحی و کم نتیجه از آن، گام های بعدی با دشواری و حتی عدم نتیجه مواجه خواهد شد.

گام هفتم، تحکیم؛ اقدام برای تحقق یک استراتژی کار دشواری است ولی دشوارتر از آن، حفظ روند حرکت و تثبیت ارزش های آن در طول زمان است. در بسیاری از موارد، سازمان ها در مرحله دستاوردهای اولیه شادمان از پیروزی های حاصل، باغفلت از این مرحله، ناخودآگاه حرکت استراتژی را در مسیر بازگشت و شکست قرار می دهند. در نقطه مقابل، در برخی از موارد دیگر، گام های بسیار بلند و دستاوردهای دور، همه را از دستیابی به نتایج کار ناامید، خسته و بی انگیزه می کند. پیاده سازی استراتژی باید به گونه ای تنظیم شود که نتایج کوتاه مدت و نتایج بلندمدت به طور توالی مورد توجه و پیگیری قرار گیرد. اهداف کوتاه مدت، صحت چشم انداز و جهت گیری انجام شده را نشان می دهد و جمع بیشتری را با استراتژی همگام و همدل می سازد، و اهداف بلندمدت، زمینه ساز تدوین حرکت خواهد بود.

هفت گام پیش گفته، نشان می دهد که تدوین و تحقق استراتژی، کار چندان سهل و آسانی نیست و نیازمند تاملات و دقت نظرهای فراوان است. تامل در گام های مورد اشاره، نه تنها مخاطب هوشیار را به اقدام عقلانی و مدبرانه سوق می دهد و از افتادن به عرصه تلاش های بی حاصل و سر دادن شعارها و ادعاهای خام و فاقد پشتوانه ای تدبیری و علمی لازم، باز می دارد، بلکه این امید را موجب می شود که در صورت رعایت ملاحظات و پیش زمینه های لازم، تحقق استراتژی میسر و نائل شدن به اهداف و چشم انداز ممکن است.

طرح بحثی در باره «اهداف جنبش سبز» مزدک لیماکشی

عمل گرایی بدون در نظر داشت تئوری های ناظر بر عمل همواره موجب سرگردانی و دنباله روی بوده است. جنبش سبز مردم ایران با عدم در پیش گرفتن روش ها و منش های گذشته که همواره پیروزی به هر قیمتی را هدف قرار می داد، در صورتی می تواند برای استقرار دموکراسی در ایران با گذر از راه های پر پیچ و خم، به اهداف خود برسد که تئوری های لازم برای نیل به هدف را در دست داشته باشد. تنها راه رسیدن به این تئوری ها مشارکت همه جانبه اندیش مندان در مباحث، بدون پیش داوری های ایدئولوژیک می باشد. همواره گروه بندی هایی که دیر به میدان مبارزه برای دموکراسی وارد می شوند سعی می کنند که اندیشه های پاره، پاره و به هم چسپانده شده خود را همان تئوری های منسجم جنبش جا بزنند. جنبش سبز در آغاز راه خود است و هیچ فرد و گروهی صاحب امتیاز و صاحب اختیار این جنبش نیست. برای انجام این جنبش به بحث های تئوریک سیاسی همه جانبه ای نیازمندیم. قصد این یادداشت گام گذاشتن در این راه دشوار است

صلحجویی، مبارزه مسالمت آمیز و عدم توسل به خشونت

بزرگ ترین و شاید بتوان گفت که بارزترین ویژگی جنبش سبز، گسترده بودن، مردمی بودن، صلح جو بودن و مسالمت جو بودن این جنبش و عدم توسل آن به خشونت و زور می باشد. خشونت عریان رژیم علیه ملت و کشتار هزاران نفر مردم بی گناه بدون داشتن و کیل و تشکیل دادگاه های انقلابی، مردم ایران را از هر آن چه نام خشونت دارد بی زار کرده است. از آن جا که دستگاه های امنیتی برای سرکوب مردم دست زدن به خشونت را تشویق می کنند جا دارد که همه آن هایی که خشونت را تشویق می

۳. تعهد و عزم مدیران: حرکت استراتژیک نیازمند تعهد و عزم مدیران و راهبران ارشد نسبت به آن است. این عزم باید با منطق و اصول راهبری توأم گردد. عزمی که چشم انداز جذاب، صداقت آشکار و اعتماد همراهان و همگامان را به همراه داشته باشد.

۴. اقتدار مدیریتی: مدیریت ضعیف یا تضعیف شده نمی تواند یک حرکت استراتژیک را راهبری کند. چنددستگی مدیریتی، اعمال نفوذ عوامل خارجی در سازمان، تعدد مراجع تصمیم گیری و رابطه ضعیف بین عوامل پیگیر استراتژی، نمونه هایی از شرایط نامناسب برای حرکتی استراتژیک است.

۵. بحران های روزمره: درگیری سازمان در گرفتاری های روزمره و مسائل و مشکلات خرد، شانس حرکت استراتژیک را کاهش می دهد.

۶. ریسک پذیری: خطرپذیری و قابلیت تحمل فشار از ویژگی های لازم برای پیگیری یک استراتژی است. حرکت های استراتژیک با ریسک و فشارهای سنگین (داخل و خارج از سازمان) مواجه اند. سازمان برای آغازین و پیگیری حرکتی استراتژیک باید آمادگی های لازم برای پاسخگویی و تحمل این فشارها را داشته باشد.

۷. ظرفیت تغییرپذیری: یکی از شاخص های مهم برای نیل به اهداف استراتژیک، ظرفیت تغییرپذیری است. سازمان هایی که در آنها فرهنگ مناسب برای استقبال از تغییر و شوق نوشدن قوی است، آسان تر می توانند دست به کار تغییرات استراتژیک شوند و به اهداف مورد نظر نائل آیند.

گام دوم، تأمین منابع؛ یکی از وجوه تمایز حرکت های استراتژیک نسبت به تاکتیکی، گسترده گی منابع درگیر در آن است. تحقق یک استراتژی، نیازمند به کارگیری بخش عمده ای از منابع بالفعل و بالقوه سازمان است. یکی از مقدمات پیاده سازی استراتژی برنامه ریزی تأمین این منابع است. گفتنی است، افزون بر تأمین منابع، توجه به بسیج این منابع در راستای اهداف استراتژیک ضروری است.

گام سوم، سیاست گذاری؛ سیاست ها مجموعه تدابیری محسوب می شوند که سازمان برای عملی سازی استراتژی، رفع موانع و محدودیت ها، و موفقیت به آنها توجه می کند. سیاست های سازمان همچنین چهارچوب های منطقی ای هستند که چگونگی تصمیم گیری ها را معین می کنند. بدون توجه به سیاست های مناسب، دستیابی به مجموعه تصمیمات هماهنگ و نیل به اهداف دشوارتر و ناممکن تر می شود. گام چهارم، انگیزش و بسیج سازمان؛ تحقق استراتژی در نهایت به مولف های کلیدی به نام «انسان» معطوف و متکی می شود. انسان بر مبنای انگیزه های فردی حرکت می کند و چنانچه این انگیزه ها در راستای اهداف استراتژی مورد نظر هدایت نگردد روند نیل به اهداف و چشم انداز، با دشواری های زیادی همراه خواهد بود. استراتژی همچنین بدون در اختیار گرفتن و بسیج تمامی توانمندی های سازمان (منابع، فرآیندها، امکانات و...) محقق نمی شود. تحقق استراتژی محتاج برقراری رابطه ای استوار و مبتنی بر تعامل و اعتماد میان راهبران و مدیران با همگامان و اعضا است، و این ارتباط بیش از کلام و گفتار از کردار و رفتار عملی و منش ایشان متأثر می شود.

گام پنجم، اصلاحات ساختاری؛ اجرای استراتژی به ساختار و سازوکارهای متفاوتی نیازمند است. سازماندهی جدید امکانات و قابلیت های سازمان در قالب ساختارهای مناسبی از فرایندها و سیستم ها، تشکیلات، فناوری و شیوه مدیریت یک عامل اساسی در پیاده سازی استراتژی محسوب می شود. هر یک از عوامل یاد شده باید با استراتژی جدید سازگار باشند و در غیر این صورت لازم است در راستای استراتژی تغییر کنند. یکی از ضرورت های تغییر استراتژیک وجود کانالهای ارتباطی کارآ و اثربخش است. ضعف در سیستم ارتباطی سبب می شود که پیام راهبران تغییر، چنان که باید، به افراد سازمان منتقل نشود و



جنبش سبز در مقابل این پرسش اساسی قرار گرفته که برای برون رفت کشور از بحرانی که سیستم حکومتی جمهوری اسلامی تحت رهبری ولی فقیه را فرا گرفته چه پاسخی دارد. گرایشانی از جنبش سبز که هوادار جمهوری پارلمانی می باشند و ۳۰ سال است که از ورود به حکومت منع شده و مورد سرکوب مداوم قرار گرفته اند رهبری ولی فقیه را زیر سوال برده و آن را قبول ندارند. جمهوری ایرانی در واقع در مقابل رژیم ولایت مطلقه فقیه مطرح شده و در تظاهرات های خیابانی فریاد زده می شود. تجربه نیز نشان داده است که دستگاه ولایت فقیه مانعی بر سر پیشرفت و توسعه آزادی های مدنی و به طور عام گسترش دموکراسی در کشور بوده است. گرایشات دیگری در جنبش سبز که در وجه غالب طی ۳۰ سال اخیر بخشی از حکومت بوده اند می گویند که در صورت به اجرا در آوردن موادی از قانون اساسی که مغفول

مانده است می توان کشور را از بحران نجات داد.

به گمان من بحث بر سر نام جمهوری اسلامی و یا جمهوری ایرانی نیست، بلکه بحث بر سر مضمون و عملکرد جمهوری است. جنبش سبز باید روشن کند که جمهوری به مانند فرانسه، آلمان و یا هند را می پسندد یا جمهوری به مانند سوریه، سودان و کوبا که رای مردم در آن نقشی ندارد.

نتیجه گیری

به گمان من گرایشات مختلف جنبش سبز بر سر عمده ترین پرسش ها در این مرحله اتفاق نظر دارند اما در باره نقش ولی فقیه در جمهوری اسلامی که در عمل جمهوری نظام را به زانده ای از دستگاه ولایت فقیه تبدیل کرده است نا روشنی ها بسیار است.

جنبش سبز که میراث دار صد سال مبارزه دموکراسی خواهانه مردم بر علیه دیکتاتوری می باشد باید به روشنی اعلام بدارد که خواهان حاکمیت نهادهای منتخب بر نهادهای منتصب در جامعه می باشد و هیچ نهادی را برتر از پارلمان و دولت بر آمده از آن و رئیس جمهور منتخب مردم نمی شناسد.

نقطه مرکزی در مبارزه علیه دیکتاتوری شاه در دهه ۳۰ و ۵۰ عدم تمکین شاه به رای ملت بوده است. شاه به ساختن حزب رستائیز و جمهوری اسلامی به اتکا به اصول گرایان نوب شده در ولایت فقیه و حذف اصلاح طلبان می خواهد همان راه را طی کند.

با ایجاد یک دیکتاتوری تمام عیار باید مقابله شود و جنبش سبز بایستی با در پیش گرفتن سیاستی روشن رهبری پروسه دموکراسی سازی در کشور را به عهده بگیرد. بین بحث های تئوریک و سیاست های روز همواره تفاوت وجود دارد. سیاست روز مبتنی بر خواست های روز مردم است با توجه به امکانات موجود برای ایجاد تغییرات ممکن، اما نداشتن تئوری و چراغ راهنما برای آینده خصوصا برای رهبران و هدایت گران جنبش موجب سرگردانی و دنباله روی از وقایع روزمره شده و جنبش را به بی راهه و شکست می کشاند.



مراجعه به دادگاه بین المللی جنایی خواهان به محاکمه کشیده شدن عاملان و آمران کشتار و سرکوب خشن مردم شد.

انتخابات آزاد

در جمهوری اسلامی هیچ گاه انتخابات آزاد نبوده و فقط دو جناح حکومتی که خودی محسوب می شده اند حق شرکت در انتخابات را داشته و اصلاح طلبان تا قبل از انتخابات ۸۸ حتی می توانسته اند از طریق صندوق رای به نمایندگی مجلس انتخاب شده و یا رئیس جمهور شوند. اما انتخابات ۸۸ نشان داد که اصلاح طلبان فقط حق دارند برای گرم شدن تنور انتخاباتی در انتخابات شرکت کنند اما اجازه ندارند حتی با رای قاطع مردم پیروز گردند. جنبش سبز اکنون برای مقابله با کودتا چپان و دیکتاتورهای ریز و درشت بایستی وظیفه دفاع از یک انتخابات آزاد با شرکت همه آن نیروهایی که خواهان حل مسالمت آمیز مسایل کشور بوده و حضور و حقوق نیروهای اصول گرا را نیز به رسمیت می شناسند شود و شرط پذیرش ولایت فقیه نباید معیار شرکت و یا عدم شرکت نیروهای ملی و دموکراتیک کشور در انتخابات گردد. برای تضمین بر گزاری یک انتخابات سالم بایستی و می توان از همه امکانات قانونی موجود و هم چنین از امکانات سازمان ملل سود جست.

جلوگیری از دخالت سپاه در امر سیاست و اقتصاد کشور

از دیدگاه بسیاری از محققین، اقتصاد نفتی در ایران و نقش فرا دست دولت در اقتصاد کشور، از جمله عوامل زاینده دیکتاتوری در کشورمان می باشد و طی سه دهه حکومت جمهوری اسلامی و دخالت گسترده نهاد های بر خواسه از انقلاب در اقتصاد و خصوصا نقش سپاه و نهاد ولایت فقیه در اقتصاد کشور، به دسته جات مستبد جان تازه ای بخشیده است. جنبش سبز با شعار دست سپاه و دیگر نهادهای موزی با دولت از اقتصاد ایران کوتاه و آزاد سازی اقتصادی و کاهش نقش دولت در اقتصاد می تواند راه را برای تحول اقتصادی فراهم سازد و نشان دهد که برای رهبری اقتصاد کشور آمادگی لازم را دارد. باید به دخالت سپاه، نهاد ولایت فقیه و دیگر نهادهای انقلابی در سیاست پایان داده شود. نهادهای نظامی به مانند سپاه و ارتش وقتی می توانند در دفاع از امنیت کشور در مقابله با متجاوزان خارجی عملکرد پیدا کنند که از اعتماد عمومی بر خوردار باشند.

حقوق اقلیت های ملی و مذهبی

کودتا گران متحجر، همواره دشمنی خود را با اقلیت های ملی و مذهبی آشکارا اعلام داشته اند و منش و روش آن ها در سرکوب اقلیت های ملی و مذهبی موجب فرار تعداد بی شماری از هموطنان ما از اقلیت های مذهبی از ایران شده و در مناطق ملی سبب تقویت جریانات تروریستی امثال جنایت کارانی چون عبدال رحمان ریگی شده است که ناجوان مردانه سربازان و پاسداران هم وطن ما را ترور می کنند. جنبش سبز بایستی به صراحت از حقوق اقلیت های ملی و مذهبی حمایت به عمل آورد. در واقع جنبش سبز برای تبدیل شدن به یک جنبش ملی و همگانی برای استقرار دموکراسی در کشور بایستی از حقوق قانونی همه ایرانیان با هر ملیت، ایدیولوژی و مذهبی حمایت به عمل آورد.

جمهوری ایرانی، جمهوری اسلامی

سیستم های حکومتی در جامعه شناسی سیاسی و از جنبه حقوق بین المللی کاتاکوری های شناخته شده ای هستند. جمهوری های موجود بر دو دسته تقسیم می شوند، نمونه دیکتاتوری آن سودان، سوریه و کوبا می باشند که در این کشورها پارلمان و اساسا نهادهای انتخابی نقشی ندارند، و نمونه دموکراتیک آن همان جمهوری های پارلمانی به مانند فرانسه، آلمان و هند هستند که در این کشورها احزاب پیروز در انتخابات آزاد و عمومی دولت را تشکیل می دهند.



گفت و گو با عفت ماهیان نویسنده کتاب فرا موشم مکن

قتل عام عاشقان آزادی و عدالت

اجتماعی

چه شد که بفکر نوشتن این کتاب افتادید؟

در زندان بودم، از آرزوهای بزرگ من یکی این بود، اگر قبل از مرگ بگویند چه آرزویی داری - به غیر از دیدن شاپور-، آرزویم رفتن به بالای قله توچال بود، از حیاط آموزشگاه قله ی تخم مرغی شکل توچال را در وقت هواخوری می دیدیم. تیر ماه سال 1369 بود به ما اعلام کردند، میتوانید برای دیدار خانواده‌تان به مرخصی بروید. زمانی که با مرخصی 10 روزه من از زندان موافقت کردند سر از پا نمی‌ناختم. در زندان را به رویم باز کردند و من با ناباوری قدم به بیرون گذاشتم. همان هفته ی اول به قله توچال رفتم و روی قله نام شاهپور و عزیزان دیگرم را که دیگر نبودند "علی ماهیان"، "سهیلا درویش کهن"، "فاطمه مدرسی تهرانی"، "شاپور" پروین گلی آبکاری و ... روی تخته سنگی کندم و در آنجا با خود عهد بستم که بازگویی آنچه بر من و ما گذشت را هرگز، هرگز فراموش نکنم و به خود قول دادم حتما زمانی بنویسم، در ایران اصلا امکانش نبود، خانه و مکانی نداشتم. سال 1993 آمدنم خارج از کشور. زندگی در خارج چندان هم آسان نیست و بسیار بسیار دشوار است تا خودت را با شرایط تطبیق دهی، زبان دیگری یاد بگیری، دانشگاه بروی و کار پیدا کنی و غربت را هضم کنی و در ضمن خودت را هم پیدا کنی و مفعل نباشی.

در این دوره هر وقت کتابی درباره ی خاطرات زندان نوشته می شد با اشتیاق می خواندم. می دیدم از حرف و رنج های درد شکنجه امثال من در کتاب خبری نیست؛ سفره ی جدایی های درون زندان و بایکوت ها به دلیل تفاوت فکر افراد مختلف، نوشته نشده. رنج بزرگی برای من بود که در شرایطی نیستم، نبودم که شروع به نوشتن کنم در آن دوران به عنوان روزنامه نگار آزاد می نوشتم تا اینکه کتاب اولم توسط نشر باران منتشر شد و من به واسطه ی آشنایی با نشر باران، فضای انتشاراتی آنجا را مناسب برای کار دیدم. چون این کاری نبود که بتوانم در تنهایی بنویسم. نیاز داشتم کسانی کنارم باشند. از آنها پرسیدم آیا امکان این است که من بتوانم در آنجا خاطراتم را بنویسم؟ همسر مسعود مافان و محمد مافان همکاران نشر باران از این پیشنهاد استقبال کردند. و من کار نوشتن را آغاز کردم. ابتدا شش ماه شب و روز روی کتاب کار کردم و سپس به فاصله چند ماه توان آن را یافتم که به بازنویسی بپردازم. لازم است بگویم که حتی پس از چندمین ادیت هم در تنهایی خانه مشکل داشتم که به این کار بپردازم. حتی بعد از چند بار خواندن و باز نویسی. گاهی روی بعضی از صفحات روزی چند بار به هق هق می افتادم. در واقع کتاب "فراموشم مکن" خاطرات ۷ سال زندان من، در زندان جمهوری اسلامی است.

نخستین قالب‌تان برای نوشتن این کتاب، چه بود؟

سعی کردم در کتاب، در مورد مسائلی که در زندان با آن روبرو شده بودم، بنویسم. در مورد انسانهایی که به خاطر آرمان آزادی و برابری، و هر کدام با انگیزه ی خاص خود، که امروز حتی با بسیاری از آن عقاید خط و مرز کشیده ام یا در چارچوب فکری امروزین من نباشند، کشته شدند اما میدانم همه ی این جوانان که به خاطر وطن کشته شدند، یک چیز را مشترکاً میخواستند: "آزادی و عدالت اجتماعی" من این خواسته را امروز هم قبول دارم. سعی کردم در مورد افراد با دیدگاههای مختلف و مسائلی که بر من و ما گذشت بنویسم. و از جمله در مورد عشقی که به همسرم داشتم نوشته ام. چرا و چگونه دو عاشق را از هم جدا میکنند. این کتاب در عین دردناک بودن، داستان شیرین عشقیست که به دست کسانی به نابودی کشیده شد که در

ایران حقوق بشر را رعایت نکردند و نمیکنند، آنهایی که از انسان و انسانیت متنفر هستند. بسیاری از مسائلی که طی این مدت در زندان گذشت در این کتاب آمده است. معتقدم هر روایت از زندان، هر روایت از این عزیزانی که دیگر نیستند، پادهاپی هستند که به حافظه های تاریخی کشور ما اضافه خواهد کرد و مجموع آن کمک به تاریخی می کند که به آن می شود استناد کرد. امروز جوانان کشور ما از این گذشته ی ویران سی ساله خبری ندارند؛ شاید این روزی بخوانند تاریخ این سی سال را بنویسند. شاید روزی روانشناسان جوان ما بخواهند به کمک آدم های زخم دیده از زندان ها بیایند. جامعه شناسان جوان ما بخواهند دلایل اینکه انسان ایرانی چگونه است و چرا این گونه است را تدوین کنند. پس ضرورتا نیاز هست تا این پادها و خاطره ها گفته و نگاشته شود. اگرچه امروز زخمه ای بر زخم های بی شمار انسان ایرانی باشد

نکته بسیار مهم در کتاب شما رعایت انصاف است.

ماجرایی که در بسیاری از کتاب های زندان دیده نمی شود.

مشاهین این انصاف کجاست؟
مجموعه تجارب زندگی بویژه 7 سال زندان سبب می شود تا به دیگران آنگونه بنگرم که به خود. این جمله را شاید هر کسی چون من روزی حداقل یک بار تکرار کند این ویا آن چیز "عدالانه نیست" بر این مبنی تو برای اینکه آدم خوبی باشی باید آن دیگری را که او هم از پوست خون شیبیه خودت ساخته شده به همین گونه ببینی.

در زندگی همه گاه این ضرب المثل را به خاطر دارم و آن را به کار می گیرم که یک سوزن به خودت بزنی و یک جوالوز به دیگران.

همیشه در شرایط حاد و دشوار خودم را جای دیگری و یا دیگران گذاشتم و چون در این صورت خود را خوشبخت می بایی از آنچه داری حسی از خوشبختی و خوش بینی نصیب می کنده که می توانی ادامه راه دهی. بر اساس همین تجربیات زمانی که قلم بر نام دیگران می چرخد اگر اعتراف کنده و بقول آنچه مرسوم و رایج است تواب بود خود را جای او می گذاشتم، خانواده‌هاش جلوی رویم به صف می شدند چهره غمگین آن مادر و آن همسر را ناآشاد می دیدم. جای او می نشستم و سپس می نوشتم. از طرف دیگر ما در زندان به هیچ وجه در شرایط عدالانه ایی بسر نبردیم. آنچه حکومت بر ما روا می داشت دور از انتظار نبود اما همینند دیگرم ...

دوست ندارم همه آنچه که در مورد خودم ناعادلانه می شناسم در مورد دیگران روا دارم به این مسائل دقیقاً زیر شکنجه فکر کرده ام علاقمندم به شما بگویم حتی در مورد افرادی که از دوستانم نبودند و بسیار دور بودند حتی در حد مامور حکومتی هم با وسواس اینگونه مواجه می شدم و سعی می نمودم عدالت را در موردشان روا دارم. تا آنجا که با دوستان مورد مشورتم وارد بحث می شدم احیاناً و عادل آنها کمک و راهنمایی می خواستم تا با آنها مهربان و عادل باشم احیاناً اگر آنها زنده اند و کتاب را می خوانند، غمگین نگردند و یا بسنگانسان، اما این تا جایی بود که به صداقت کتابم لطمه وارد نکند و به قصه بافی تبدیل نگردد...

ود را قهرمان نشان نداده اید و دیگران را هم به ضعف

متهم نکرده اید. این نکته بسیار مهمی است. علاقمندیم

ریشه های آن را دریابیم.

اولین بار بود که طعم شکست را در سال 1367 در زندگی ام چشیدم. در زندان زیر شلاق بخاطر نماز نخواندن بود. زمانی که تنها نوشتم من نماز می خوانم، شکستم و فرو ریختم اگر چه نماز نخواندم اما... احساس شرمنده گی می کردم. چرا؟ آیا به کسی بدهکار بودم؟ آیا من با آن کارم به کسی آسیب رسانده بودم؟ آیا به کسی خیانت کرده بودم؟ نه به کسی بدهکار بودم، نه از کسی شرمنده! ولی چرا، از خود شرمنده بودم؟ آیا جز این بود که من هم از پوست و استخوان بودم و توانم در همان حد بود در درونم به دنبال چه می گشتم؟ آیا می خواستم قهرمان باشم که نبودم؟ فکر کردم شاید این شکست چشم هایم را به روی واقعیت های روزگار زندگی در زندان بیش تر باز کند. شاید درسی

برای من باشد که این قدر سر به هوا و شاعرگو نباشم. و این گونه بود. آن شکست در زندان باعث شد پایم روی زمین قرار بگیرد تا به دیگری که شکستند انسانی تر فکر کنم. کلمه تواب و بریده برایم معنای دیگری یافت آنان اعتراف کننده بودند نه تواب. به احسان طبری فکر کردم که چه بر سرش آوردند او را نزد دختران و پسران جوان می بردند تا او به آنها بگوید نماز بخوانند و او در حالیکه بشدت اشک می ریخت به نصیحت آنها می پرداخت و با این وجود حتی هنگام مرگ که او را به بیمارستانی در بیرون زندان منتقل کردند اجازه ندانند همسرش در آنجا حضور یابد و ویا او وداع کند از چه می ترسیدند؟ اما در مورد همسرم در زندگی او بهترین همسران بود و عاشق ترین عاشق. در زندان چنان مقاومت کرد که زبان زد همه زندانیانی بود که او را می شناختند. بارها از خود پرسیدم آیا او را قهرمان می خواستم آیا اگر او می شکست و یا آنزجار می داد در میزان عاطفه ام نسبت به او می توانست تغییری ایجاد شود؟ امروز می دانم که نه.

در کتاب با نوعی زندان در زندان روبرویم که گروههای سیاسی برای خود ساخته اند. علاقمندیم بیشتر در این باره بدانیم...

سال 1364 بود بعد از یازده ماه در سلول انفرادی بسر بردن مرا به سلول عمومی یا اتاق 30-40 نفره منتقل کردند. از همان لحظه اول دیوار بزرگ جدایی را در آن محیط کوچک حس کردم تقریباً نیمی از اتاق کنارم با خوشحالی درم حلقه زند و بقیه نه سلامی و نه کلامی حتی نگاهم نکردند. درد این دیوار بلند جدایی از همان لحظه آغاز شد و تا پایان ادامه یافت. اختلاف بر سر دیدگاههای اکثریت و حزب توده بود آنها توده ایی و اکثریتی ها را خانن می شمردند و هیچ نمی دیدند که اینها چون خود آنها شکنجه می شوند تنبیه می گردند و اینکه دشمن مشترک را اگرچه با نگاه متفاوت نمی دیدند تا آنجا پی رفتند که برخی شان حتی سلول را تقسیم کردند سفرها در زندان تا سال 1365 جدا بود حتی در اتاق های 50-60 نفره کوچک در زیر زمین اتاق های شکنجه 209 «در آن اتاق کوچک که نفس همانان هر لحظه در هم گره می خورد، نگاه همانان را از هم دریغ می کردیم. بی هیچ سلامی و کلامی.» ص ۹۰

«ما درد دلها و غصه همانان را تنها به هم حزبی خود می گفتیم. بین ما و چپ های انقلابی، دیوار بلند فاصله وجود داشت. دیواری که هیچگاه عبور از آن برایمان امکان پذیر نشد.» ص ۶۵

در اعتصاب هفده روزه، از روز سوم خوراکی های هر کمونی روی هم ریخته و جیره بندی شد. البته در استفاده از مواد خوراکی هم مرزبندی وجود داشت و نباید چپ ها و به قولی ها راست ها مواد خوراکی شان را یکی می کردند. هر کمونی جداگانه مواد خوراکی اش را روی هم ریخته و جیره بندی کردند. ما حتی با میوه های اندکی که داشتیم چنین کردیم.

«سال 1367 همسرانمان اعدام کردند، از چپ انقلابیها هیچ فردی به تسلیمان نیامد. شاید حقمان می دانستند. بعضی از آن ها می گفتند: به آن ها (توده ای و اکثریتی) نباید تسلیت گفت. آن ها اعتقاد داشتند بهتر است آن ها ببرند و تواب شوند تا سر موضع زندگی کنند. عید تنها و غمباری بود. شاید آن نیز در درون خود تنها بودند».

سال 63 وارد زندان شده بودم و طبیعتاً در ایجاد جدایی ها و آن صحنه ها دخالتی نداشتم منیره برادران -در زندان جزو گروه راه گارگر بود- نویسنده کتاب خاطرات زندان "حقیقت ساده" در نقد کتاب "فراموشم مکن" می نویسد: "جندیدی" به کسی می گفتیم که تازه وارد بند یا سلول می شد. بعد از کنجکاوهای اولیه در مورد علت دستگیری اش معلوم می گردید که کدام گوشه اتاق سهم او است. از «ما» است یا آن «دیگری»؟ اگر تازه وارد مربوط به گروه های اکثریت و یا حزب توده بود، به گوشه ای راهنمایی می شد که آنها می نشستند.



مرزی بود مابین مان. در سال ۶۰ این انتخابی بود آزادانه. ما برای آنها دیگری بودیم و مرز را آنها کشیدند. برای ما هم آنها «دیگری» بودند. یکی «ضد انقلاب» بود و دیگری طرفدار حکومت. این رسم در آن زمان کمتر کسی را آزار می داد.

این مرزها در بعضی بندها برقرار ماند، حتی زمانی که برای همه بدیهی به نظر می رسید که زندانیان و شکنجه گران مشترک هستند و دشمن نه آن دورها و در آن طرف اقیانوسها، بلکه در همین خانه خردمان نشسته و می تازد بر همه مان. مرزها و سفره ها جداگانه باقی ماند حتی زمانی که رفتار و برخورد های آنها در زندان تغییر کرد و ایستادگی برای حقوق زندانی، از مرزهای «ما» و آن «دیگری» گذشت. مرزها و دیوارها باقی ماندند و به بایکوت تبدیل شدند. بایکوت تنها جدا کردن کمون و جمع های مشترک نبود. بایکوت، نادیده گرفتن حقوق آن «دیگری» و تحقیر و توهین آنها بود. بایکوت ضد دموکراسی است چرا که با اتکا به در اکثریت بودن به لحاظ تعداد، اقلیت را از حقوق و انسانیت تهی می کند. عفت مهاباز زمانی به زندان و به بند آمد، که دیگر مرزها انتخابی نبودند و او شد آن «دیگری». منیره برادران در این زمینه (زهره تنکابنی- اکثریت) که از اسفند ماه ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۱ در زندان بود می نویسد:

"... واقعبیت بشهادت کسانی که در پائیز ۱۳۶۰ در اوین بودند چنین است:

تا اواخر پائیز ۶۰ زندانیان در آپارتمانهای اوین زندانی بودند و هیچگونه بایکوت مشخصی میان آنان وجود نداشت. وقتی به بندها منتقل شدند و بساط توبه برقرار شد و از طرفی تعداد دستگیرشدگان گروه های چپ رو به افزایش گذاشت یعنی اواخر بهمن، زمزمه ایجاد خط کشی ها از طرف گروه های چپ در مقابل اکثریت و توده ای ها با جداسازی روزهای کاری و سفره شروع شد. حتی در بند ۲۴۰ که فقط یک نفر اکثریتی حضور داشت، او را مجبور کردند که گوشه ای از اتاق ۶ در مکانی به وسعت یک متر در یک متر بنشیند و نظافت این مکان را خود او باید انجام داده و نیز باید غذای خود را از سالن سربند قیل از آوردن دیگرها به اتاقها دریافت نماید. این چنین بود که بایکوتی مسخره شروع شد. بگذریم از الفاظ زشتی که پیشرفته در مورد ما بکار برده شد.

من خود در چند مورد سعی کردم این جداسازی توهین آمیز را تغییر دهم. در تابستان ۱۳۶۱ به همراه یک دوست تازه وارد توده ای تصمیم گرفتیم بی توجه به این مسخره بازی ها سر سفره چپ های دیگر بنشینیم که با حضور ما عده ای غرولند کنار از سر سفره بلند شدند. ما دو سه روزی دوام آوردیم ولی برخوردها آنقدر بد بود که ترجیح دادیم خود را تحمیل ننماییم. در سال ۶۳ با ورود یک خانم میان سال کومه ای که مخالف این وضعیت بود دوباره سعی کردیم با او بر سر سفره چپ ها بنشینیم اما ایشان مورد تهاجم دیگران قرار گرفت و بعد از چند روز دوباره مجبور شدیم به سفره هم گروه هایم باز گردیم. البته من حق آنها را برای خصوصی داشتن خبرها و تحلیل هایشان قبول داشتم ولی سفره جدا، روز کاری گروهی جداگانه را به نوعی توهین می شماردم.

" بارها از خود پرسیده ام آیا اگر من هم آن طرف خط بودم، در بر همان پاشتم می چرخید و من هم جزو تحریم کنندگان قرار می گرفتم؟ آیا من بهتر از آنها بودم؟ "

" این پرسش را به جامعه ایران برمی گردانم که هنوز پس از سی سال بر سفره های جدا جدا حرف و حدیثشان را می گویند و هنوز بر این خیالند که بهترین و آخرین تحلیل متعلق به آنهاست و هنوز برسر رهبریت صوری خود نفرت می فروشند "

" واقعبیت اینکه انسان ایرانی باید دروناً تغییر یابد و قصد من از نگارش نه ایجاد تفرقه و دشمنی بیشتر است بلکه آیندگان بدانند و بشناسند خود را... "

یکی از شخصیت های حاضر در کتاب فردین است. چقدر می توانید او را کامل معرفی کنید؟

این نوشته برگرفته از کتاب " فراموشم مکن" است. شرح کاملی است از اولین روز دیدار من با او تا لحظه وداع...

" فردین، فاطمه مدرسی نوه مدرس عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده ایران... "

مرا به سالن سه بند ۲۰۹ بردند. در سلولی را باز کردند. با لباس های عیدم- پیراهن گلدار و کفش قشنگی هم رنگ لباسم- پا به درون سلولی کهنه و تاریک گذاشتم. رو به رویم زنی سپید مو با چشمانی خندان. روی جایش نیم خیز شده، در عین خوشحالی با غصه نگاه می کرد. چون بیشتر فعالان سیاسی دهه شصت جوان بودند به خاطر موی سپیدش فکر کردم لابد سلطنت طلب است. هفت سین کنار دستش از یک دستمال کوچک گلدوزی شده هدیه همسرش، عکس دخترک زیبایش نازلی، و چند تکه شیرینی، تشکیل می شد.

فاطمه مدرسی تهرانی " فردین" از دیدنم به وجد آمده بود. زندانیان در آن عید نوروز به اجبار مرا به دیدار زنی برده بودند که بعدها بهترین دوست زندگی ام شد. خیلی زود به هم اعتماد کردیم. دردهای مشترک زیادی ما را به هم پیوند می داد.

سال ۱۳۶۱. او را همراه با دخترکش نازلی و همسرش دستگیر کرده بودند. مشاور کمیته مرکزی حزب توده ایران و از بنیانگذاران سازمان مخفی نوید بود. حسابی شکنجه اش کرده بودند. حتی روی پاهایش جای تازیانه دیده می شد. بسیار لاغر و تکیده بود. انسان فکر می کرد هر آن ممکن است استخوان هایش از هم جدا شوند. سعی کرده بودند او را به مرده متحرکی تبدیل کنند تا منکر باور هایش شود؛ موفق نبودند از شکنجه جسمانی گرفته تا گفتن دروغ هایی چون بریدن و وادان کسانی که برای او مهم بودند. او را با مهدی پرتوی روبه رو کرده بودند و از این دیدار بسیار متأسف بود. فردین (فاطمه مدرسی) تعریف می کرد که زمان دستگیری اش، نازلی، دختر یک سال و نیمه اش به اجبار همراه خود به زندان سه هزار کمیته مشترک- برده همان روز اول فردین را برای شکنجه می برند و هنگام غروب با پاهای آش و لاش شده به سلول بر می گردانند. نازنین با دیدن پاهای خونین او وحشت زده می شود. فردین در فاصله ای که او را برای بازجویی می بردند، مخدّم این دغدغه را داشته که در این فاصله چه بر سر کودکش می آید؟ چه کسی از او نگهداری می کند و آیا اصلاً به نگهدارنده ها می شود اطمینان کرد؟! شکنجه فردین روزها و روزها ادامه داشته تا این که بعد از مدتی خانواده فردین، فرزندش را به خانه می برند نازلی بعدها با دیدن هر پاسداری وحشت زده جیغ می کشیده و همین امر سبب شده بود که در مدت هفت ساله که فردین در زندان زنده بود نتواند کودک زیبا و نازنینش را در هر ملاقات ببیند. اما.....

فردین را بعد از مدتی از زندان سه هزار به سلول های ۲۰۹ اوین منتقل می کنند و شکنجه را در اوین ادامه میدهند تا شاید به نتیجه مطلوبشان برسند او در این فاصله پدر و مادر عزیزش را از دست می دهد.

آرام آرام شناختمش. مسئولانه کوشید تا اطلاعات لازم را برای زندگی در زندان به من بدهد. فردین طبع شوخی داشت و در بسیاری از مسائل رگه های طنزش گل می کرد. شمالی بودن من هم دست آویزی شده بود، برای خنده ما. با جوانان هجده بیست ساله زندان خوب راه می آمد و این از شناخت او از احتیاجات و نیازها با این جوانان در زندان بود. ارزش شادی در آن محیط را خوب می دانست برای ایجاد شادی و ایجاد آن تبحری در خور داشت.

به دلیل سر موضع بودنش هر روز منتظر خبر یا اتفاق تازه ای بود تا مو باره به بازجویی صدایش کنند و مورد شکنجه قرارش دهند. روزی برایش از نبریدن و ایستادگی شگفت حیدر مرگان برای او حرف زد و درحالیکه می گریست!

گفت: «رحمان بهترین رفیقم بود. یارو یاور و همه کسم بود».

گفت: «به من گفتن می خوان منو با رهبران حزب توده ایران روبه رو کنن، امتناع کردم. گفتن نمی خوام هیچ کنومشون رو ببینم، اما دلم می خواست رحمان رو می دیدم. توی اون لحظات سخت، فقط به او باور داشتم. گفتن اون هم مثل بقیه بریده. میاریمش که ببینی و اینقدر حماقت نکنی! به روز منو بردن که با او رو به رو کنن، اما به جایش پرتوی را آورده بودن. من حیدر را توی زندان ندیدم. پس...»

پای بندی او به آرامتش در آن شرایط غریب باور کردنی نبود و تا آخرین لحظات حیاتش ادامه داشت. زمانی که برای بازجویی صدایش می کردند گونه های تکیده اش بی رنگ تر و چشمان صهربان و گود نشسته اش پر از وحشت می شد. بلافاصله دچار دل پیچه شدید می شد. هنگام لباس عوض کردن، لرزش دست هایش را می دیدم. این همه به خاطر این بود که مبادا او را هم، چون بقیه در هم بشکنند و به تلویزیون بیاورند. همیشه با نگرانی می گفت: «این ها می تونند ادمو در هم بشکنن و به مصاحبه وادار کنن.» هر بار که بر می گشت از این که هنوز به آن ها نه گفته، سالم است و سرشکنسته نیست، خوشحال و راضی بود. فاطمه مدرسی تهرانی، سرشار از مهر به همه انسان ها بود. زمانی که از دخترک کوچولوی دو ساله اش نازلی حرف می زد، همه وجودش سرشار از مهر مادری می شد. می گفت: «وقتی شکنجه می شدم دخترک یک ساله و نیمه ام شاهد بود. پاهام تا زانو خونی بود... خون حتی از لای پانسمان پام بیرون زده بود. یه چادر سفید سرم بود و می لنگیدم و نازلی رو این ور و آن ور به من ندون می کشیدم. توالت های زندان سه هزار خیلی با سلول ما فاصله داشت. هر دفعه می خواستم برم اون جا باید با اون پاهای آش و لاش، اونم با خودم می کشیدم. بچه وحشت زده را با خود می کشیدم

صف اعدامیان سال ۱۳۶۷ بود در ساعات سکوت ۱۱ شب ۴ مردادماه بود. ناگهان صدای جکمه پاسدارها و همهمه آمد. گویی مارش نظامی است. در واقع تپه های اوین پشت سر ما قرار داشت. فردین از اتاق ۱۱۲ بیرون آمد. رنگ بر چهره نداشت. آرام و بی گفت و گو کنارم نشست، دست مرا می فشرد. اندوهی تلخ سراسر وجودم را فرا گرفته بود. هیچ کس حرف نمی زد. آن شب چند نفر با چندین نفر اعدام شده بودند.

فردین با گریه و درد گفت: «دیدي بالاخره شاپور منو تنها گذاشت و خودش به تنهایی بالای تپه رفت.»

از آغاز کشتار تابستان ۱۳۶۷ هر چند وقت یکبار صدایش میزدند و ما وداع آخر را با او می کردیم بارها این عمل تکرار شد گاه یکماهی در سلول افرادی نگاهش می داشتند و گاه دو روزی و گاهها تنها ممکن بود ملاقاتی با همسرش باشد که از او می خواست برای زنده ماندن و ادامه حیات انزجار از حزب توده را بپذیرند. این شرطی بود که بعد از کشتار تابستان ۶۷ برای زنده ماندن فردین گذاشته بودند اما او نپذیرفت.

شش مرداد فردین را صدا زدند: با کلیه وسایل همهی بچه های کمون اکثریت و توده ای با نگرانی و گریان با او خداحافظی کردند. فردین تنها زن چپ زیر حکمی بند ما بود. آخرین لحظات، چند نفر از چپ های انقلابی هم آمدند و یکی یا دو نفرشان او را در آغوش کشیدند و با او خداحافظی کردند.

کارخانه مرگ راه افتاده بود. هیچ چیز جلودار حکومت اسلامی نبود. فردین را برده بودند که اینها را بشنود و در بازگشت برای هم بنیادش تعریف کند تا هراس زندانیان بیشتر شود.

فردین با گریه و درد گفت: «دیدي بالاخره شاپور منو تنها گذاشت و خودش به تنهایی بالای تپه رفت.»

در این میان فردین برایش بسیار ناگوار بود که هر چند روز یکبار صدایش می زدند و ما با او وداع آخر را می کردیم، اما او را تنها به ملاقات همسرش می بردند. همسرش از جمله زندانیان زندان گورهدشت بود که سبیلشان کوتاه شده بود و با توجه به آن مصائبی که در زندان گورهدشت و اوین اتفاق افتاده بود انزجار داده بود و از فردین هم می خواست که او نیز انزجار بدهد و زنده بماند. اما برای



گفت‌وگو با ویدا فرهودی، شاعر و مترجم

تم به خاک سپار و ترانه‌های بنویس

ایرج ادیبزاده

هماره وقت غزل بی‌قرار می‌آید کسی که مانده ز من یادگار می‌آید هنوز شیفتت از لحن سرکشش پیداست به بال و سوسه دانم سوار می‌آید هوای رخنه به ژرفای آرزو دارد به جست و جوی نشانی یار می‌آید این قسمتی از غزل «تلنگر عشق»، از ویدا فرهودی، سراینده‌ی عشق و آزادی از کتاب تازه‌اش «سکوت، اگر که بشکنند»، از انتشارات گردون است.

ویدا فرهودی متولد ۱۳۳۵ دوره‌های دبستان و دبیرستان را در یکی از مدارس فرانسه زبان در تهران به پایان رسانده و در رشته‌ی علوم سیاسی ادامه‌ی تحصیلی داده؛ اما دلمشغولی او همیشه شعر بوده است.

شش کتاب شعر تاکنون از فرهودی منتشر شده و نیز آخرین گفت‌وگوهای بورخس را ترجمه کرده است. ویدا فرهودی به تازگی شب شعری داشت در یکی از انجمن‌های وابسته به شهرداری دوازدهم پاریس که با استقبال گرم گروهی از ایرانی‌ها و فرانسوی‌های علاقمند به شعر و ادب روبه‌رو شد.

شعرخوانی شاعر هم‌زمان با ترجمه‌ی فرانسوی آن همراه بود، همچنین در این برنامه، همراهی نغمه‌ی خوش سنتور روزبه مطیبا، یکی از استادان جوان و مسلم کنونی این ساز که به تازگی از ایران به پاریس آمده است بسیار جذاب بود.

ویدا فرهودی در گفت‌وگو با ایرج ادیبزاده درباره‌ی این شب شعر و ویژگی آن، و ترجمه‌ی هم‌زمان غزل‌ها به زبان فرانسه می‌گوید:

ویدا فرهودی، شاعر و مترجم:

الآن خیلی خوشحالم که این پیشنهاد آقای علوی نیا را پذیرفتم. ایشان پیشنهاد کرده بودند یک شب شعر دوزبانه‌ای تدارک ببینیم. ایشان گفتند که خودشان ترجمه‌ها را شروع می‌کنند و من هم اگر گاه‌گاه خواستم، این ترجمه‌ها را یک بازبینی کنم.

من قبل از این فکر می‌کردم که ترجمه‌ی شعر چیز خوبی از کار در نمی‌آید. الان هم البته هنوز همین فکر را دارم، این‌که واقعاً تمام احساس و موسیقی را نمی‌شود در ترجمه آورد، ولی نمی‌شود هم که انسان در یک کشوری با زبان مختلف زندگی کند، و نتواند احساس خودش را به مردم آن کشور منتقل کند. چون ما در فرانسه زندگی می‌کنیم، پس لازم است که این ترجمه صورت گیرد.

ویدا فرهودی را خیلی‌ها از طریق غزل‌هایش می‌شناسند. اما در سال‌های اخیر هرگاه رویدادی در سرزمین‌اش ایران پیدا شده که روح شاعرانه‌اش را تحت تأثیر قرار داده، غزل‌هایش رنگ روز به خود گرفته‌اند. شاعر زمانه که دل نگرانی‌اش را از دردها و آرزوهای مردم میهن‌اش در شعرهایش ابراز داشته است:

من خودم دلیل این که در نوجوانی بعد از دبلم که از یک مدرسه‌ی فرانسوی گرفته بودم، به فرانسه نیامدم و از بورسی که داشتم استفاده نکردم؛ چرا که دل نگرانی برای ایران داشتم. می‌خواستم آن‌جا باشم، و در انقلاب شرکت کنم، می‌خواستم از ادی کشورم را ببینم.

بعد از آن سعی می‌کردم در شعرهایم و در لافافه، تا آنجایی که می‌شد حرفم را بزنم. از آنجایی که بتدریج فضا تنگ‌تر و تنگ‌تر شد، مجبور شدم خاک ایران را رها کنم و از ایران بیرون بیایم.

در واقع من ایران را رها نکردم، من به خاطر وابستگی به ایران این کار را کردم که بتوانم اینجا حرفم را بزنم.

غزل‌ها و شعرهای سال‌های اخیر شاعر، سرشار از اندوه و امید است. اندوه از رنجی که مردم میهن‌اش می‌برند، و امید که به رهایی از همه‌ی این رنج‌ها دارد. ویدا فرهودی به دو دنیای متفاوت شخصی و شعری‌اش اشاره دارد:

از او، خودم را می‌خواستم بالا بکشم؟ آیا اصلاً نیازی به این کار دارم؟

اما آنچه می‌توانم به این فرد مورد نظر شما بگویم اینست که که شانه بالا ببندازم و به رویش بخندم و مهربانانه به او بگویم سعی کن به جای حسادت، رقابت کنی تو هم بنویس. همانگونه که می‌دانی بنویس شاید مشکلات رفع شوند شاید حداقل مشتشان را باز کنی و بتوانی دروغ‌هایشان را آشکار کنی و حداقل از نظر فردی به آرامش برسی. نوشته تو هر چه باشد کمک به تاریخ جامعه ما می‌کند.

همان‌گونه در کتاب «فراموشم مکن» نوشته ام در زندان گاه‌گاه اختلافاتی بین افراد مختلف بروز می‌کرد این موضوع بخصوص بعد از کشتار تابستان ۱۳۶۷ شدت بیشتری گرفت. در این درگیری‌ها و چگونگی برخورد با مسائل به خوبی و خصلت‌ها و به فرهنگ افراد بستگی زیادی داشت فریدین از جمله زنانی بود که فرهنگ خوبی در منش و روش با افراد داشت و با سلوک و مهربانی بسیار با توجه برخورد می‌کرد بیاد ندارم با کسی درگیر شده باشد با بقیه به دوستی عمیق بین ما، هیچگاه حتی بحثی بین ما در نگرفت چه رسد به...

اجرای کنسرت در مادرید

کنسرت مشترک مسعود شعاری و جاوید افسری راد در مادرید



کنسرت مشترک مسعود شعاری نوازنده برجسته سه تار و جاوید افسری راد سنتور نواز ارزنده شنبه شب در مادرید برگزار شد.

در این کنسرت که توسط کانون فرهنگی پرسپولیس برنامه ریزی شده بود، سینا شعاری با عود و نیراج کومار Niraj Kumar طبلان زن هندی نیز سه تار و سنتور را همراهی کردند.

در کنسرت مادرید برای اولین بار مسعود شعاری از اساتید بنام سه تار ایران و جاوید افسری راد آهنگساز مقیم نروژ که در سالهای اخیر موفقیت‌های چشمگیری داشته، در کنار یکدیگر قرار گرفتند.

مرکز فرهنگی بوننا ویستا Buenavista وابسته به شهرداری مادرید میزبان این کنسرت بود و سالن آن را ایرانیان مقام مادرید و خارجی‌ان علاقمندان به فرهنگ ایران پر کرده بودند.

گرایش مسعود شعاری به اجرا و عرضه موسیقیهای چند فرهنگی و تجربه افسری راد در آثار تلفیقی سبب شد تا در مادرید مجموعه بی‌دلنشین از موسیقی ایرانی، هندی و آسیای مرکزی ارائه شود.

شعاری نه تنها اجرای متعددی را همراه نوازندگان هندی و آسیای مرکزی داشته بلکه بارها همراه با سازندگان و نوازندگان موسیقی مدرن و پست مدرن غربی به روی صحنه رفته با آثاری را ضبط کرده است.

افسری راد نیز حدود ۱۰ سال پیش ۱۱ نوازنده از قاره‌های مختلف را در نروژ گرد هم آورد و دو سال پیش نیز گروه بین‌المللی مولانا (رومی) را مرکب از چند تن از هنرمندان برجسته ایرانی و اروپایی بنیان نهاد.

در ابتدای این برنامه مسعود شعاری در سخنان کوتاهی گفت که روح پیوند فرهنگها بر قطعات پیش‌بینی شده برای کنسرت امشب حاکم است. وی تصریح کرد که در دنیا هنر هنرمندان ملل گوناگون در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند چون هنر مرز نمی‌شناسد و هنرمندان با مرزها از یکدیگر فاصله نمی‌گیرند.

فریدین دشوار بود و نمی‌خواست به چنین چیزی تن دهد. این ملاقات‌ها هم ماجرا را دشوارتر می‌کرد. انزجار از حزب توده‌ی ایران یا مرگ. او می‌خواست زندگی کردن را برگزیند، اما نه با دادن انزجار. بعد از مدتی برای اعدام انتخاب شد.

یکبار در بردن و آوردن‌ها مجتبی جلویی او را به اتاق مخصوص اعدام برد و در آنجا برایش توضیح دادند که این اتاق را طوری ساخته‌اند که صدای گولها از بیرون شنیده نمی‌شود....! در برگشت بر سیمای یخ زده اش بوسه نشاندیم و اینگونه بارها او را به رگبار بسته بودند و او به آنها نه می‌گفت و پردرد با لبخند باز می‌گشت.

زمانی که ما را برای شکنجه نماز می‌بردند در حالیکه در چشماتش اشک جمع شده بود گفت: از این می‌ترسم همه شما را سر به نیست کنند و من زنده باشم می‌ترسم مرگ تک تک تان را شاهد باشم. واقعیت بود که او را شاهد اعدام همه یاران و نزدیکانش کرده بودند او همه فجاجع در زندان‌ها را شنید در عزای ایشان نشست و سرانجام نوبت او شد برای اعدام او در سال ۱۳۶۸ در تهران تنها زن چپی بود که با حکم ویژه آیت الله خمینی اعدام شد.

در ششمین روز عید سال ۱۳۶۸ فریدین را صدا کردند. بچه‌های کمون ما همه به سمت اطاقش آمدند. غم و غصه و درد در چهره‌ها پیدا بود. اما فریدین با چشم‌های غمگینش خندید. و گفت: «ای وای بچه‌ها! من از روی شما خجالت می‌کشم که این طور مجبورین هر بار با من خداحافظی کنید.» هنوز سیمای آنرویش را به خوبی در ذهن دارم؛ آن تن نحیف، آن موهای در عنقوان جوانی سپید شده، آن چشم‌های پرمهر و غمگین. دل سرشار از مهر به همه. در زندگی هیچ‌گاه به کسی آزاری نرسانده بود. رسانده بود! او می‌رفت تا به خاطر عقیده‌اش کشته شود! عقیده‌اش که به خاطرش آن همه شکنجه شده بود. روی پاهایش پر از جای زخم شلاق بود. در آخرین لحظه دم در، در آغوش کشید. و خندان در گوشم به شوخی گفت: «به شاپور شکایت رو نمی‌کنم. می‌گم که دختر خوبی بودی.» رفت و دیگر برنگشت.

با قلبی مملو از درد، گریان، همان‌جا به در تکیه زدم و بغضم را پس زدم. نگهبان در را باز کرد و این بار وسایل فاضله مدرسه‌ی تهرانی را برد. آه خفیف همه غم سنگینی بند را در خود فرو برد. گویی سالن سه بند آموزشگاه خم شده بود. به گریه نشستیم. حتی دیوارها هم می‌گریستند و ما دو به دو هم را در آغوش کشیدیم. راه رفتیم و از او گفتیم که همیشه در گریه ما را می‌خنداند. از روزهای اعدام‌ها گفتیم که نگران بود. نگران نمردن. نگران زنده ماندن. آن‌هم به گونه‌ای که آن‌ها می‌خواستند. یعنی دادن انزجار از حزب توده که او آن را هم تراز مرگ می‌دانست. فریدین عزیز که هرگاه برای بازجویی سداش می‌کردند از شدت اضطراب دچار دل درد می‌شد و به خود می‌پیچید و می‌گفت: «دعا کن بتونم نه بگم.» او تا آخریه آنها "نه" گفت.

فریدین در کتاب شمع‌اعشاقانه معرفی شده است. اگر فرضاً کسی پیدا شود و بگوید: "تو در زندان جان فریدین را به لب رساندی. این دروغ‌ها را برای چه نوشته‌ای؟" چه جوابی می‌دهی؟

به نظرم سواالتان عجیب و غریب می‌آید ولی...

اولین چیزی که بعد از شنیدن این سوال به ذهنم خطور می‌کند این است که چه کسی این موضوع را می‌تواند گفته باشد و چرا؟

از جمله ویژگیهای کتاب که بسیاری بر آن تاکید نموده‌اند، صداقت آن است در واقع سعی کردم بر مبنای واقعیات بنویسم. چرا باید در مورد فریدین دروغ نوشته باشم؟ و یا رابطه‌مان را طوری دیگری جلوه داده باشم اصولاً آدم‌هایی که مرا می‌شناسند سادگی روح مرا نیز می‌شناسند. چه نفعی از این کار میتوانم ببرم؟ آیا با توصیف این چنین



من در زندگی شخصی خودم ممکن است خیلی وقت ها افسرده باشم. ولی در رابطه با ایران امید دارم. همین امید است که باعث می شود مرتب بخوام بنویسم. من مرتب دارم می نویسم.

همه می گویند که چقدر زیاد شعر منتشر می کنم. ولی این شعرهایی که منتشر می کنم، یک درصد از آن هایی است که روی کاغذها و دفترهای مختلفی که اینجا اطرافم هست، نوشته ام و هنوز وقت نکردم اصلاً آن ها را تایپ کنم. در رابطه با شعر امیدوار هستم. همچنی برای ایران هم امیدوار هستم. یعنی هدف شعر من بیش از همه عشق است، و عشق به ایران و انسان.

این شاعر ایرانی، شعر را بهترین وسیله برای بیان احساس می داند. با وجود پرداختن قسمتی از زندگی اش به هنرهای دیگری چون نقاشی و خطاطی، آنچه وی آن را انتخاب کرد شعر بود، آن هم به دلیل رابطه ای که می تواند به این وسیله با مردم برقرار کند:

در زندگی دنبال هنرهای دیگر هم رفتم. نقاشی کردم و همچنان گاهگاهی هم هنوز نقاشی می کنم، ولی خیلی کم. نقاشی را هم سال ها شاگرد آقای آیدین آغشلو بودم. همچنین خطاطی کردم، تا دوره ممتاز انجمن خوشنویسان هم رفتم. بعد به این نتیجه رسیدم چیزی که بیشتر می تواند بین من و مردم مملکت، مردم همزبانم، رابطه برقرار کند، همین شعر است.

از نظر من بهترین وسیله شعر است. از نظر اجتماعی هم خوب شعر ایران بعد از دوران مشروطیت راهش را تغییر داد. شعر از آن حالتی که فقط عرفانی بود، یا فقط ستایش و مدح، پند و اندرز، و با عاشقانه بود درآمد و به صورت یک وسیله اجتماعی در دست شاعر و مردمی که از آن برای رسیدن به آزادی های شان استفاده می کردند رسید.

این سراینده ی غزل هایی که در آن ها عشق و آزادی در کنار هم موج می زنند، در ترجمه ی اشعار شاعران بزرگ فرانسه و انگلیس هم دستی دارند. بویژه به دلیل علاقه ای که به خورخه لوبیس بورخس نویسنده، شاعر و ادیب معاصر آرژانتینی داشته، کتاب هایی هم از او با عنوان «گمان کردن، رویا دیدن و نوشتن»، «۳۰ گفت وگو با بورخس» و «خورشید خاموش» ترجمه و منتشر کرده است.

من برای ترجمه، به بورخس خیلی علاقه داشتم. به نظر من بورخس شاعر و نویسنده ی فوق العاده ای است. برای همین رفتم دنبال او. در رابطه با شعر خوب ترجیح می دهم زیاد شعر ترجمه نکنم. به همان دلیل که می ترسم آن امانت احساسی شاعر را خوب نتوانم حفظ کنم یا داشته باشم. مثلاً شعرهایی از بودلر، پل والر، شاعران انگلیسی زبانی مثل سیلویا پلات و از این قبیل را ترجمه کردم و در سایت ها گذاشتم البته خیلی به آنها اطمینان ندارم و نمی دانم واقعاً توانستم احساس آن شاعر را بیان کنم یا نه.

همچنین باید اضافه کنم که متأسفانه بدون اجازه ی من، خیلی از کتاب هایم در ایران تجدید چاپ شده است. جا دارد همین جا از ناشر گله کنم.

ویدا فرهودی جایگاه شعر را در میان نسل معترض امروز ایران هم با اهمیت می داند:

من فکر می کنم در ذات تمام ایرانی ها شعر هست. ۸۰ درصد مردم یک موقعی در زندگی شان چند خطی به عنوان شعر نوشته اند. معمولاً حافظ را جای قرآن در خانه های شان دارند.

در نتیجه شعر خیلی نقش مهمی در زندگی مردم دارد و خوب شعرا هم از شعر گرفته می شود، البته به زبان خیلی ساده تر. نباید شعر را با شعار مخلوط کرد، همچنین نباید شعر های ما، اگر بیانگر مسائل روز است، تبدیل به شعار شود. شعار یک چیز است، شعر هم یک چیز دیگر.

و سخن پایانی:

شعری که به اسم «وصیت»، را برای چهلم ندا سروده بودم. به زبان خود او، یعنی خودم را جای او گذاشته بودم. مایلم این شعر را به عنوان حسن ختام و نیز شعر تلنگر را بخوانم:

وصیت...

تتم به خاک سپار و ترانه ای بنویس
به رسم ژاله مرا بر جوانه ای بنویس
شقایقانه نسیم بهاری برخوان
و ماجرای مرا بی بهانه ای بنویس
مترس از خس و خاشاک سرزده ز فریب
برای رویش سبزم نشانه ای بنویس
پیام لاله خیاران اهل توفان را
به بال موج نشان بر کرانه ای بنویس
به رغم غلظت شب مشعلی بی افروزان
و برق چشم مرا با زبانه ای بنویس
چهل طلوع مرا بی قرار پرسیدی
کنون ندای مرا در فسانه ای بنویس
فسانه ای که گشاید نقاب موهن و هم
به واژه ها بسپار و ترانه ای بنویس

تلنگر عشق...

هماره وقت غزل، بی قرار می آید
کسی که مانده زمن یادگار، می آید
هنوز شیطنت از لحن سرکشش پیدا است
به بال و سوسه دائم سوار می آید!

هوای رخنه به ژرفای آرزو دارد
به جستجوی نشانی. یار می آید
دلش همیشه تیان از تلنگر عشق است
به هر اشاره، سر و جان نثار می آید
به دست او است قلم در مجال سرخ غزل
و بی هراس ز شلاق و دار می آید
نقل از زمانه

مقدمه ای بر شعر معاصر کردستان عراق

به همراه معرفی و ترجمه سه شعر کوتاه
از " شیرکو بیکه س "

برگردان به فارسی: بابک صحرانورد

اولین شاعری که در کردستان عراق تحولی خاص و بنیادین در شعر کردی ایجاد کرد « گوران » بود و پس از او شاعرانی چون « شیخ نوری شیخ صالح » که متأثر از شاعران ترک زبانی چون « اورهان ولی » و « ملیح جودت » بودند، که در شعر معاصر کردستان تحولات اساسی ایجاد کردند.

این وقایع بیشتر در دهه شصت میلادی روی داد و در دهه هفتاد ما شاهد شکل گیری دو مکتب شعری در کردستان عراق هستیم. مکتب « دیدگاه » و « کفری ». از اعضای مهم مکتب دیدگاه که در شهر سلیمانیه شکل گرفت می توان به شاعرانی چون « شیرکو بی کس » و « جلال میرزا کریم » اشاره کرد و از اعضای مکتب « کفری » می توان به « لطیف هلمت »، « فرهاد شاکلی » اشاره کرد. در همین دهه شاعران مستقل دیگری آثاری به چاپ رساندند از جمله « عبدالله په شیو »، « انور قادر محمد »، « رفیق صابر » و « نوزاد رفعت ».

در دهه هشتاد تحول شعر پا به مرحله ای تازه گذاشت و در شهر اربیل عراق گروه دیگری از شاعران چون « دلشاد عبدالله »، « هاشم سراج »، « فرهاد پیربال »، « مهاباد قره داغی » و « فرید زامدار » آثاری نو و متفاوت عرضه کردند.

معرفی و ترجمه سه شعر « شیرکو بی کس »

« شیرکو بی کس » از شاعران برجسته ی کردستان عراق در سال 1940 میلادی در شهر سلیمانیه به دنیا آمد. پدر او " فایق بی کس " از شاعران نسل اول کردستان عراق بود. " شیرکو " در سال 1968 اولین مجموعه شعر خود را به

نام « مهتاب شعر » به چاپ رسانید. او جزو شاعران نسل دوم کردستان عراق و از هم نسلان عبدالله په شیو و لطیف هلمت است و بعد از « عبدالله گوران » که پدر شعر معاصر کردستان است، ضرورت تحول در شعر کردی را خواستار شد و همراه با هم نسلان خود شعر را وارد جریان نوگرایی و یا به تعبیری مدرنیسم کرد.

شیرکو جزو شاعران موفق این چند دهه اخیر بوده و از شهرت جهانی برخوردار است. تاکنون بیش از دوازده مجموعه شعر به چاپ رسانیده و چند ترجمه ی ادبی نیز در کارنامه خود دارد. هم اکنون پس از سال ها که در غربت زندگی کرد، در زادگاه خود، شهر سلیمانیه به سر می برد. شیرکو در بین کرد زبانان به « شاملو » ی کردها مشهور است.

نه هینی

ره نگه نیتز بو له مه ودوا
قه له مه که م به مه ده ست " با "
نه و له جیبی من شاعر دانی
ره نگه نیتز بو له مه ودوا
هه ر ته نها " با "
ناونیشانی :
به فرو
باران و
بلیسه ی
عیشقی تازه م پی بزانی !

راز

شاید که دیگر پس از این
قلم را بسپارم به دست « باد »
او به جایم شعر بگوید
شاید که دیگر پس از این
تنها « باد »
نام و نشان :
برف و
باران و
شعله ی
عشق تازه ام را بدانند!

ته نیایی

که سبک ببده نگی نه دوینی
نایشوانی عه شقم بدوینی .
نه وه ی به چاو " با " نه بیینی
نایشوانی کوچم بیینی .
نه وه ی ده نگی به رد نه بییسی
نایشوانی ده نگم بییسی .
که سبک که نه پشوبوی به شه و
چون له تنایی من نه گانت؟!

تنهایی

انسانی که با سکوت دم خور نشود
نمی تواند با عشق من سخن بگوید .
کسی که با چشمش « باد » را ببیند
نمی تواند کوچ مرا درک کند
کسی که به صدای سنگ گوش نسپارد
نمی تواند صدای من را بشنود
کسی که در ظلمت نزیسته باشد
چگونه به تنهایی من ایمان می آورد؟!



۱۶ آذر سبز در سراسر دنیا

۱۶ آذر در دانشگاه کلن

۱۶ آذر را در حالی برگزار می‌کنیم و گرامی می‌داریم که دو نیم میلیون دانشجو و هزاران نفر از استادان و دانشگاهیان کشورمان نگران آینده خود و سرنوشت کشورشان می‌باشند. تهران و شهرهای بزرگ در ماههای اخیر نارام، دانشگاهها و خوابگاههای دانشجویی در تلاطم و یا در آستانه تعطیلی می‌باشند. هزاران تن از دانشجویان در سراسر کشور بعنوان ستاره دار از درس و دانشگاهها محروم گردیده‌اند و یا در زندانها بسر می‌برند. استادان و دانشگاهیان از آذیخواه از کار و خدمت برکنار و فریختگانی چون دکتر محمد ملکی با بیش از پنجاه سال خدمت دانشگاهی همراه با هزاران جوان باهوش و بااستعداد در زندانها در زیر شکنجه و فشار بسر می‌برند. تعدادی از بهترین فرزندان میهنمان که در ماههای اخیر در راه آزادی و دموکراسی بپا خاستند، آماج گلوله های رژیم ولایت فقیه و کودتاگران قرار گرفته و جان باختند. دانشگاهیان در کشورهای پیشرفته و درحال توسعه کانونهای پیشرفت فلسفه و علم و فناوری ها و هدایتگران و پرورژه گزاران اقتصاد و صنعت و خدمات میباشند. در کشور ما اما، فقیه و رئیس جمهور و وزیران و وکلای مجلس و مدیران، با اشاعه جهل و خرافات و الهامات غیبی و چاه جگرمان به جان ملت افتاده اند، ثروتهای ملی را بریاد می‌دهند، در رویای اتم و قدرت جهانی و منطقه ای بسر برده و خوابهای خون و خشونت و جنایت میبینند. یکروز شهیدان جنگ را در دانشگاه دفن میکنند، روزی دیگر دستور به جدایی صدها هزار دانشجوی دختر و پسر می‌دهند و پاسدار و بسیجی و مامور انتظامی و لباس شخصی ها را به وحشیانه ترین شکل برای سرکوب دانشجویان بی دفاع به داخل محوطه دانشگاهها و خوابگاهها میفرستند. پشتیبانان و کارگزاران واقعی دانش و علم را حذف میکنند و با مسخ کردن ارزشهای علمی به خرید و فروش مدرک تحصیلی جعلی میپردازند و با تیزر جعلی دکترای بر کرسی ها و منصبهای وزارت و وکالت می نشینند.

جنبش دانشجویی از زمان زنده یادان بزرگ نیا، شریعت رضوی و قند چی همواره برای آزادی و رهایی مردم درمقابل استبداد و دیکتاتوری و دولتهای کودتا و برای استقلال میهن در مقابل سیاستهای استعماری و سرکوبگرانه دولتهای بیگانه و مهاجم ایستادگی کرده است. امروز نیز نسل نوینی از دانشجویان کشورمان آگاهتر از پیش در برابر دولت کودتا و سیاستها و اقدامات و دخالتهای دولت روسیه، نه تنها برای دفاع از حقوق ضایع شده دانشگاهیان، بلکه در دفاع از رای ملت، آزادی انتخابات و حقوق شهروندی بپا خاسته اند.

دانشجویان در طی سی سال اخیر و بخصوص در ماههای گذشته برغم تسلط ایندولوژی سنت گرای مذهبی و استبداد دینی، بر اثر تلاشها و فداکاریهای مبارزان آزادیخواه و دموکرات و خواهان برابری اجتماعی، بلحاظ آگاهی فرهنگی - سیاسی و اجتماعی و میزان سازمانیافتگی بمراتب فراتر از پیش رفته اند. اکنون جوانان و دانشجویان کشورمان عکس امام و رهبری را در ماه نمی بینند و اندیشه و رای خود را به رایگان در کف رهبری مقتدر که مادام العمر حق ولایت و کفالت و قیمومت امتی را ربوده باشد، نمی گذارند. جوانان آگاه و دانشجویان، رهبران و مدیرانی را میجویند و پشتیبانی و حتی تربیت میکنند که به آزادی و دموکراسی برای مردمشان عمیقاً و صمیمانه باور داشته و ارج بگذارند.

دانشجویان کشورمان اکنون استقلال اندیشه و فردیت خود را نه تنها در ولایت و رهبری ذوب نخواهند کرد، بلکه پیگیرانه می‌کوشند تا آهنگ حرکتشان را با سرعت و چرخش بالایی که امروز گردش اطلاعات و اندیشه گرفته است، تطبیق دهند. امروز اندیشه های فردیت گرایی، خردگرایی، انسان گرایی و گیتی گرایی در کشورمان مورد توجه نسل نوین ایران قرار گرفته اند. دانشجویان و جوانان

در راه تغییر و دگرگونی بنیادی جامعه و گسترش اندیشه نقاد، هوشیارانه، سازنده و خلاقانه تلاش میکنند. در چنین فضایی است که ولایت فقیه و دولت کودتا چهره می‌بازد و آبرو بر باد میدهد و این درس عبرتی است برای همه آنان که رویای قدرت مطلقه و زور و خشونت و فریب و افسون مردم را در سر میپورراندند.

دانشجویان و دوستان هم‌زمره! اکنون که شما در داخل کشور به پا می‌خیزید و ۱۶ آذر را گرامی می‌دارید و از این رهگذار همبستگی دانشجویان با مردم آزادیخواه و آگاه را با صدای رسا و ظنین فریادهای خود برای آزادی زندانیان سیاسی و پایان دادن به اعدام، شکنجه، تجاوز جنسی، تجاوز و سرکوب خشن اجتماعات مسالمت آمیز اعلام می‌دارید. اکنون که شما با وجود حکومت نظامی پوشیده و اعلام نشده در خیابانها و دانشگاهها به رویارویی با دولت کودتا برخاسته اید، خود آگاهی که میلیونها تن از شهروندان و هزاران هسته مقاومت و گروه و کانون و جمعیت، با پافندن سلحشوران و محاصره مدنی استبداد فقهانی را در ایران و در سراسر جهان، در یک شبکه سیاسی و اجتماعی همبسته و نیرومند، با سرعت و انعطاف تدارک می بینند.

جنبش دانشجویی ایران با حدود ۶ دهه تجربه پیکار، با معماری مقاومتهای مدنی و برانگیختن رویدادهای مهمی چون ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲، شرکت فعالانه در انقلاب ۱۳۵۷ و مقاومت در برابر «انقلاب ضدفرهنگی سال ۱۳۵۹»، ایستادگی قهرمانانه و پرشورانه در زندانها در سال ۱۳۶۷، دفاع از اصلاحان بنیادین و روبرویی با قتلهای زنجیره ای در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و سرانجام با مبارزاتشان در دهه اخیر و با کوله باری از تجربه و آگاهی، نه تنها اکنون صفوف خود را فشرده تر و آگاهتر مینماید، بلکه به یاری بخشهای دیگر جنبش مردمی نیز می شتابد. دختران دانشجو در صفوف جنبش زنان و کمپین های زنان نقش برجسته و فعال بعهده دارند. دانشجویان کشور از سازمانگران هزاران وب نوشته‌ها و طراحان فضاهای رسانه ای مدرنند. دانشجویان همزمان در ستادهای انتخابات، در طراحی و دفاع از جنبش انتخابات آزاد و فرارویی آن به جنبش سبز در میهنمان نقش برجسته ای بعهده داشته اند. آنان همواره، همراه و همبسته با بخشهای دیگر جنبش مردمی کشور در امر پشتیبانی فعال و خبررسانی همراه با کارگران و زحمتکشها، اقلیتهای عقیدتی و مذهبی و فعالان جنبشهای قومی نقش سازنده ای را به عهده داشته و دارند.

جنبش دانشجویی کشورمان اکنون با برپائی شمان زیادی از نهادها و سازمانهای دانشجویی و سازمانهای مهمی چون دانش آموزان و ... ، با عرضه نمودن شخصیتهای فرهنگی و سیاسی میرزی چون عبدالله مومنی‌ها و زیدآبادی‌ها که ایستاده‌اند، و صدها تن از جانبختگان که با جانفشانی نهال آزادی و دموکراسی را آبیاری کرده اند، با تجربه‌ای غنی و انسجام آگاهی و دانش سیاسی، با شبکه بندی گسترده ساختارهای مقاومت مدنی و جنبش سبز، همراه و همگام با شخصیتهای ملی و سازمانهای سیاسی آزادیخواه و دموکرات در انگیزش و گسترش رستاخیز مسالمت آمیز مدنی و ملی به امر مهم برپایی جامعه مدنی و گشایش فضای سیاسی کشور خلاقانه می‌کوشد.

زمان: ساعت هفت و نیم بعدازظهر روز ۷ دسامبر ۲۰۰۹
مکان:

Universität zu Köln
Albertus-Magnus-Platz
50923 Köln
Eingang: Hauptgebäude - Hörsaal II
Verkehrsanbindung: Linie 9 - Haltestelle
"Universität"

مراسم ۱۶ آذر در هامبورگ

این مراسم از طرف گروه "۲۲ خرداد" در دانشگاه هامبورگ برگزار می‌شود.
به مناسبت ۱۶ آذر، روز دانشجو در ایران مراسمی در از طرف گروه "۲۲ خرداد" در دانشگاه هامبورگ برگزار میشود.

هدف نشان دادن همبستگی با مبارزه مسالمت آمیز مردم ایران و رساندن پیام آنها به جهانیان، همچنین مخاطب قرار دادن جامعه آلمان و همراه کردن آنها با این جنبش است. با سخنرانی مهمانان برنامه، موزیک زنده و ویدئو کلیپ سعی میشود تصویری واقعی و درست از جامعه ایران و روند مبارزات دانشجویی در تاریخ ۱۰۰ سال گذشته این کشور به مختصر ارائه شود.

Die Studentischen Freiheitsbewegung im Iran
Informationsabend von 22khordad
<http://www.22khordad-hamburg.com>

Datum: 07.12.2009

Uhr: 18:00 - 21:00

Ort: Lesesaal B - Uni Hamburg

Edmund-Siemers-Alle 1

20146 Hamburg

مراسم ۱۶ آذر در فرانکفورت

هموطن گرامی،

روز دوشنبه ۷ دسامبر برابر با ۱۶ آذر روز دانشجو است. در این روز دانشجو یان دانشگاههای ایران برای دفاع از جنبش دمکراتیک مردم ایران و حمایت از دانشجویان و زندانیان سیاسی دست به تظاهرات خواهند زد. ما دانشجویان ایرانی مقیم شهر فرانکفورت از کلیه هموطنان دعوت مینماییم که با شرکت وسیع خود در این گرد همایی ندای آزادی خواهی مردم ایران را بگوش جهانیان برسانید.

زمان: دوشنبه ۷ دسامبر، ساعت ۱۹

مکان: Hauptwache, Frankfurt

مراسم شانزده آذر در بلژیک، بروکسل

طی روزهای گذشته انجمن های ایرانی در بلژیک موفق شدند دست دوستی به هم داده و با همبستگی خود اتحادیه ای را برای فعالیت های مشترک تشکیل بدهند. برای نخستین بار اکثریت تشکل های ایرانی در بلژیک، 16 آذر روز دانشجو را در بروکسل مشترکاً برگزار خواهند کرد. اتحادیه انجمن های ایرانی در بلژیک از همه ایرانیان ساکن بلژیک دعوت می کند برای گرامی داشت روز دانشجو در مقابل سفارت جمهوری اسلامی ایران در بروکسل در روز دوشنبه 16 آذر (برابر با هفتم دسامبر)، شرکت کنند و از این طریق صدای مشترک و متحد خود را نسبت به سرکوب خشونت آمیز فعالین دانشجویی و تشکل های دانشجویان در ایران، برای همبستگی با آنان، برای آزادی تمام زندانیان دانشجو و بر چیده شدن کامل تمامی اعدام ها در ایران به گوش مردم جهان برسانند.

مکان: روبروی سفارت جمهوری اسلامی در بروکسل

زمان: دوشنبه ۷ دسامبر ۲۰۰۹ از ساعت ۱۶ تا ۱۷،۳۰



<http://unblockedbebo.info/>
<http://x105f.info/>
<http://eproxy.site/info/>
<http://85unlocknow.info/>
<http://ipmagick.info/>
<http://schoolproxywebsites.cn/>
<http://eproxy.site/info/>
<http://admitfirst.info/>
<http://soroxy.fileave.com/>
<http://www.beginquick.info/>
<http://unblockedbebo.info/>
<http://02012.info/>
<http://02013.info/>
<http://02014.info/>
<http://bestschoolproxy.cn/>
<http://enewproxy.info/>
<http://blockedfacebookproxy.cn/>
<http://google12.net/>
<http://www.dartall.info/>
<http://vistaproxy.uni.cc/>
<http://blockedfacebookproxy.cn/>
<http://ta1055.info/>
<http://pinkdot.info/>
<http://lemonbox.info/>
<http://proxify.tv/>
<http://proxycross.co.cc/>
<http://newfacebookproxy.cn/>
<https://fl.mikattammi.com/pn/>
<http://soroxy.fileave.com/>
<http://bypassbluecoat.info/>
<http://bypasscheat.info/>
<http://bypassfool.info/>
<http://bluecoatproxy.info/>
<http://www.dailyfind.info/>
<http://proxyanonym.com/>
<http://www.guessed.info/>
<http://cashcontest.info/>
<http://bypassinternet.info/>
<http://anonymousinternetsurfing.info/>

<http://66.90.77.3/~pro/>
<http://www.mapopen.com/p/>
<http://www.fluxa.info/>
<http://soroxy.fileave.com/>
<http://internetcloak.com/>
<http://www.hashseek.net/>
<http://zankaweb.info/blocked/>
<http://79.170.40.54/t5f.co.uk/downloads/>
<http://79.170.40.34/dymoon.co.uk/downloads/>
<http://79.170.40.230/flummixdemo.co.uk/downloads/>
<http://79.170.40.49/onlyinternet.co.uk/downloads/>
<http://79.170.40.49/hoolaloops.com/downloadsl/>
<http://fallcan.info/>
<http://www.xp6.info/>
<http://proxy.diekhoff.eu/>
<http://wap.igma.tv/anoadult.com/cgi-bin/nph-get.cgi>
<http://www.perlproxy.com/>
<http://www.carlomezetic.net/cgi-bin/nph-proxy.pl>
<http://wap.zed.com.ph.gowingo.com/cgi-bin/nph-get.cgi>
<http://www.nivol.net/>
<http://anonymousaccess.info/>
<http://cultlegend.com/>
<http://hidemyself.co.tv/>
<http://www.firstip.info/>
<http://www.please-just-come-here.info/>
<http://secondip.info/>
<http://anonymousschoolproxy.cn/>
<http://unblockeddigg.info/>
<http://soroxy.fileave.com/>
<http://www.resellersvip.com/>
<http://blej.info/>
<http://www.unblock101.info/>
<http://www.cheesecamera.com/>
<http://www.easylinks.info/>
<http://www.resellersbasement.info/>

فیلتر شکن های جدید

<http://blue.xp6.info/>
<http://www.badkid.info/>
<http://forexmico.info/>
<http://httpsanonymous.info/>
<http://www.fallnow.info/>
<http://admitsite.info/>
<http://easeforyou.info/>
<http://penguin-proxy.info/>
<http://unblockedtechnorati.info/>
<http://tuxproxy.info/>
<http://newwebproxy.cn/>
<http://www.xp6.info/>
<http://xopen21.info/>
<http://www.xp5.info/>
<http://phpproxywebproxy.cn/>
<http://www.firstip.info/>
<http://schoolproxysites.info/>
<http://2009.xp5.info/>
<http://itsmine.co.tv/>
<http://viewschoolproxy.cn/>
<http://www.vistaproxy.uni.cc/>
<http://www.masking.uni.cc/>
<http://www.badidea.info/>
<http://maktoobprox.co.cc/>
<http://soroxy.fileave.com/>
<http://webproxyurl.cn/>
<http://gumtreeprox.co.cc/>
<http://pokerprox.co.cc/>
<http://playprox.co.cc/>
<http://beboprox.co.cc/>
<http://unblockproxyweb.cn/>
<http://server4surf.co.cc/>
<http://unblockedflickr.info/>
<http://forexarbitrage.info/>
<http://anonymouslist.info/>
<http://prettyteacher.co.tv/>
<http://www.helloteacher.info/>